

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عنكبوت (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۷/۰۱/۲۲

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم کنید.

کم کم به انتهای ماه رجب نزدیک می شویم، امشب هم که شب شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام) است. ان شاء الله که خدا عنایتی بفرماید و از برکات ماه رجب بهره مند شویم و با تمام کم کاری هایمان جزء رجبیون باشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

با توجه به این که سه ماه رجب، شعبان و رمضان، ماه های ارتباط خاص با خدا می باشند و انسان باید نواقص خود را در این سه ماه به طور واضح برطرف کند، ما موضوعات جدید را با این نگرش یعنی بازنگری در باورها پیش می بریم، پس بنظر می رسد سوره های جدید را با رویکرد «شب قدر» جلو ببریم. برای درک شب قدر نیاز به کار جدی علمی معنوی دارد، ان شاء الله از امروز شروع می کنیم تا برای شب قدر برنامه بریزیم.

همان طور که می دانید اگر بخواهیم راجع به شب قدر بدانیم، باید از یک سو راجع به «شب» و از سوی دیگر راجع به «قدر» بدانیم. پس اگر مفهوم شب باز نشود، مفهوم شب قدر نیز درک نخواهد شد. فعلا موضوع ما این است که چگونه شب قدر را درک کنیم و شب قدر ویژه ای داشته باشیم.

چرا بعضی شب ها را مثل شب نیمه شعبان، شب قدر می گویند یا بعضی شب ها مثل شب عید فطر را معادل شب قدر می دانند؟.. کلا هر چیزی را که می خواهند برایش ارزش و بها بدهند، می گویند مثل شب قدر است.

برای این ما دو کار می توانیم انجام دهیم؛ یکی ویژگی های شب و ویژگی های قدر را از قرآن استخراج کنیم و دیگری این که بینیم اعمال این شب چه ویژگی هایی دارد.

سه سوره در اعمال این شب به طور ویژه گفته شده است که سوره «عنکبوت»، «روم» و «دخان» هستند. در روایات سوره «یس» نیز هست اما سه سوره گفته شده، اختصاصی هستند. ما از سوره مبارکه عنکبوت شروع می‌کنیم.

سوره عنکبوت جزء سوره «المر» می‌باشد. سوره المر شامل: بقره، آل عمران، لقمان، سجده، عنکبوت و روم هستند که دو سوره ازین‌ها، جزء سوره‌های اختصاصی و آداب شب قدر به ویژه شب ۲۳ ام هستند.

باید ببینیم چه حقایقی در این سوره گفته شده تا نواقص ما را برطرف کند و ما را به شب قدر ایده‌آل برساند. پیشنهاد می‌کنم همه یک دفتر تهیه کنند و اسم آن را «شب قدر ۹۷» بگذارند و ببینیم چه اصلاح و تغییری می‌توانیم انجام دهیم و در نظر داشته باشیم که کوچکترین «تغییر» باعث بزرگترین تغییر در سرنوشت انسان خواهد شد. کمترین تغییر در شب قدر خروج از انواع سحر و جادو و طلسم‌هایی است که در حالات مختلف برای انسان ایجاد شده است. زندگی در اجتماع، انسان را با انواع سحر و جادو و چشم زخم و بدبیاری و بدشانسی و هرچه که اسم آن را می‌گذارید، روبرو می‌کند که نیاز به اصلاح است. بلا تشبیه در مثال اینگونه می‌توان گفت که مانند وقتی که می‌گویند اگر حاجتی دارید، حتما تحت قبه اجابت می‌شود.

می‌توان گفت اگر خواهان اصلاح هستید، شب قدر را درک کنید. پس راه آن این است که سوره‌هایی که در روایات برای این شب آمده است را در این شب بخوانید و مفاهیم آن را در خود پیاده کنیم و اگر جایی قرار است عمل کنیم، عمل کنیم.

سوره مبارکه عنکبوت از سوره عجیب قرآن است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

معمولا سوره‌هایی که با «حروف مقطعه» آغاز شده، آیات بعد از آن یا درباره «کتاب» است یا «قرآن» و یا «تنزیل». اما این سوره و همچنین سوره مبارکه روم، این طور نیست. خود این، یک نکته است. دیگر اینکه این دو سوره با یک رخداد و استفهام شروع می‌شود و باید بسیار با اهمیت باشد که اول آورده شده است.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

آیا وقتی مردم گفتند ایمان آوردیم، دیگر رها می‌شوند و دچار چالش نمی‌شوند؟

ائمہ (علیہم السلام) در روایات از این آیه بسیار استفاده کرده‌اند چون نوعاً مردم دین را دوست دارند اما وقتی دچار مشکلی می‌شوند، عرصه را خالی می‌کنند. می‌گویند بچه‌داری می‌کنم یا ازدواج می‌کنم اما وسط کار می‌فهمد چقدر سخت است و عرصه را خالی می‌کنند! فقط یک ادعا است، نمی‌شود مسئولیتی قبول کند و سخت نباشد. فتنه خاص دنیا است، نمی‌شود کسی بگوید مؤمن می‌شوم تا دچار فتنه نشوم..

فتنه آن بلاهایی است که زندگی انسان را به هم می‌ریزد و از بلا، بالاتر است؛ مثلاً کسی پول ندارد اما در جایی گرفتار می‌شود که نداشتن این پول او را به هم می‌ریزد. این سوره نشان می‌دهد که چگونه مشکلات برایت راحت می‌شود و مواجهه‌هایت اصلاح شوند. در نهج البلاغه آمده که کسی دعا می‌کرد: خدایا مرا دچار فتنه نکن. حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند نگو مرا دچار فتنه نکن بلکه بگو در فتنه‌ها دچار آسیب نشوم. فتنه چالش‌هایی است که انسان را به حالت اضطراب می‌رساند و فرد بیچاره می‌شود و در موقعی احساس چاره نداشتن می‌کند. در این آیه می‌گویند هر کسی گفت ایمان آوردم، فتنه هم با آن است. وقتی کشوری علم شیعه را بلند می‌کند مسلماً با آن مبارزه می‌شود و نمی‌شود سخت نباشد.

طبق آیات بعدی افرادی که جهاد را رها می‌کنند، مذمت شده‌اند. کاری که شب قدر می‌کند این است که انسان را برای رویارویی با فتنه‌ها آماده می‌کند. آماده شدن برای فتنه انسان را دچار فتنه نمی‌کند. بعضی‌ها می‌گویند مثل کسی که می‌خواهد آمادگی برای پیاده‌روی اربعین کسب کند و سه روز راه برود، این دیگر خود را در فتنه انداختن، نیست. باید بپذیرد که زندگی دنیا محل سختی است یا وقتی انفاق می‌کند، می‌خواهد چیزی تغییر نکند و زندگی برایش سخت نشود می‌گویند در صورتی انفاق می‌کنم که در همه چیز من از خوراک و پوشاک و ... دچار سختی نشوم! این دیگر اسمش انفاق نیست بلکه قرض الحسنه است، طرف از اضافه خودش می‌دهد. حاضر نیست به سختی بیافتد یا مثلاً حساب کرده در سال دو جفت کفش می‌خواهد اگر یک جفتش را حذف کند و به مناطق محروم کمک کند، انفاق است. وقتی فرد حاضر است کمک کند اما در آن از خود گذشتگی نباشد معلوم است این فرد نمی‌خواهد ایمانش راسخ راسخ باشد.

اولین چیز باید به ماهیت دنیا که فتنه‌خیز است، توجه کند به خصوص زمانی که گفت «آمنّا» این اتفاق می‌افتد. گاهی انسان خودش را دچار فتنه می‌کند مثلاً سرپرستی یتیمی را برعهده می‌گیرد و کلی برایش دردسر درست می‌شود.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

آیه عجیبی است.

خداوند افراد قبلی را هم که ایمان آوردند، دچار فتنه کرد. وقتی می‌گوید «تا خدا بداند»، منظور علم به فعل خداست؛ یعنی علمی که براساس آن جزا داده می‌شود. یعنی بر خودش رحمت را واجب کرده است؛ رحمت رحیمیه و رحمانیه که بفهمد چه کسی راست گفت و چه کسی دروغ گفت. یعنی چه کسی اعتماد کرد و چه کسی به دروغ گفته که اعتماد کرده است.

**سوال:** آیا در آیه قبل گفته می‌شود که ایمان شما را دچار فتنه می‌کند؟

- بله مثلاً نماز خونندن؛ در جایی که بقیه نماز نمی‌خوانند یا خمس نمی‌دهند و یا انقلابی بودن در جایی که بقیه انقلابی نیستند چون ممکن است او را اذیت کنند، کار او را انجام ندهند و غیره. همه این موارد انسان را دچار فتنه می‌کند و گریزی هم از آن نیست.

صفات خداوند به دو دسته «صفات ذات» و «صفات فعل» است و تحقق صفات فعل منوط به مخلوق است. اما در صفات ذات؛ تحقق آن وابسته به مخلوق نیست. مثلاً؛ علم خداوند صفات فعل است و بعد از قضیه‌ای اتفاق می‌افتد. اگر کسی بگوید چرا من را به جهنم یا بهشت بردی، خداوند می‌گوید چون تو را کاذب یا صادق دیدم. کاذب یا صادق بودن انسان، به علم تبدیل می‌شود.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

کم کم قضیه پیشرفت می‌کند.

«أم» را اگر «منفصل» بگیریم می بینیم گمان دیگری را مطرح می کند. یک اتفاق در حوزه انسان می افتد که بعضی ها بدی می کنند. زمانی هست که انسان بدی می کند و منتظر عقوبت آن نیز هست اما زمانی بدی می کند و آنقدر جلو می رود که فکر می کند خداوند را دور زده است!

**آقای عباسی:** ظاهراً (الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ) همان «ناس» هستند و ناس هم در عرف قرآن کمی بار منفی دارد و می گوید چه کسانی فکر می کنند دچار فتنه نمی شوند؟ آنهایی که (يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ) می کنند.

- شما این دو را یکی می بینید. هیچ موردی ندارد که در نظر شما یکی باشد اما در واقع دو فضای نزدیک به هم را ترسیم می کند و می گوید با هم بین. یک گروه هستند که ایمان می آورند و فکر می کنند دیگر فتنه نیست، جهاد نیست و موقع شکوفایی اقتصادی است، نباید دیگر زجر بکشیم.

**آقای عباسی:** شاهد مثال بنده سوره مبارکه احزاب است که می گوید وقتی مؤمنین احزاب را می بینند چون گمان نکردند که فتنه نمی بینند یادشان می آید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم به ایشان گفته بود و می گویند «صدق الله و رسوله»..

- ببینید یک تدریجی دارد؛ ابتدا ایمان می آورد، بعد گمان می کند فتنه نمی شود، بعد کارهایش به بدی ختم می شود و سپس در بدی هایش پیشروی و زیاده روی می کند. پس اول، دوم، سوم دارد و ناگهانی اتفاق نمی افتد؛ یعنی مثلاً فرض بگیرید انقلاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه منفعتی برای ما داشت. قسمت دوم مثلاً کاسب است. احتکار می کند. همان آدمی که می گوید انقلاب چه فایده ای داشت، بعد که می بیند اتفاقی هم نیافتاد می گوید بگذار احتکار را بیشتر کنم! مسیری را برای انسان ترسیم می کند که اگر جلوی آن گرفته نشود، بدتر می شود. یا در اختلافات خانوادگی، فرد فکر می کند هیچ اتفاقی نباید بیفتد و همین گمان باعث می شود، بد اخلاقی کند و دچار سیئه شود و دیگر کم پیشروی می کند و همین طور بدی بدی می آورد و کاری هم به کسی ندارد.

**سوال:** چرا لغت «يَسْبِقُونَا» استفاده شده است؟

- تا کار بدی انجام می دهند، لطمه می خورند و هر چه پاک تر باشند، زودتر لطمه آن را می خورند. اگر فرد سیئه را دوباره ادامه بدهد، زمان این لطمه دیرتر می شود. «يَسْبِقُونَا» یعنی فکر می کند کاری می تواند انجام بدهد تا عقوبت برایش اتفاق نیفتد و نسبت به عقوبت بی تفاوت می شود. هر کسی «سوء» انجام دهد (بد اخلاقی، بدعهدی و ...) اگر

توبه نکند، عقوبت آن را کمتر می‌بیند و آن کار را بیشتر انجام می‌دهد و خیلی بد است که انسان موانع طبیعی هم نداشته باشد و آنقدر در بدی پیشروی می‌کند تا خودش را به قعر چاه برساند.

هر چیزی را انسان می‌تواند به عقوبت «سیئه» ربط بدهد؟ بله، اوایل اشتباه می‌تواند تشخیص دهد اما ادامه دادن بدی باعث تأخیر در عقوبت و عدم تشخیص می‌شود. سیئه، حجاب آور است و انسان را نسبت به عقوبت زمخت و پوست کلفت می‌شود و صبر در عقوبت می‌آورد..

**سوال:** اگر انسان هر کاری که انجام می‌دهد، دنبال این باشد که عقوبت آن را پیدا کند، آیا این تبدیل به وسواس نمی‌شود؟

- خیر، اگر تبدیل به مراقبه و بهتر شدن بشود، اشکالی ندارد.

**سوال:** اگر کسی بدی واقعی را بد نداند و توبه نکند و به جای آن موارد دیگری را بد بداند و هر چیزی را به عنوان عقوبت به آن کار ربط دهد، چه کند؟

- اگر برای کاری که فکر می‌کند بد است، توبه کند، کم‌کم متوجه بدی کارهایی هم که فکر نمی‌کند بد است، می‌شود. اما اگر برای کاری که فکر می‌کند بد است، توبه نکرد، کاری که واقعا بد است را نیز متوجه نمی‌شود. ربطی هم به دین ندارد و فرا شریعتی است.

پس باید بدانیم خیلی از بدی‌هایی که به ما می‌رسد، ناشی از خودمان است. یک جدول از سیئات خود تهیه کنیم و بدانیم این‌ها عقوبت دارند، پس از آن‌ها دست برمی‌داریم.

جایی بد می‌شود که انسان نمی‌فهمد آیا این فتنه ناشی از عقوبت سیئه است یا فتنه خداوند. می‌گوییم بدی‌هایت را سریع کنار بگذار تا بفهمی کدام فتنه خداوند است. پس باید کاری کنیم تا به خلوصی برسیم که فتنه را هدیه‌ای از خداوند بدانیم.

چیزهایی که انسان در آن اختیاری ندارد؛ مثلا از آباء و اجداد به او رسیده است، جزء فتنه است و به راحتی حل می‌شود.

**سوال:** اگر در تلاطم توبه باشیم اما هنوز قدرت بر تغییر پیدا نکرده باشیم، این نیز تبدیل به سیئه می‌شود؟

- بله

بینید انسان یک چیزهایی را برای خودش فرض می‌کند؛ مثلا احساس می‌کند ناتوانی‌هایی دارد اما بعد به او می‌فهماند این ناتوانی را ندارد. مثلا صبح ساعت زنگ می‌زند و شما آنقدر خسته هستید که نمی‌توانید بلند شوید و ساعت را خاموش می‌کنید اما همان وقت اگر سوسکی روی پای شما راه برود مثل فنر از جا بلند می‌شوید! پس مشکل «طلب» است و نه «توان». بعد از مدتی خانه آنها پر از سوسک می‌شود و فرد نسبت به سوسک نیز بی‌خیال می‌شود..

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

در مورد این دو آیه انگار مانده که چه بگویند و زاویه دید چگونه باشد؛ اگر کسی (مَعَ الرَّسُولِ) باشد یک طور آیه را می‌خواند اگر جزء (حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السِّئَاتِ) باشد، یک طور آیه را می‌خواند و اگر (احسب الناس أن يتركوا) باشد، طور دیگری.

(إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ)؛ اگر مؤمن باشید، این آیه را چگونه می‌خوانید؟ ظاهر آیه این است که هر کس امید به لقای خداوند داشته باشد، می‌رسد اما اینکه می‌گوید هر کس امید به لقای خداوند داشته باشد، اجلش می‌رسد، مخصوص این سوره است. وقتی انسان مؤمن باشد وقتی می‌گویند: «ان شاء الله مرگت می‌آید» چون مرگ را مساوی با لقاء می‌داند، خوشحال می‌شود و مرگ برایش شیرین می‌شود. باید طوری آیه را خواند که همه فیض ببرند.

آن کسی که مؤمن شده و فکر کرده دچار فتنه نمی‌شود، یک‌طور فیض ببرد و آن کس که دچار سیئه است و سبقت دارد نیز، به گونه دیگری فیض ببرد و مؤمن سوره که «صادق» نیز هست هم یک‌طور فیض ببرد. آن آدمی که راستگو هست روز به روز که به مرگش بیشتر نزدیک می‌شود، در طبعش شوقش بیشتر می‌شود اما ترس‌های طبیعی اشکالی ندارد. همه افراد از چیزهای غیرعادی ترس‌هایی دارند، این ترس طبیعی است. این انسان اگر امر به جهاد شد از کار نمی‌ترسد و استقبال می‌کند.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

(مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ)؛ در حالت دوم شبیه می‌شود به جایی که می‌گوید اگر شما مؤمن هستید، پس آرزوی مرگ کنید؛ یعنی آرزوی مرگ کردن نشان می‌دهد فرد ایمانش خالص است یا خیر.

در واقع در حالت دوم مربوط به (احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا) است. باید به این افراد گفت تو ایمان به خدا داری، پس انتهای ماجرا مرگ است، پس این باور آدم را شجاع می‌سازد. این آیه بسیار در شجاعت موثر است و در مسائل جامعه و جهاد، ارتباط با همسر و خانواده انسان را شجاع می‌کند تا از حرف حق نترسد. ابتدا باید انسان از مرگ نترسد و بعد به او تدبیر و حکمت و غیره را یاد بدهند و گرنه دچار مشکل می‌شود.

برای گروه (يعملون السيئات) دیگر رجائی وجود ندارد و امید به لقاء خداوند از قلبشان خارج می‌شود. ایمان را با امید می‌توان شناخت. هرچه در سیئات خود بیشتر فرو می‌روند حتی در حالات ظاهری خود نیز وحشت از مرگ، هویدا و نمایان است.

علت حذف جواب، تعدد مخاطب و لحن است. هر جا «سمیع علیم» می‌آید؛ یعنی نطق انسان باید برای دعا باز شود. انسان باید برای رجاء به لقاء دعا کند. باید برای عاقبت به خیری دعا کند و وقتی خداوند را ملاقات می‌کند در محل عمل صالح باشد و مرگ آسانی داشته باشد و رجاء به لقاء در انسان القاء شود.

بنابراین؛

۱. شناخت ماهیت دعا و فتنه خیز بودن آن

۲. رجاء به لقاء داشتن در این دنیا که خیلی با مرگ ارتباط دارد. هر چه انسان رجاء به لقایش بیشتر شود، نسبت به مرگ «احلی من العسل» تر می‌شود؛ یعنی وقتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند من از طفل شیرخواره به سینه مادر به مرگ مشتاق‌ترم؛ یعنی رجاء به لقاء در من در منتهی‌الیه خودش است.

انسان دوست دارد، وقتی می‌میرد خداوند را بدون واسطه ببیند. اصلاً خدا را چه می‌بیند و چه می‌شود که وقتی می‌میرد، خداوند را می‌بیند و وقتی نمی‌میرد، حجاب دارد. این‌ها را در دنیا انسان می‌تواند در خواب تمرین کند تا خدا را ببیند. چطور می‌شود انسان بخوابد و امید داشته باشد که خداوند را ببیند. خاصیت خدا دیدن این است که



هیچ اثری از اسباب نبیند؛ مثلاً در خواب یکی دنبالتان می‌کند و شما هرچه می‌خواهید فرار کنید، دست و پایتان نمی‌گذارد! وقتی انسان در دنیا الغاء اسباب یعنی از کار افتادن اسباب را ببیند، می‌تواند به رؤیت خدا دست پیدا کند و مرگ برایش خوشایند می‌شود. انسان در دنیا اراده خداوند را دل اسباب می‌بیند اما در قیامت خود اراده را می‌بیند. سوره مبارکه عنکبوت بسیار برای زرننگ شدن و مؤلفه‌های شجاع‌شدن موثر است. کماندوی مجاهد می‌سازد، چریک می‌سازد! کسانی که تنبلی، کسالت و ترس دارند، این سوره را بخوانند؛ مثلاً کسانی که با فامیل رفت و آمد نمی‌کنند، ترس دارند و می‌گویند به ما طعنه می‌زنند... به آن‌ها می‌گوییم کاری کن که تیکه نیاندازند! می‌گوید نمی‌شود، می‌گوییم کاری کن تا بشود.

برای سلامتی خودتان و کسانی که در راه خدا مجاهدت می کنند، صلواتی بفرستید.

ارتباط سوره عنكبوت را با شب های قدر می خواهیم بررسی کنیم.

امروز هم روز اول شعبان است و کم کم به نیمه شعبان از روزهایی که به عنوان شب قدر مطرح می شود، می رسیم. در ماه شعبان و رمضان با مفهوم شب قدر در ارتباط هستیم.

اولین نکته ای که باید فرد در زندگی درک کند و آنچه را که در مورد زندگی می گوئیم در مورد شب قدر هم باید درک شود (چرا که گفته شده شب قدر «خیر من الف شهر» است و هزار ماه زندگی کردن است و اقتضای شب قدر این است که آنچه انسان باید در هزار ماه بفهمد را، می تواند در یک شب بفهمد) این است که درکی از زندگی دنیا داشتن مهم است. بداند که زندگی دنیا یک زندگی پرچالش است. دومین نکته اینکه درکی از ایمان آوردن و ادعای ایمان داشته باشد و بداند که هرکسی به ایمانی برسد، حتما آزمایش نیز می شود و فرقی نمی کند. حتی ممکن است در سطح امام معصوم باشد، او را نیز در آن حال هم متناسب با ایمانش دچار فتنه شود. هرکسی را با ایمانش دچار چالش می کنند.

پس دومین بحثی که باید درک کنیم این است که ایمان آوردن امتحان دارد.

سومین مطلبی که باید درک کند این است که فرد باید احساس کند این قاعده برای قوم خاصی نیست و زمان ندارد و این قاعده همیشگی است.

اصل بعدی که از آیات اولیه بدست می آید این است که پاداش و عقاب دایرمدار صدق و کذب انسان است و خدا در این مورد قضاوت می کند. اینکه کسی ایمان بیاورد و پایداری کند یا نکند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)

انسان وقتی به بدی گرفتار می شود، زنجیره بدی آنقدر او را به بدی های دیگر می کشاند که گویی در حال سبقت گرفتن در بدی ها است و انسان باید مراقب باشد در چرخه بدی ها قرار نگیرد. لذا اولین کاری که انسان باید انجام

دهد این است که باید ببیند کدام رفتارهایش بد است و آن را اصلاح کند. اگر کسی بگوید که مهم‌ترین اولویت زندگی انسان چیست، باید بگوییم این است که بدی نکند. زمان‌هایی که انسان بدی می‌کند و نمی‌داند که دارد بدی می‌کند..

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

بنا شد بر روی این آیه مطالعه کنید.

یکی از مفاهیمی که با لقاءالله عجین شده است، بحث مرگ است. صرف نظر از اینکه خطاب در اینجا چگونه است، مفهوم مرگ با لقاء خدا قرین هستند و با هم مرتبطند.

از طرفی مفهوم اجل یک بازه زمانی است که تمام می‌شود و این فقط مربوط به اجل آخر و تمام شدن زندگی نیست. مجردی، کودکی و ... اجل دارند. مفهوم لقاءالله را می‌توان در مفهوم اجل فهمید.

لقاء خدا را می‌توان در مقاطع مختلف زندگی تجربه کرد. اگر کسی گفت چقدر لقاء خدا را تجربه کرده‌اید می‌گویدیم به اندازه درکمان از اجل. هرکس بیشترین درک را از اجل داشته باشد بیشترین درک را از لقاء می‌تواند داشته باشد. هر کس درک‌اش از اجلش بیشتر باشد، درک‌اش از لقاءاش نیز بیشتر می‌شود. درک از اجل از مقوله علم است و این علم برای فرد روشنایی و نورانیت ایجاد می‌کند.

به سر آمدن دوره کودکی؛ برای کودک درکی از اجل وجود ندارد. فهم اجل خودش یک علم است. اگر بچه‌ای گفت که من فهمیدم که بچگی‌ام تمام شد، این یعنی خیلی فرد فهمیده است و البته ما نوعاً تا پایان میانسالی همچین درکی را در افراد نمی‌بینیم! گویی انسان قسم خورده است که تا نمیرد اجل را درک نکند.. وقتی هم که مُرد، فایده‌ای ندارد. خدایی را می‌بیند اما با رویکرد دیدن اجل، که دیگر فایده‌ای برایش ندارد.

اجل دو نوع است؛ اجلی که بعدش اجل هست و اجلی که بعدش اجلی نیست. نوعاً آدم‌ها حواسشان به از دست دادن اجل نیست. ممکن است انسان‌ها از دست دادن نعمت را بفهمند اما از دست دادن اجل را نمی‌فهمند و این خیلی سنگین است. مثلاً گاهی انسان در زندگی این را حس می‌کند و دردی برای او حاصل می‌شود اما باز هم نمی‌فهمد که این اجل است؛ مثلاً شما امتحان کنکور دارید، یک سال می‌خوانید و آنقدر می‌خوانید که در ساعت‌های نزدیک به جلسه امتحان خواب می‌مانید. می‌روید سر جلسه و درها بسته شده است. شاید فقط پنج دقیقه دیر رسیده

باشید اما به هر حال در بسته شده است. یا مثال دیگر اینکه سر کنکور حاضر می‌شوید اما قبلش کم خوانده‌ای یا حواس پرتی کرده‌ای و چندتا تست را خوب نزدی، بعد می‌بینی به واسطه این اشتباه زدن به جای تهران، فرضاً شهر X قبول می‌شوی و چهار سال باید به شهر دیگری بروی. برخی مسائل مثل ازدواج خیلی مهم می‌شود. فرضاً در بحبوحه زمان ازدواج فرد دچار گناهی می‌شود یا غافل می‌شود و سطح لیاقتش را برای ازدواج با آدمی که اهل گناه است، تنزل می‌دهد و این دیگر یک روز و دو روز نیست و یک عمر زندگی است.

ما نسبت به اجل و اکنش سریع و فعالی نداریم. هر کاری باید در زمان خودش انجام شد. خیلی از خانواده‌ها که بچه‌دار نمی‌شوند بخاطر تاخیر در زمان بچه‌دار شدن است. بماند که ساختارهای اجتماعی زندگی، ما را به تاخیرهای زیادی در زندگی کشانده است. یک مرتبه در جامعه سن ازدواج از ۱۸ به ۳۰ الی ۳۵ می‌رسد و این‌ها ابعاد اجتماعی و تبعات زیادی در جامعه خواهد داشت. بین نیازها تراحم ایجاد می‌شود و اولویت‌بندی‌هایی که صورت می‌گیرد باعث تاخیر در کارها می‌شود.

درگیری‌های اجل منجر به تغییر اولویت‌ها می‌شود. یک سال از عمر ما گذشت و باید در این یک سال، سطح ما بالا آمده باشد. سال قبل را از دست داده‌ایم و سال‌های پیش رو را داریم. اجل در هر لحظه‌ای با ما هست و لقاء نیز همینطور. در اجل هر چیزی فقط کمال است یا فقدان کمال. حتی کسانی که فاقد کمال هستند وقتی می‌میرند تا مدت‌ها حتی در برزخ هم نمی‌فهمند که مرده‌اند و حتی وقتی برای قیامت بیدار می‌شوند باز هم متوجه مرگ‌شان نمی‌شوند! هر چه فرد هوشیارتر باشد، نسبت به مرگ نیز هوشیارتر است.

پیشنهادمان این است که برای درک اجل یک کار خیلی ساده و پیش پا افتاده انجام دهید. چون اغلب کتاب‌خوان هستید، یک کتاب را در نظر بگیرید. این کتاب را با هر تعداد صفحه‌ای که دارد در نظر بگیرید. یک بار دو سه صفحه را با تمرکز بخوانید و ببینید که برای خواندن این چند صفحه چقدر زمان لازم دارد. بعد بر اساس آن حساب کنید که کل کتاب چند ساعت باید خوانده شود و سهم کتاب برای خواننده شدن را بدست آورید. بعد در برنامه خودتان ببیند چقدر و کی وقت دارید که کتاب را بخوانید؛ مثلاً بگویید تا آخر هفته این ۱۰۰ دقیقه را برای مطالعه کتاب اختصاص می‌دهم و کتاب را می‌خوانم. اگر تا آخر هفته مطالعه نکردید، خود را توبیخ کنید. باید انسان زمانی خودش را تنبیه کند..

من زمان این کار را حساب کرده‌ام. وقتی حساب می‌کنید، از زمان‌های از دست رفته وحشت‌زده می‌شوید. تمرکز ندارم، حوصله ندارم، مزاحم می‌شوند، اختلال ایجاد می‌شود، چرا این را انتخاب کردی و... و از زمین و آسمان بهانه جور می‌شود تا نخوانیم. این می‌شود مفهوم اجل.

بزرگ‌ترین اسراف‌ها بر روی کره زمین از اول خلقت تا به امروز، اسراف در وقت بوده است. بی‌ارزش بودن وقت برای انسان در حالیکه بزرگترین نعمتی که خداوند به انسان بعد از عقل و توانش از نظر نعمت و امکانات داده است، بحث وقت و اجل بوده است. هرکسی در هر جایی بناست به جایی برسد باید مدیریت زمانش را بداند و اساساً الهامات الهی به کسی می‌شود که گوش به زنگ و در لحظه و در آن باشد.

آدم باید مشارطه داشته باشد؛ یعنی حساب کتاب کند و بگوید مثلاً اگر این کتاب را نخواندی، اینگونه تنبیه می‌شوی. نفس سرکش است و نمی‌توان آن را به حال خود رها کرد. نفس انسان سرکش است و تمایل به خوش‌گذرانی دارد.

بعد باید مرتب کارهایش را ارزیابی کند و مراقبه داشته باشد. بعد باید ببیند کجای کارش اشکال دارد، توبه کند و اصلاح انجام دهد.

درک زمان خیلی مهم است. اگر برنامه‌ریزی داشته باشید به هر کاری که بخواهید، می‌توانید برسید و به خوبی انجام دهید. بحث اجل معجزه است. در بحث برنامه‌ریزی و زمان‌داری، حساس باشید. به جدّ فهمیده‌ام که این موضوع از مهم‌ترین موضوعات زندگی انسان است و هرکس سرّ آن را کشف کرد، حداقل آن علامه شدن است!

ظرفیت یادگیری انسان بسیار بالاست و راه‌های میان‌بر یادگیری خودش موضوعی است. درک کردن شب قدر از این مقوله است که سوره قدر را بخوانیم که بفهمیم برخی از اجل‌ها خیلی خاص هستند و یک مرتبه راه انسان را بسیار کوتاه می‌کنند و درک شب قدر به نوعی باعث جلو افتادن پنجاه سال یک انسان می‌شود.

این تمرین اول را انجام دهید تا فهم اجل برایتان جزئی و تفصیلی شود.

از جایی شروع کنید که در اختیار شماست. برخی از امور در ابتدا به نظر تحمیلی است بنابراین برای درک اجل از جایی شروع می‌کنیم که در اختیار خودمان است. بالاخره حداقل ۶۰ ساعت از هفته در اختیار خودتان است. هرکسی توانست مفهوم اجل را بفهمد، لقاء را می‌فهمد.

طبق آیات و روایات لقاءالله، زمان برخورد با یک حقیقت است که الزامی ندارد انسان در زمان برخورد با آن حقیقت حالش خوب باشد، ممکن است حالش هم خوب باشد. بستگی دارد که کسی دارد می‌بیند، از چه جهتی می‌بیند. کمالی بیند یا نقصی بیند. مثال: پدر و مادری نه ماه انتظار کشیده‌اند و در هر لحظه تولد و پایان زمان حمل، مادر نفس راحتی می‌کشد و وقتی چشمش به فرزندش می‌افتد، حس می‌کند این چیز دیگری است و این حالت سرور است. دوره قبل طی شد و کمالی ایجاد شد و حسی که وجدان فرزند می‌کنید، حس کمال است که به آن خدا می‌گوییم و جلوه خدا در آن شادی و سرور و رضایت است. کاش می‌شد این را در ظرفی حفظ می‌کردند چون بعدا آن حس را فراموش می‌کند. حس غفران است و ریختن همه گناهان.. فکر کنید در اثر بی‌مبالاتی بچه‌ای که به دنیا می‌آید، همراه با نقصی به دنیا بیاید. بی‌درنگ به سراغ نقص‌های خودش می‌رود که من چه کرده‌ام که بچه‌ام چنین شده است. لقاء اتفاق می‌افتد اما در آن سرور نیست..

خاصیت لقاء برخورد با حقیقت کمالی است اما برآیندش لزوما رضایت نیست و این برمی‌گردد به عقبه اجل. این اجل در هر لحظه وجود دارد. وقتی یک شبانه روز ما فوت می‌شود و کاری که بنا بوده انجام داده شود، انجام نشده است. هر کسی در هنگام خواب باید فکر کند که طبق آیات، داری می‌میری و ممکن است بیدار نشوی و اگر دوباره بیدار شوی یعنی عمر دوباره به تو داده‌اند. در دعا‌های اهل بیت (علیهم السلام) در سجده‌های نماز شب، تعبیر زیبایی در درک اجل آمده است، به ویژه در قنوت نماز وتر. انسان باید با خواب‌هایش مشق اجل انجام دهد.

اجل بازه زمانی «از-تا» است و انواع مختلفی دارد.

پیشنهاد دوم برای برنامه‌ریزی این است که به مدت یک ماه رصد کنید. فعالیت‌های انسان در ماه پخش است و بر اساس ماه، بررسی و رصد اعمال دقیق‌تر است و خطای برنامه‌ریزی را می‌گیرد. ما به ازای وقتی که صرف کرده‌اید باید کار داشته باشید و نباید بگویید بعد از یک ماه که مثلاً سی ساعت از وقتم را نمی‌دانم چه شده است! بیست ساعت گم شده در برنامه‌ها یعنی یک کتاب سخت را خواندن. آدم‌ها در گام اول نمی‌خواهند به ترکیب برنامه‌های-شان دست بزنند. در ابتدا باید پرتی وقت‌ها از بین برود. برای وقت‌های پرتی به راحتی می‌توان برنامه‌ریزی و کار تعریف کرد. پس باید به ازای هر زمان، کاری داشته باشد. بعد فرد متوجه می‌شود که زمان‌هایی دارد که معلوم نیست چه کار کرده است. این گام اول خیلی مهم است. در بهترین آدم‌ها، بیست ساعت زمان گم شده وجود دارد.

وقتی انسان بدون محاسبه زندگی می‌کند، خیلی پرتی دارد. بعد از مشخص شدن این پرتی‌ها، باید برود سراغ محتوای برنامه‌اش و آنها را اصلاح کند.

کارهای ضروری مثل غذا خوردن و کارهایی که قابل ترک کردن نیستند. کارهای دوم کارهای مفید زنجیره‌دار هستند.

داشتن احساس فتح در کارها، مربوط به لقاء است. در کتاب‌های حضرت امام (ره) کلمه فتح تقریباً معادل لقاءالله گرفته شده است.

بنده این هفته کشف آدم‌های خاص در منطقه زابل را به عنوان ماموریت خود انتخاب کردم و به زابل سفر کردم. با فردی باغ‌دار آشنا شدم که در این بی‌آبی و خشکسالی هنوز درخت می‌کارد. آب شور و زمین شور. پیرمردی با هشت فرزند... می‌گفت من نباید از اینجا بروم. سال اول درخت کاشتم و همه خشک شد و سال دوم نیز به همین ترتیب و سال سوم پای زمین نشستم و گفتم خدایا تو می‌دانی که من نمی‌روم و بعد الهامی شد به من که فنی را به کار بردم که بازه‌کشی و کاشت درخت کنار آنها، شروع به کار کردم و این بار شد.

لحظه‌ای که برگ درختش را می‌بیند، این لحظه لقاءالله است. نورانیت او را می‌دید که خدا را حس کرده است. دعا کرده و خدا را دیده.. «هو السميع العليم» به حالتی از اضطرار می‌رسد که فقط خدا را می‌خواهد.

این کاری که او کرده می‌تواند باعث نجات سیستان شود. آب تبخیر شده، دیگر شور نیست و این ابداع باعث ایجاد کشاورزی در آن منطقه شده است. الهامی که نجات یک قوم و نسل می‌شود.

اجل زمانی است که باز نمی‌گردد و بهای هر اجلی لقاء خداست. اگر خدا یافت شد، در آن اجل یافت شد و گرنه لقای نیست و باید کم‌کم این زمان، به لحظه برسد که در هیچ لحظه‌ای نباید غافل شد از خدا و لقاء الهی.

از خداوند بخواهیم حقایق را ببینیم.

این تمرین را در هفته انجام دهید. نیت کنید که خداوند در سر راه شما آدمی قرار بدهد که مفهوم اجل را فهمیده است و در هر اجلی، لقاء را نیز فهمیده است. داشتن این دعای هم که چنین انسانی را ببینید، برای فرد خوب است.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

ان شاء الله خداوند توفیق بدهد تا همین امسال همگی زائر حج تمتع باشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

ان شاء الله خداوند در نیمه شعبان توفیق زیارت حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به ما بدهند، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

بهتر است در عوض دعا در پایان صحبت‌ها، جلسه را با دعا شروع کنیم. دعاهایی که مدنظر داریم، به ویژه حوائج حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در ذهن داشته باشیم و برای آن صلواتی ختم کنیم.

یکی از دعاهای خاص ماه شعبان، دعا برای آمرزش گناهان است. برای این موضوع هم صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

مبحث در رابطه با خواندن سوره مبارکه عنكبوت بر اساس سوره مبارکه قدر است. لازم است که قبل از شب قدر خودمان را برای آن آماده کنیم، اینکه چه چیزهایی از خداوند طلب کنیم و به چه چیزهایی فکر کنیم تا شب قدر را درک کنیم.

الم (۱)

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

اولین چیزی که باید بدانیم پذیرفتن دنیا به عنوان محل ابتلائات است و بدانیم زمانی که ایمان آوردیم، دچار مصائب و مشکلات می‌شویم.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳)

بعد از اینکه انسان ایمان می‌آورد، آنچه بسیار مهم است استمرار ایمان است. بنابراین انسان باید ایمانش را حفظ کند و توجه داشته باشد که چه چیزهایی آن را خدشه‌دار می‌کند.



أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)

آیات ۵ و ۴ آیاتی هستند که هم حالت تشویق و هم توبیخ و انذار دارند.

آیه ۴ بیان می‌کند افرادی هستند که به ما بدی می‌کنند، بنابراین لازم است انسان بداند که در مقابل اراده خداوند هیچ اراده‌ای وجود ندارد. این آیه مربوط به مومنین است که آگاه باشند زمانی که تحت آزار و اذیت دیگران قرار بگیرند، خدا هست.

از طرفی انسان بدی‌هایی می‌کند و این بدی‌ها او را تا جایی پیش می‌برند که فکر می‌کند می‌تواند مقابل خداوند قرار بگیرد. این امری بسیار ناپسند است و حتی از ظلم هم به مراتب بدتر است. ان شاء الله آن روز نیاید که انسان بخواهد برای خدا خط و نشان بکشد. انسان برخی مواقع مانند زمانی که دچار شکست عاطفی و... می‌شود به فکر خودکشی می‌افتد و می‌خواهد اجل خود را جلو بیندازد و به خداوند عرضه می‌دارد که جان خودم است، پس می‌توانم آن را بگیرم! فکر می‌کند «أَنْ يَسْبِقُونَا» و می‌گوید اگر جانم را بگیرم، از دنیا می‌روم. خیلی از مواقع علتش این است که این موارد در جامعه مد شده است. اصلاً خاصیت سوء یا بدی این است که حالت تبلیغاتی و تزئیناتی پیدا می‌کند.

لازم است نسبت به اتفاقاتی که در اطرافمان می‌افتد، حسن ظن ما به خداوند از دست نرود.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

موضوع بسیار خوبی که لازم است شب‌های قدر برایش آماده شویم، امید و رجاء به لقاء خداوند است. ما چگونه می‌توانیم امید به لقاء خداوند را در خود فعال کنیم و آن را فعال نگه داریم؟

بر اساس آیه آخر سوره مبارکه کهف که می‌فرماید «...مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup>، پیشنهاد این است که افراد کتاب صالح‌سازی اعمال را بخوانند و امید به رجاء را در خود فعال کنند که البته کتاب صالح‌سازی اعمال با همین هدف نوشته شده است.

کتاب صالح‌سازی اعمال از سوره «قارعه» و «زلزال» الهام گرفته است. همچنین با استفاده از کتاب «خصال» شیخ صدوق، روایاتی را که جنبه عملیاتی داشت و می‌شد بر اساس آن‌ها عمل نمود، استخراج کردیم که در نهایت کسی

<sup>۱</sup> سوره کهف، آیه ۱۱۰

معرض نشود که کتاب کلی بود و نتوانستیم عمل کنیم! صالح‌سازی اعمال حاصل یک کار جمعی است و به برکت «يَدِ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»<sup>۲</sup>، نوشته شده است. همچنین به برکت قلمی که شیخ صدوق زده است کتاب بسیار نورانی شده است و روایاتش بسیار معتبر و ثقه می‌باشد.

ثقل کتاب این است که نباید کتاب را خواند بلکه باید آن را هضم کرد. به این ترتیب که یک روایت را بخوانید و مدتی به آن عمل کنید و سپس سراغ روایت بعدی بروید. توجه کنید که ترتیب روایات هم مهم است چون از یک سیر باوری شروع شده و به سیر عملی رسیده است.

**سوال:** همین که فکر کنیم به باور رسیده‌ایم، کافی است؟

- تمرین گذاشته است.

آنچه مهم است این است که باب توجیهاات را بر خود ببندید؛ مثلاً در روایتی بیان شده است که «اگر کسی به دنیا رغبت و تمایل پیدا کند، غم دلش را می‌گیرد»<sup>۳</sup>. بنابراین فرد می‌داند که غم دنیا سکون می‌آفریند و غم آخرت ایجاد حرکت می‌کند. اگر غمی به صورت معنوی تزیین و باعث سکون ما شود، مشخص است که این غم دنیا بوده است.

روایات بسیار عجیبی هستند. هر چه بگوییم، حق آن ادا نمی‌شود! کتاب مباحثه‌بردار و مصاحبه‌بردار نیست. کتاب، کتاب عمل است. اگر قرار باشد یک کتاب را در طول زندگی به معنای واقعی بخوانیم، می‌تواند کتاب صالح‌سازی اعمال باشد. چه خوب است که وقتی از انسان می‌پرسند جوانیت را در چه راهی صرف کردی؟ پاسخ دهد در راه زنده نگه داشتن احادیث و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) و انجام دستورات ایشان. پس «مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ» باید قبل از این که اجلش برسد، عمل صالح انجام دهد که «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ».

**سوال:** «لِقَاءَ اللَّهِ» را معادل چه چیزی می‌گیرید؟

- «لِقَاءَ اللَّهِ»، لقای ذکر خدا، کلام خدا، اسم خدا و لقای حکم و وجه خدا می‌باشد.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

<sup>۳</sup> تحف العقول، ص ۳۵۸

برای ما در عمل، لقای حکم خدا مهم تر است؛ یعنی هر حکمی را که می‌خواهیم انجام بدهیم، باید و نبایدش را از خداوند بگیریم. خیلی از کارهایی که انجام می‌دهیم، برای خدا نیست؛ به عنوان مثال مگر می‌شود برای خدا فحش داد! (البته فقط در بعضی موارد آن هم با حکم ولی). هیچ کس نمی‌تواند برای خدا فحش بدهد یا ظلم کند. خداوند به هیچ کس اجازه همز و لمز نداده است. ممکن است شما بگویید خداوند پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را توبیخ کرده است! این توبیخ انذار است. همز و لمز یعنی فرد به دستاورد خودش تکیه کند؛ یعنی نعوذ بالله پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فکر کند خودش قابلیت این را داشته که وحی را بگیرد و بگوید ای مردم خدا را پرستید؛ این همز و لمز است اما پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) همه را عنایت خداوند می‌داند.

**سوال:** پس یک طیف است و یک نقطه نیست؟

- بله، مراتب دارد. بنده زمانی فکر می‌کردم و از منبرها و کتاب‌ها شنیده بودم که انسان باید دائم الذکر باشد. فهمیدم یکی از موارد ذکر می‌شود قرآن. بعد نماز را هم یاد خدا دانستم. سپس فهمیدم در روایت گفته شده که اگر وضو داشته باشید، ذکر در شما جاری می‌شود. پیگیری کردم که چگونه می‌شود دائم الذکر بود؟ پی بردم اگر یاد داستان‌های قرآن نیز بیفتم چون مربوط به قرآن است، ذکر است. به عنوان مثال اگر دعوا یا طاغوتی را بینم، فرعون و موسی (علیه السلام) را به خاطر می‌آورم و یا صدای دزدگیر «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»<sup>۴</sup> را برایم تداعی می‌کند! بدین ترتیب به تدریج ساعات به یاد خدا بودن در طول روز ارتقا پیدا کرد و جاهایی که بر قرآن دلالت می‌کردم نیز جز یاد خدا قرار گرفت. فهمیدم وقتی به کسی خوبی می‌کنم چون الحمد لله است، حتما خوبی می‌بینم زیرا قطعاً خدا آنجا است. حتی هر جایی که بدی می‌بینم و می‌فهمم خوبی نیست، آن هم برایم یادی از خدا است. مهارت‌های بسیار خوبی را می‌توان طراحی کرد. با خودم فکر کردم اگر بتوانم مسئله خواب را هم درست کنم، حدود ۷ ساعت می‌توانم خدا را به خانه دعوت کنم. به این تقللاً، رجاء به لقاء می‌گویند. نهایت تلاش و دست و پا زدن برای اینکه خداوند در تمام لحظات زندگی جاری شود و در این صورت چقدر زندگی معنا پیدا می‌کند و لذت‌بخش خواهد شد. اینگونه رویاهای انسان، صادقانه می‌شود و اگر گناه یا اشتباهی در زندگی انسان وجود داشته باشد به او خبر می‌دهند.

<sup>۴</sup> سوره لقمان، آیه ۱۹

همین که انسان با خبر شود و حواسش باشد، از آن حالت بد خارج می‌شود و در او به صفت تبدیل نمی‌شود. رؤیت خداوند در خواب به صورت‌های مختلف و به شکل حکمت است.

وقتی فرد از خواب بیدار می‌شود باید آن حکمت‌ها را رصد کند و بدست آورد. نیازی به علم تعبیر خواب هم نیست. هر کس با ذهن بسیط خودش می‌تواند خوابش را تعریف و تعبیر کند. بنده خواب را برای خودم مثل عقربه‌های ماشین می‌دانم که سرعت و سوخت و... را مشخص می‌کند بنابراین اگر سرعت کم بود، زیادش می‌کنم. اگر زیاد بود، سرعتم را کاهش می‌دهم. خواب حداقل لقاء خداوند است، با این وجود بسیار خوب است.

اگر کسی فکر می‌کند از خوابش نمی‌تواند استفاده کند، موقع خواب سوره قدر را بخواند. مداومت بر خواندن این سوره خواب را تنظیم می‌کند. هم رؤیت خواب و هم موقعیت‌های خواب تنظیم می‌شود. سوره قدر آنقدر کاربرد دارد که درجه‌بندی (کالیبره) هم می‌کند؛ مثلاً گفته شده اگر فرد آن را چند بار بخواند، فلان کس را می‌بیند. البته بنده در این زمینه آگاهی و البته اعتقادی هم ندارم. سوره قدر دقیقاً اهداف را تعیین و خواب را جهت‌دار می‌کند. سوره توحید قبل از خواب برای کسانی است که فقط خدا را می‌خواهند و همه چیز را رها کرده‌اند، درست مانند کسانی که می‌گویند آب از سرم گذشته، چه یک و چه صد وجب! خدا را که داشته باشم، می‌شود بی خیال همه چیز شد. هر کس به سمت سوره توحید برود، ممکن است دیگر خواب نبیند! یعنی چه خواب ببیند و چه نبیند، فرقی نکند. اما اگر کسی می‌خواهد از خواب‌هایش استفاده کند، باید سوره قدر بخواند.

سوره قدر، سوره عجیبی در اصلاح شب است. این را به دلالت‌های روایی عرض می‌کنم.

ما زیاد به کارهای سخت، توصیه نمی‌کنیم. نه اینکه سوره یس خواندن سخت است اما سوره قدر را از این جهت می‌گوییم که افراد بخوانند و بقیه موارد را کنار بگذارند. این که چه کسی ظلم کرده، بدی کرده یا نکرده، بچه‌ام مشکل دارد، ازدواج کرده‌ام یا نکرده‌ام و... همه را رها کند و بگوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سپس بقیه موارد را رها کند چون می‌گوید «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» زیرا خدا شب قدر دارد و همه چیز را جبران می‌کند و درست می‌شود. شبیه صلوات است. می‌توان یک صلوات فرستاد و جلو رفت. شبیه‌ترین سوره به صلوات، سوره قدر است؛ یعنی ختامه مسک و فیصله دهنده است. می‌شود یکی خواند و پیش رفت. واقعا انسان نمی‌داند بابت کدام سوره قرآن از خداوند تشکر کند. هر کدام نه با یک تعقل ساده بلکه با تعقلی که امکانش را فرض نمی‌کنی، اتفاقی را رقم می‌زند. کاری می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند انجام بدهد. پس باید ژنتیک، سحر،

جادو و... را رها کرد، جلو رفت و سوره قدر را خواند. مگر کسی می‌تواند بگوید من سوره قدر دارم اما سحر و جادو در من اثر می‌کند؟! این سوره انسان را بلند می‌کند، فراتر از چیزی که می‌گوییم.

زندگی امام جواد (علیه السلام) را مطالعه می‌کردم (زندگی این حضرت بسیار خاص است)، چقدر زندگی‌شان شب قدر بود، هم ایشان و هم حضرت صدیقه (سلام الله علیها). هر دو هم عمر کوتاهی داشتند. ما که نمی‌دانستیم، از روایت فهمیدیم. کسانی که حسرت می‌خورند که ۵۰-۴۰ سال از عمرشان رفت و تباہ شد، سوره قدر بخوانند. این سوره به آنان امید می‌دهد. سوره قدر «مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ...»<sup>۵</sup> را شرح می‌دهد. انسان می‌تواند در شب قدر امید به لقای خداوند را در خودش فعال کند. بقیه مطالب این سوره هم ان‌شاءالله بر شما نازل می‌شود. روایت است که اگر کسی سوره قدر را همراه خودش داشته باشد، در هر احتجاجی و با هر دشمنی می‌تواند پیروز شود. روایت بسیار عجیب است، اگر کسی در هر موضوع یا کاری احساس ناتوانی و بی‌عرضه بودن می‌کند و به او زیاد ایراد و اشکال می‌گیرند، سوره قدر بخواند و امید داشته باشد که خدا جبران می‌کند زیرا «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». خداوند انسان را در عذاب نیافریده است بلکه در رحمت و آن هم با چه وسعتی آفریده است. یک‌بار در عمر قرار نداده که بعد از آن هم معلوم نباشد چه می‌شود! بلکه هر سال تکرار می‌شود. واقعا انسان نمی‌داند با این همه امکاناتی که خداوند برای ما قرار داده است جهنم چه معنایی دارد! با این همه امکان هدایت و رحمت، این همه آیات جهنم برای چیست؟! که البته این هم برای خودش دلایلی دارد که مفصل است.

خود سوره، صورت قدرت و توان پاسخگویی و بلند شدن و ایستادن دارد. در سیره امام جواد (علیه السلام) بسیار به خواندن سوره قدر سفارش شده است.

**آقای عباسی راجع به موضوع اجل:** از آنجایی که خانواده کوچک‌ترین اجتماع است و کارهای جمعی توفیق بیشتری دارد، می‌توان توصیه کرد که مباحثه‌های علمی در مسائل مختلف در منزل بین خانم و آقا و حتی فرزندان برگزار شود. یکی از بهانه‌های کنار هم بودن مباحثه است با این شرط که موضوع مورد بحث بیهوده نباشد. در بحث اجل این نکته بنظر رسید که در اجل فقط انداز نیست بلکه بشارت هم است. در تعریف قدرت می‌گویند، محدودیت است که قدرت را تعریف می‌کند. اگر اجل نبود، اصلا چیزی نبود. اگر زمانی نبود، اصلا چیزی وجود نداشت. موضوع جالب بین واژه‌های اجل، رجاء و طلب، بحث حرکت است. اگر حرکت به سکون تبدیل شود،

<sup>۵</sup> سوره عنکبوت، آیه ۵

دیگر هیچ چیز، نه رجاء، نه اجل، نه طلب و نه لقاء باقی نمی ماند. پس مهم ترین موضوع می شود حرکت که «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»، «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»؟

**استاد اخوت:** پس نکته اول این شد که برای درک «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ» در خانواده ها مباحثه گذاشته شود. موضوع این است که وقتی می خواهیم کار خوبی انجام بدهیم، رویکردمان نسبت به آن اصلاح شود؛ مثلا اگر بنده در منزل مطرح کنم که می خواهم هفته ای یکبار یا دوبار مباحثه داشته باشم، در صورتی که موضوع مورد بحث مناسب همه نباشد، اصلا دوامی نخواهد داشت.

ممکن است بگویید می خواهیم راجع به سوره ای کار کنیم اما آن سوره مطابق ذائقه همه افراد نباشد، به ویژه زوج- های مذهبی که تازه ازدواج کرده اند و دوست دارند بین خودشان مباحثه بگذارند و معمولا هم با یک کتاب شروع می کنند اما دوام ندارد. وقتی سوال می شود چند جلسه مباحثه داشتید، می گویند دو جلسه! زیرا هنوز موضوعی را که مناسب همه اعضای خانواده باشد، پیدا نکرده ایم.

**آقای عباسی:** من کاری می کنم که انسان دائم الجلسه شود! برای این کار هر موضوعی که پیش می آید یعنی از موضوعات موجود استفاده می کنم. مثلا خانم یا آقای ذوق دارد و متن ادبی می نویسد، همین موضوع می تواند برای بحث در خانواده به کار برود. چون هر کسی رشته ای خوانده و ممکن است موضوع مشترک کمتر پیدا شود. اما اگر از موضوعات موجود استفاده شود، بهتر است.

**استاد اخوت:** بسته به سطح ارتباط خانواده ها و سطح سواد، این رویکردها فرق می کند و لازم نیست همه خانواده ها برای همه موضوعات مباحثه داشته باشند.

بهانه جستن برای درک عمیق و مباحثه علمی، انتظار فرج است. انتظار بدست آوردن علمی که نواقص انسان را برطرف کند از مقوله انتظار فرج است که نوعی عبادت محسوب می شود. این انتظار فرج منظور فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیست. این که در هر مباحثه ای انسان بخواهد حقیقتی برایش روشن شود، این انتظار فرج و عبادت است. خودش تغییر رویکرد است. اینکه بگوییم بچه طفل یا دبستانی چه چیزی می فهمد؟ چیزی حاصل نمی شود، اما اگر شوق و ذوق فهمیدن داشته باشیم، به علم و امید به لقاء تبدیل می شود. اگر با زاویه دید

<sup>۶</sup> سوره انشراح، آیات ۷ و ۸

انتظار فرج نگاه کنیم، به بچه نوپا یا طفل یا... به من علم یاد می‌دهد؛ مثلاً می‌گویم چیزی به من بگوئید تا از الهام شما در صحیفه وجودی خود استفاده کنم. فردا هم می‌پرسم، پس فردا باز هم همان سوال را می‌پرسم. اصلاً برخی سوالات مانند «حالت چطور است؟» باید زیاد پرسیده شود. به واسطه همین سوال «حالت چطور است؟» هم، اطلاعات زیادی نصیب انسان می‌شود. پس مهارت قالب‌شکنی در این موارد بسیار خوب است.

به دخترم گفتم دوست دارم متن‌هایی به نام «نامه‌های پدر به دخترش» بنویسم. گفت چه چیزی می‌خواهی بنویسی؟ گفتم مواردی را می‌نویسم. فردای آن روز گفت، قرار بود مطالبی برایم بنویسی. یعنی از قبل این انتظار در دخترم شکل گرفت و مطالبه در او ایجاد شد، نه اینکه مامان و بابا دوباره می‌خواهند نصیحت کنند. این دیگر لقاءالله نیست. اذیت کردن دیگران که دیگر لقاءالله نیست! اینکه هر کسی ما را ببیند و تذکری بدهد و روی مسائلی پافشاری کند، درست نیست. این مطالبه رجاء و لقاءالله بسیار مهم است. یک نفر مهارت‌های این افراد را بنویسد و به بقیه بگوید. یک مهارت هم به نوبه خود زندگی را خیلی تغییر می‌دهد. خیلی خوب است که خانه جای بحث‌های شیرین علمی باشد، در این صورت دیگر جایی برای مجادله نمی‌ماند. اگر ذکر نباشد، حتماً غفلت است. اگر نور نباشد، حتماً تاریکی است. هر جا خدا نباشد، حتماً شیطان هست. بنابراین اگر این مهارت‌ها نباشد، انسان در خانه منبر می‌گذارد و می‌گوید باید یاد خدا در خانه باشد. اگر جوانان را در مساجد نمی‌بینیم، علت همین است. اگر این ظرافت‌ها که به آن حکمت می‌گویند رعایت نشود، این اتفاق می‌افتد. حرف خوب زدن یعنی خدا را جاری کردن. وقتی ما کلمه حکمت‌آمیز می‌نویسیم یعنی خداوند را در قلب او جاری می‌کنیم. بیان این تجربیات بسیار مهم است. یکی از مشکلات ما این است که در بیان مسائل دینی و اعتقادی، کمترین حضّ و بهره را از خلاقیت می‌بریم.

نکته دوم آقای عباسی، جنبه تبشیری بودن اجل بود.

بنده جلسه پیش راجع به زمان صحبت کردم. راجع به زمان بیشتر و جدی‌تر کار کنید. کار کردن با زمان، اصل تدبیر در زندگی است و هیچ مولفه‌ای در زندگی مهم‌تر از آن نیست؛ مثلاً در دو کارخانه هر کس زودتر محصولش را تولید و عرضه کند، پیروز است. هیچ چیز به اندازه زمان انسان را به سمت اهدافش پیش نمی‌برد. اغلب افرادی که دچار اختلال هستند، - هر نوع اختلالی که باشد - حتماً یک بُعدشان به زمان مربوط می‌شود. یعنی اگر کسی مواجهه خود با زمان را درست کند و متعادل نگه دارد، به نوعی به عصمت نزدیک می‌شود. این حرف بسیار سنگین است. یعنی رسیدن به مرزهای عصمت در انسان منوط به درک زمان است و اجل، مفهومی از زمان است و البته همه

اجل، زمان نیست. مفهوم زمان وسیع تر است. اینکه در لحظه چه کار کند، با گذشته‌اش چه کار کند و در لحظه باشد. هر کسی این توانایی را دارد که روی زمان کار کند.

**آقای عباسی:** زمان حاصل حرکت است و ما به آن توجه نداریم. کسی نمی‌تواند ساکن باشد و به لقاء خداوند امید داشته باشد. با هر توفقی باری به بارهای انسان افزوده می‌شود و بعد از مدتی مسکین می‌شود و دیگر نمی‌شود به او کمک کرد. ضرورت حرکت در مفهوم زمان، یکی از شاه کلیدهای اساسی است.

**استاد اخوت:** چیزی که شما می‌گویید یکی از شاخصه‌های استفاده از زمان است که تغییر است. میزان تغییر افراد در برهه‌ای نشان دهنده بهره آن‌ها از مفهوم زمان است و البته فهم این مطلب بسیار راحت است، می‌توان هر چند وقت یک‌بار از اطرافیان پرسیم که بهتر شده‌ایم یا خیر؟ خود فرد هم می‌فهمد. تغییراتی که باید برای فهمیدن آن‌ها فکر کرد، یعنی محسوس نبوده‌اند! جسم انسان به مرور زمان نحیف‌تر می‌شود اما باید تغییرات در جهت کمال و مثبت باشد. شما می‌توانید مریض باشید اما در عین حال با ادب و خوش اخلاق هم باشید. اگر کسی بد اخلاقی کند و علت آن را خستگی ذکر کند، قرآن آن را شُحّ نفس می‌نامد. شُحّ نفس یعنی مجموعه رفتارها و عکس العمل‌هایی که مبنای آن حال و طبع انسان است. در صورتی که انسان باید تقوایی داشته باشد که گرفتار حال نشود. نمی‌شود کسی بگوید من تازه از سرکار آمده‌ام، لطفا کسی با من حرف نزنند! زندگی دنیا که همیشه روی روال نیست. انسان با مردم زندگی می‌کند و نمی‌تواند درگیر حالاتش باشد. اکثر اختلافات ما هم به خاطر همین احوالات است اما اگر کسی این مسئله را از طرف مقابل دید حواسش باشد که آن را عیب نبیند و عیب طرف مقابل را در ذهنش نیاورد. هر چیزی دید بگوید مشابه آن در من نیز وجود دارد که باید اصلاحش کنم.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶)

از نکته‌های مهمی که باید هم در خودمان و هم در فرزندانمان بوجود بیاوریم و در نظام تربیتی نیز وارد کنیم، بحث جهاد است. جهاد یعنی برای رسیدن به هدف، سعی مستمر و جهت‌دار داشته باشیم. مطمئن باشید انسان بدون جهاد به هیچ چیز نمی‌رسد. به همین خاطر اهل بیت (علیهم السلام) تاکید کردند که کارهای کم اما مستمر بهتر از کارهای زیاد ولی منقطع است. به همین خاطر آیه بیان می‌کند «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» یعنی منفعت جهاد برای خود شخص است. همین مقدار که انسان کارهایش را استمرار دهد، خیلی از کارها حذف می‌شود. برای این کار یک ماه



به شکل آزمایشی امتحان و مطالعه می‌کنم. مثلاً طرف می‌خواهد برود آب‌شناسی، اصلاً آبی وجود دارد که می‌خواهد روی آن تحقیق کند؟! «مَنْ يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» یعنی هرکاری می‌خواهی انجام بدهی ابتدا غایت آن را مشخص کن. بسیاری از رشته‌های دانشگاهی که افراد می‌روند، بر اساس جهاد نیست. بر اساس یک اتفاق است.

این‌ها موضوعاتی است که انسان باید در شب قدر برای آن تمرین کند و کارهای مستمری که می‌خواهد انجام بدهد و برای آن جهاد کند را فهرست نماید. بعد در شب قدر از بین آن‌ها انتخاب می‌کند و این برنامه‌هایش را تنظیم می‌کند. بعد از شب قدر کارهایی که در وسعش است را، به طور مستمر به صورت جهادی کار کند. برای جلسه بعد فهرست کارهای جهادی که در شب قدر می‌خواهید برای آن تصمیم‌گیری کنید را بیاورید و بگویید چرا این موارد را انتخاب کرده‌اید؟ آیا در وسع شما هست؟ آیا در جهت غایت شما هست؟ آیا شما را به نتیجه مطلوب می‌رساند؟

در واقع چیزی به نام بن بست وجود ندارد. آنقدر راهکار در عالم وجود دارد که می‌تواند مشکل را به بهترین فرصت تبدیل کند. بنده راجع به این موضوع بسیار خاطره دارم. زمانی که کسی می‌گوید کاری نمی‌توانم انجام بدهم و یا زندگی خوبی ندارم. بلافاصله در ذهنم می‌آید که این فرد دارای بهترین گنج و بهترین شرایط است. یعنی وقتی کسی می‌گوید جهنم‌تر از زندگی من نیست، بلافاصله در ذهن من بهشتی به همان وسعت برای او شکل می‌گیرد.

برای سلامتی خودتان و خانواده‌هایتان صلواتی بفرستید.

برای اینکه ان شاء الله همه حاجت‌های ما در این روز شریف که هنوز به غروب نرسیده است، اجابت شود، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله به برکت میلاد امروز، تمامی نواقصی که در زندگی داشته‌ایم و نتوانسته‌ایم جبران کنیم برطرف شود، صلواتی ختم فرمایید.

قبل از شروع، ابتدا از دوستان می‌خواهیم حاجت خود را مد نظر قرار دهند تا ان شاء الله جلسه نورانی شود و هم دعاها به اجابت نزدیک‌تر شود و جلسه، به مجلس دعا تبدیل شود و به واسطه این دعاها و اجابت‌ها، دریچه فهم ما هم باز شود.

هر کس، هر نیاز، حاجت و خواسته‌ای که دارد در ذهن بیارود. خصوصاً کودک ۱۱ ساله‌ای که در کما است. برای شفای این کودک و سایر کودکانی که نیازمند دعای مومنین هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

یکی از بهترین حاجاتی که ما می‌توانیم در چنین روزی داشته باشیم، درک شب قدر است. هر چند در روایات، نیمه شعبان به عنوان شب قدر محسوب شده و برنامه‌هایی مثل احیاء و مراسم‌های آن، نوعاً شب قدری است. به هر حال به دلایلی، از نیمه شعبان کارکرد شب قدر انتظار می‌رود که یکی از این دلایل، وجود امام است. ارتباط با امام است که می‌تواند ما را به شب قدر برساند. وقتی که قرآن می‌فرماید «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»<sup>۷</sup>، این تنزل باید به قلب انسان کامل وارد شود. ان شاء الله از قافله کسانی که این شب را درک می‌کنند، جا نمایم و بتوانیم این شب را درک کنیم.

\*\*\*

سوره مبارکه عنكبوت را با این عنوان شروع کردیم که اگر شب قدری را درک کردیم، چه اتفاقات مهمی در ما خواهد افتاد.

<sup>۷</sup>سوره مبارکه قدر، آیه ۴

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

اولین اتفاقی که می افتد این است که تمام انسان‌ها باید بدانند وقتی که مومن می شوند، در انواع چالش‌های زندگی قرار می گیرند. اگر کسی فکر می کند وقتی مومن شود، به برکت این ایمانش خداوند خیلی از چالش‌ها را برایش حذف می کند، این طور نیست. به این دلیل که می خواهد بداند چه کسی در ایمانش راسخ است.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

و اینکه مشخص شود انسان‌ها خدا را برای نعمت‌هایش می خواهند یا برای خود خدا. آیات مکرری در قرآن و در همین سوره داریم که افراد وقتی در سختی‌ها قرار می گیرند «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۸</sup> احساس می کنند خدایی دارند، اما نه خدایی که به آنها نعمت داده بلکه خدا را به خاطر نعمت‌هایش می پرستند و این یکی از مشکلاتی است که ما دچارش می شویم. به همین دلیل وقتی در سختی قرار می گیرند، می گویند که خدایا ما اگر نجات پیدا کنیم حتما شکر تو را به جا می آوریم. در صورتی که باید می گفتند تو را عبادت می کنیم؛ یعنی خدایا نعمت بده تا تو را شکر کنیم؛ در نظر آنها ایمان مساوی است با نعمت داشتن و استفاده از آن.

انسان‌ها دچار فتنه و ابتلاها می شوند. فتنه یعنی چالش، یعنی به هم ریختن. فتنه یک رده از بلا بالاتر است. بلا یعنی تحول، ممکن است خوب یا بد باشد. اینکه انسان، عزیزی را از دست بدهد، بلاست اما فتنه یعنی به هم ریختن، مثل اختلافات خانوادگی که انسان را به چالش می اندازد. فردی ازدواج کرده و خانواده تشکیل داده اما اختلافاتی ایجاد شده که به آن فتنه می گویند و باید بتواند ایمان و تقوای خودش را حفظ کند. نباید بگوید چرا در زندگی من این اتفاق افتاد. طبق این سوره مبارکه، احتمال وقوع این مسائل برای هر زندگی‌ای وجود دارد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

<sup>۸</sup> سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۶۵

این آیات، از این باب اهمیت زیادی دارند که انسان را به داشتن روحیه جهاد و مجاهده و از خود گذشتگی دعوت می‌کند و چنین انسانی را مومن تلقی می‌کند.

در سوره مبارکه عنکبوت، اگر انسانی مجاهد نشود و نخواهد در راه خدا از خود گذشتگی داشته باشد، انسان مومن تلقی نمی‌شود. خداوند در این سوره کسی را مومن تلقی می‌کند که در صدد جهاد در راه خدا باشد.

جهاد در راه خدا یعنی گسترش دین در همه عالم. اگر دینداری کسی، محصور به خود و خانواده‌اش باشد، مومن تلقی نمی‌شود. مومنی که در این سوره تعریف می‌شود، گسترش دین را بصورت جهانی می‌خواهد. طبیعتاً این مومن با مشکلات مختلفی مواجه می‌شود و آنها را طبیعی می‌داند. آیات این سوره را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که انتظار خداوند از اهل ایمان در صحنه‌های جهاد، انتظار خیلی بالایی است. یکی از خواسته‌های ما در شب قدر باید رسیدن به این حد نصاب خداوند باشد؛ یعنی خدایا ما را به چنین ایمانی برسان که بخواهیم چنین جهادی برای تو داشته باشیم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

این آیتی که به آیه ۷ شبیه است و به صورت قانون بیان می‌شود، در واقع به ما شاخص ارائه می‌دهند؛ یا انسان جزء این مومنین هست یا نیست. اگر جزء مومنینی که خداوند انتظار دارد، باشد، حتماً باید حس «لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» را در خودش داشته باشد. در غیر این صورت، آنکه خدا می‌خواهد، نیست. به این علت که این آیات، حقیقتی را بیان می‌کنند که به زمان محصور نیست؛ نمی‌فرماید در قیامت این اتفاق می‌افتد، جملات به کار رفته در حال اتفاق می‌افتند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، کسی که ایمان و عمل صالح در او تثبیت شده باشد (به صورت ماضی مطرح شده است)، «لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ...» حتماً ما بدی‌هایشان را می‌پوشانیم. جالب است که نمی‌فرماید این‌ها بدی ندارند، بلکه می‌فرماید بدی‌هایشان پوشیده می‌شود.

در صحنه جهاد و زندگی، اگر سیئه‌ای هم داشته باشند به لطف و عنایت خداوند، پوشیده شده و به کسی ضربه‌ای نمی‌زند. مثلاً کسی در شهری جهادی انجام داده و طبق تشخیص خودش، با علم و برنامه عمل کرده است اما بعد متوجه شده آن کار مناسب او نبوده اما بررسی که می‌کند می‌بیند هیچ اثر منفی از آن عمل که قرار بوده اتفاق بیفتد، موجود نیست. خیلی از کارهای ما از ابتدا تا انتها اثر منفی دارد و ظاهر می‌شود. مومنین، حمایتی از غیب دارند که

اگر چیزی که در محاسبات‌شان نبوده و بدی کردند، پوشیده می‌شود. جزایی هم که به آنها داده می‌شود، نیکوتر است (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ). به هر حال معرکه جهاد این چنین است.

نمونه‌های این جهاد را در جنگ هشت ساله می‌بینید. کسانی که در آن زمان بودند، سیئاتی که به واسطه جنگ اتفاق افتاد را با چشمان خود دیدند. اگر کسی اهل تحلیل مسائل جنگی باشد، می‌بیند که تقریباً هر دو سال یکبار یک فتح و یک شکست داشته‌ایم و در جاهایی خطاهایی کاملاً واضح داشته‌ایم اما الان به همه فرماندهان مدال افتخار می‌دهیم و به عنوان اوتاد و اخیار و کسانی که اجتهاد و قدسی شدند، می‌شناسیم و هیچ کس چنین حسی نسبت به آنها ندارد که دچار سیئه شده‌اند مگر عده‌ای که اساساً نگاه منفی دارند. اما وقتی در کار وارد می‌شویم و بررسی می‌کنیم می‌بینیم خطاهایی بوده که نباید انجام می‌شده و ... اما گویا جریانی از غفران و تکفیر سیئات در آن حاکم است. این خاصیت ایمان و عمل صالح است. اگر ما این نکته را در کارهای جهادی مان نبینیم، معلوم می‌شود که در ایمان و عمل صالح کم گذاشته‌ایم. این آیات را آیات شاخص می‌گوییم. مثلاً در یک منطقه محروم شروع به فعالیت می‌کنیم اما بعد از مدتی می‌بینیم آسیب‌هایی که به این مردم زده‌ایم، زیاد است. باید برگردیم و ببینیم ایمان و عمل صالح مان به چه صورت بوده است و جای تامل دارد. بعضی از آیات، خاصاً مجاهدین در راه خداست و اگر کسی مجاهد در راه خدا نباشد، گویا این آیه اصلاً برای او موضوعیت ندارد و خیلی از آیات برای عده خاصی مصداق پیدا می‌کند.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

وقتی این شرایط جهاد فراهم می‌شود، ممکن است خانواده‌ها نسبت به آن سوگیری منفی داشته باشند، به همین خاطر خداوند به انسان توصیه می‌کند نسبت به نزدیک‌ترین افراد خانواده که والدین هستند، حسن داشته باشد اما حق اطاعت ندارد؛ یعنی در عین حال که حق اطاعت ندارد، باید رفتار حسن‌مدارانه‌ای داشته باشد. این موضوع در زمان جنگ نیز به طور واضح مشاهده می‌شود. بسیاری از خانواده‌ها با جبهه رفتن فرزندانشان مخالفت می‌کردند. اینکه می‌گوییم سابقه جنگ دارد، به این معنی نیست که در زمان حال این مسائل وجود ندارد، بلکه امروزه شکل جهاد متفاوت شده است. آن زمان جهاد در معرکه و قتال بود و امروز، جهاد علمی و اقتصادی و فرهنگی و انواع جهاد است. امروزه به مراتب، معرکه‌ها و صحنه‌های جهاد، متنوع‌تر و متعدد شده و مسائل پیچیده‌تری دارد.

اگر کسی بخواهد واقعا مجاهد در راه خدا باشد، باید از نزدیک‌ترین افراد کنارش، همسر و فرزند و والدین شروع کند به توجیه کردن؛ چراکه امروزه اکثراً دوست دارند زندگی آرام و بی‌سروصدایی داشته باشند. گاهی لازم است افراد هجرت کنند و خانواده‌هایشان را با خود همراه کنند. یکی از علت‌هایی که جهاد اتفاق نمی‌افتد، همین مسائل و موانع خانواده‌هاست. اجازه ندادن‌های والدین و همسر و مسائل این‌چنینی. بسیار عجیب است که مسائلی مانند چسبیدن به محل زندگی و اقلیم و عرفیاتی که خودمان درست می‌کنیم باعث می‌شود صحنه‌های جهاد بدون سرباز بماند و زندگی‌ها در گریبان خود می‌مانند و صحنه‌های نامطلوبی را در کل جهان ایجاد می‌کند.

به هر حال اگر قرار باشد ما دین‌مان را گسترش دهیم، باید از محله‌ها و شهرها تا کشورهای مجاورمان شروع کنیم و به سمت گسترش برویم. لازمه این مسئله، وقف کردن زندگی شخصی برای جهاد است. کسی که زندگی‌اش را وقف جهاد می‌کند، هر آن ممکن است هجرت نیاز باشد، کم خوابی و کم خوراکی و... دارد. ممکن نیست که کسی اسم خود را مجاهد بگذارد اما خواب و خوراک و زندگی‌اش، سر جایش باقی بماند. ما می‌خواهیم دینی برای خودمان داشته باشیم که درس و تحصیل و ازدواج و بچه و همه چیز سر جایش باشد، جهاد هم باشد! این نشدنی است. به خاطر اینکه باید بین کمبود و فراهم بودن امکانات توازنی برقرار شود و این انتقال، از خودگذشتگی می‌طلبد که باید مجاهد داشته باشد.

خداوند در عین حال که به حسن به والدین توصیه می‌کند، می‌فرماید **وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا**. شرک یعنی حکمی غیر از حکم خدا اجرا شود، نه اینکه بگوییم دو خدا در عالم وجود دارد. منظور، شرک در الوهیت نیست، شرک در ربوبیت است. شرک در ربوبیت یعنی ما قائل به این باشیم که احکام از غیر خدا هم هست. وقتی ولی امر، امام مسلمین و مراجع تقلید نسبت به امری، حکم و جوب می‌دهند، واجب است دیگر و فرد باید طبق آن عمل کند. اگر والدینش مخالف بودند، نباید اطاعت کند. این مطلب را همان خدایی که به حسن وصیت می‌کند، می‌فرماید.

**سوال:** «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» به چه معناست؟

- یعنی حکمی که علم آن نزد خداوند است و تو به آن علم نداری. ما فکر می‌کنیم حکم بدون علم است اما هر حکمی متکی به علمی است و نوعاً ما علم پشت احکام را نمی‌دانیم و فقط حکم را می‌دانیم. به همین دلیل وقتی به این مطلب برسیم که امری، حکم است حتماً باید به آن عمل کنیم. بخش مهمی از زندگی انسان‌ها، جستجو به دنبال

حکم است نه علم، اما بسیاری از افراد این کار را جا به جا انجام می دهند و همان اتفاقی می افتد که خودشان می خواهند اجتهاد کنند. پس این علم به معنی علمی است که در آن حکم ایجاد می شود. این جریان علم و حکم، جریان مفصل و جالبی در زندگی انسان است. چون طبع انسان به سمت علم است و در ابتدای امر دوست دارد بداند، بعد از آن حکم را می خواهد. هرچند علم می تواند به باید و نباید هم گفته شود اما وقتی این دو باهم آورده می شوند، علم جنبه هست و نیستی پیدا می کند و حکم، جنبه باید و نبایندی.

اینکه انسان باید و نبایندی را بعد از علم می پذیرد به طبع او مربوط می شود و خداوند بیشتر برنامه های زندگی انسان را به علم او وابسته کرده و از آن علم، حکم آن کار را خواسته است. به همین خاطر اغلب احکام، از نوع عقلی هستند؛ مثل اینکه شما می دانید این غذا ضرر دارد، همین مقدار که علم به ضرر آن پیدا کردید، حکم آن هم برایتان می آید که نباید بخورید. گاهی علم به چیز دیگری است. مثل علم به وجود امام؛ اگر شما دانستید کسی امام است، لزومی ندارد راجع به چرایی مواردی که او دستور می دهد علم پیدا کنید؛ مثلاً می گویند غنا و موسیقی با فلان شرایط حرام است. شما مستقیماً با حکم مواجه می شوید. اگر کسی در این قسمت بخواند با علم مواجه شود، یعنی به این قائل شده که علمی وجود دارد که می تواند حکمی غیر از این داشته باشد و یا خودش می تواند آن را به دست بیاورد و احساس می کند خودش از فردی که این حکم را ابلاغ می کند، یک پایه بالاتر است. به همین دلیل، نوعاً مناط احکامی که در شریعت مطرح شده، بیان نشده است و اساساً سراغ مناط احکام رفتن کار اشتباهی است. مثلاً اگر کسی بگوید که چرا حجاب واجب است باید گفت چون جزء شریعت و احکام الهی است و باید و نباید آن از سمت خداوند می آید. خداوند توسط رسول و امام اینطور فرموده است، تمام.

حالا اگر کسی رفت سراغ اینکه مناط اصلی اش را بدست بیاورد و بر اساس آن حکمش را در بیاورد، اساساً اشتباه است. شریعت اینطور است. حالا اگر کسی بگوید که از منفعت های حجاب مصونیت است، اشکالی ندارد و خوب است اما به عنوان مناط حکم، خیر. چون آنوقت اگر کسی بگوید ما به نحو دیگری مصونیت را برای خودمان ایجاد کنیم، خطا رفته است. این فرمایش دوست مان هم صحیح است که اساساً چیزی که از بستر شرک بلند شود، علم نیست اما این نکته مهم است که در احکام الهی و آوردن اطلاعات و علم سازی یکی از حربه های دشمن است. می گویند علت حجاب را بیان کنید. حجاب فقط یک علت دارد و آن اینکه حکم خداست و همین طور راجع به مسکر یا ربا و موارد دیگری که در شرع حکم دارند. اصلاً ضرورتی ندارد در مورد علم مناطی آن صحبت کنیم.

شما زمانی که رسول و امام را بعنوان کسی که وحی را دریافت می‌کند، پذیرفتید، وارد شدن در این قسمت‌ها، نوعی شرک به خداوند است، چراکه خداوند ساختار حکم خود را بر اساس رسول و امام قرار داده است.

بنده زمانی سعی کردم مناط احکام را استخراج کنم و نتیجه این بود که به مناط احکام نرسید و دانستم تعمداً بکار رفته تا مناط احکام شریعت گفته نشود؛ مثلاً اینکه گاهی در روایات ائمه (علیهم السلام) علت ۳ رکعت بودن نماز مغرب و ۴ رکعت بودن نماز عشا را بیان می‌کنند، برای خوب بودن حس انسان‌ها مطرح می‌شود و نه اینکه بخواهند مناط آن را بیان کنند چون در این حالت شما می‌توانید بگویید من این مناط را به شکل دیگر ایجاد می‌کنم و حکم را به شکل دیگری اجرا می‌کنم، مثل کسانی که می‌گویند نماز برای ذکر است و ذکر را به شکل دیگری داریم و نماز نمی‌خوانیم.

**سوال:** پس به دنبال علت احکام رفتن حتی برای دانستن بیشتر ناپسند است؟

- خیر، این مطلب به باورها مربوط می‌شود و نه حکم. در نظام حکم، علت‌یابی خطاست. سوق دادن انسان‌ها به سمت دانستن علت احکام خطاست. اگر کسی کتابی بنویسد به این نحو که مناط احکام را استخراج کند، خطاست. اگر کسی بخواهد علل الشرایع بنویسد به این نحو که احکام را برای بهتر شدن تبیین کند و اسرار صلاه و اسرار حج بنویسد، اشکالی ندارد. کتاب علل الشرایع شیخ صدوق هم برای تبیین و بیان منافع احکام است.

**توصیه‌ای برادرانه به پدران:** کسانی که کودکان دوره دوم دارند، توجه کنند که سنی است که بچه‌ها به تمیز می‌رسند، شما باید آنها را با بایدها و نبایدها مواجه کنید. به این دوره، دوره عبودیت می‌گویند. یعنی دوره‌ای که بایدها و نبایدها را خودش متوجه شود و خودش را عبد کند، نه اینکه عبد والدین شود بلکه عبد خداوند شود. ممکن است سالی یک بار و گاهی یک تذکر را داد و گفت چون من پدر هستم و این موضوع به من واگذار شده است باید به این شکل انجام شود. اگر کودک سوال کند چرا، شما نباید دلیل بیاورید؛ مثلاً چرا اجازه ندادید من اردو بروم؟! می‌گویید در این کاغذ نوشته شده امضای پدر لازم است، من صلاح نمی‌دانم. چرا؟ چون من پدر هستم، همین. بچه‌ها باید طاقت شنیدن این حرف را داشته باشند و به گوششان آشنا باشد. اما نه هر روز و هر هفته، سالی یک بار. اینکه ما بخواهیم برای بچه‌ها در هر باید و نبایدی دلیلی بیاوریم، اشکال دارد چون مرتب دلیل می‌آورید و او هم توجیه می‌کند و نهایتاً شما مجبور می‌شوید حکم تان را فسخ یا نسخ کنید و بگویید اصلاً هر کاری دوست داری انجام بده!



بچه ها باید بدانند یکی از بسترهای حکم، والدین هستند. مشروط بر جایی که مخالف حکم خدا نباشد و مجرای برای حکم خدا باشد. بچه باید یاد بگیرد که هر موقع نباید دلیل بخواند. والدینی توانسته‌اند فرزندشان را خوب تربیت کنند که پدر بتواند بگوید فرزند من، بعضی از احکام را فقط به خاطر اینکه من پدرش هستم و این حکم را به او گفته‌ام، بدون خواستن دلیل رعایت می‌کند. البته شاید بعدها گفتگو کنند و در مورد دلایلی هم صحبت کنند اما در ابتدای امر، در جواب حکم پدر می‌گوید چشم.

**سوال:** این موضوع به یک مرحله اعتمادسازی در دوره اول احتیاج دارد که فرزند، پدر را کاملاً قبول داشته باشد، درست است؟

- بله، کودک باید به پدر اعتماد داشته باشد. در کل، علت پرسیدن، به خاطر عدم اعتماد است؛ یعنی اگر من از ولیّ پرسم چرا اینطور و.. یعنی من حدس می‌زنم این حکم شکل دیگری داشته یا حکم خدا نیست یا حتی گاهی می‌گویند خدا هم در این حکم اشتباه کرده! عدم آگاهی و عدم اعتماد است. در روایات این اعتماد را ایمان می‌گویند. کودک باید بتواند به پدرش اتکا کند. ما باید بتوانیم ایمان را به بچه‌ها نشان دهیم و آنها هم بتوانند درک کنند که کسی که این حکم را می‌گوید انسان قابل اتکا و اعتمادی است و با عمل به حکم او، منافعی را دریافت می‌کنم.

**سوال:** چرا مردم شام از معاویه تبعیت داشتند و بدون چون و چرا حرف او را می‌پذیرفتند اما مردم عراق با امیرالمومنین (علیه السلام) اینطور نبودند و مرتب به احکام حضرت چون و چرا وارد می‌کردند؟ همینطور در زمان ما عده ای می‌گویند جوانان ما را در یک فضای هیجانی به جنگ فرستادند و شهید شدند و از بین بردند. اما وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که چنین فضایی بین بسیجی و فرمانده اش بوده که یا بدون چون و چرا، تابع باشند یا خیر. بین این فضای هیجانی و فضای عاقلانه که چون این حکم از طرف خدا داده شده، شباهت زیادی وجود دارد که تشخیص را سخت می‌کند و ما چه کنیم که جزء گروه دوم باشیم و نه جزء کسانی که به خاطر درگیر شدن در فضای هیجانی، ولیّ خود را زیر سوال می‌برند و به حکم او چون و چرا وارد می‌کنند؟

- خداوند فکر همه چیز را کرده است. شما در حکم چون و چرا نکن و در اجرای حکم بهترین کار را انجام بده. اینکه من باید سهمی از خواب و خوراک و سلامت را داشته باشم، قطعی است. اینکه باید نماز بخوانم هم قطعی است اما در اینکه چگونه نماز بخوانم، چگونه بخوابم و بخورم، خداوند انسان را آزاد گذاشته است. در واقع تفکر را

باید در چگونگی انجام دادن حکم به کار برد. من می‌خواهم به جبهه بروم اما والدینم مخالفند، من می‌توانم ناراحت شوم و قهر کنم و بروم یا اینکه دست و پای شان را ببوسم و با شیرینی و گل دل‌شان را بدست بیاورم و بروم. این خلاقیت در اجرای من نقش دارد. فرض کنید می‌گویند این منطقه عملیاتی را باید فتح کرد. باید چگونگی انجام این به شما مربوط است و حسن در چگونگی انجام بایدها و نبایدها بروز می‌باید.

**سوال:** فرض کنید فرمانده به شما می‌گوید من ۴ داوطلب می‌خواهم که روی مین برود. شما چه می‌کنید؟

- هدف فرمانده خنثی شدن مین است. پس من داوطلب می‌شوم و جلو می‌روم و به مین که رسیدم دنبال راهی برای خنثی کردن آن می‌گردم.

**سوال:** شما می‌خواهید برای خدا کاری کنید؛ مثلاً به جهاد بروید اما وقتی آنها مخالفت می‌کنند، دروغ می‌گویید. این کار درست است؟

- خیر، شما نباید دروغ بگویید. شما باید تمام خلاقیت‌تان را به کار بگیرید که به جای ۱۰۰ واحد عصبانی کردن والدین، آنها را ۲۰ واحد عصبانی کنید و به جهاد بروید.

خیلی اوقات ما می‌دانیم چه کارهایی درست هستند و می‌خواهیم انجام بدهیم اما وقتی می‌خواهیم انجام بدهیم، همه را عصبانی می‌کنیم. چون می‌خواهیم آن حکم را اجرا کنیم. خلاقیت در اجرای حکم، جزء موارد حسن است که خداوند اساساً انسان‌ها را این‌گونه متمایز کرده است و به آنها محسن می‌گوید.

**سوال:** آیا حکمی برای منع تفکر در علت احکام داریم؟

- خیر، تفکر در علت برای فهم منفعت مجاز است. اما اگر تفکر در علت برای تغییر حکم باشد، ممنوع است و اصلاً اسم آن تفکر نیست.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹۰)

جمع‌بندی: برای جهاد در راه خدا، انسان باید با اطرافیانش همگرایی داشته باشد چون هر کاری می‌خواهد انجام دهد، ناسازگاری‌هایی با اطرافیان دارد. به دلیل اینکه ممکن است اطرافیان درک لازم نسبت به آن مقاصد را نداشته باشند. انسان باید به وسیله رفتارهای حسن مدار با آنها برخورد کند. به هیچ وجه اطاعت خدا نباید تحت تاثیر اطرافیان

قرار بگیرد. یکی از مهم‌ترین کارهایی که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که خانواده‌هایمان را از همان کودکی با روحیه جهاد آشنا کنیم.

\*\*\*

### صحبت های بعد از نماز مغرب و عشاء روز نیمه شعبان ۱۲ اردیبهشت

بسم الله الرحمن الرحيم

خوب است در هر نیمه شعبان، اتفاقات جدیدی در زندگی هر کس رقم بخورد. مثل امام‌شناسی و بحث قدردانی از امام. انسان دوست دارد کاری کند اما نمی‌داند چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. به همین خاطر پیشنهاداتی مطرح می‌کنیم:

۱. به طور طبیعی ما باید نیازمان به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر شود. پس اگر نیاز ما به قرآن بیشتر شود، نیازمان به حضرت هم بیشتر خواهد شد. ما در سفر عتبات قبلی کاری انجام دادیم با این عنوان: «یک نیاز، یک سوال، یک سوره». برای ۱۱۴ سوره قرآن، یک نیاز و یک سوال استخراج کردیم. کار جالبی است که انسان نیازهایش را با سوره‌ها برآورده کند و ببیند هر سوره به چه نیازی از او جواب می‌دهد؛ یعنی اگر ما ۱۱۴ نیاز به سوره را در خودمان فعال کردیم، درواقع ۱۱۴ نیاز به امام داریم. فهرستی از ۱۱۴ نیاز، به شکل سوال تهیه شده که خوب است به آن نگاهی بیاندازید.

۲. هر سال بالاخص این سال‌های اخیر مذهب‌یون و افراد انقلابی احساس می‌کنند باید کاری برای جامعه انجام دهند و جامعه در بحث‌های اقتصادی، فرهنگی و عفاف و حجاب، در ورطه هلاکت و نابودی قرار گرفته است. این حس که در اغلب وجود دارد، درست است اما باید بدانیم تا زمانی که جمع تشکیل ندهیم و حرکت‌های جمعی شکل نگیرد، ما نمی‌توانیم جلوی چیزی را بگیریم. حتماً باید مقابله با انواع فساد در ابعاد مختلف، بصورت جمعی اتفاق بیفتد. یک نفر به تنهایی نمی‌تواند. ما به همگرایی و فکری‌های جمعی نیاز داریم. اینطور مکان‌ها و تشکلهای مثل مدرسه نیاز است. بحث‌هایی مثل مقابله با انواع فساد و این‌طور مباحث پیشنهاد کنید. هیچ کس نباید ناامید باشد چون تا الان، بسیاری از کارهای بزرگ با همین تعداد کم انجام شده است.

۳. خداوند می‌خواهد ببیند مومنین در صحنه هستند یا نه. همین که در صحنه حاضر می‌شوند، خود خدا بقیه کارها را پیش می‌برد. ما باید در بسیاری از صحنه‌ها حضور خودمان را اثبات کنیم و بقیه کار دست خداست. حدود سال‌های ۷۳ و ۷۴، در دانشگاه تغییراتی رخ داد و حالتی که امروز می‌بینیم و دین‌گریزی‌ای که وجود دارد، از همان زمان شروع شد. بنده مدت‌ها ذهنم درگیر این بود که چه کاری می‌توان انجام داد. تا اینکه شبی خواب شخصی شبیه حاج آقا دولابی را دیدم که ایشان در دشتی قرار دارد که بدون هیچ آب و علفی بود. ایشان یک دلو آب به دست گرفته و قصد داشتند این دشت وسیع را با همین دلو آب، سیراب کنند و من متعجب و بهت‌زده از کار محال ایشان، نظاره‌گر بودم و به دنبالشان حرکت کردم و دیدم که ایشان به سمت ارتفاعات رفتند و می‌خواهند این آب را از بالای دشت سرازیر کنند تا به واسطه نیروی ثقل زمین جاری شود و به نقاط بیشتری برسد. در همین حال و تا همین مقدار که ایشان چنین تصمیم و نیتی داشتند، به‌طور ناگهانی، هوا ابری و بارانی شد و باران فراوانی بارید و تمام دشت را سبز و پر از گل و گیاه کرد. در اثر باران این اتفاق افتاد، نه دلو آب. «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»<sup>۹</sup>. اما وظیفه ایشان این بود که این اقدام را داشته باشند و به وظیفه‌شان عمل کردند. وظیفه ما این است که در هر موردی که می‌خواهیم فعالیت کنیم، جمعی پیش برویم و همان دلو آب را به دست بگیریم. بقیه کار را خدا درست می‌کند. اما این حرکت از جانب ما باید حتما صورت بگیرد. از همین نیمه شعبان شروع کنیم. باید سه تحول در ما ایجاد شود:

۱. باید نیاز ما به قرآن فعال شود.

۲. باید حرکت ما نسبت به جهاد جهت‌دار و منسجم شود.

۳. باید جمع‌های ما تقویت شود و کارهای جمعی انجام شود؛ «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»<sup>۱۰</sup>

خدا را شکر می‌کنیم که تا امروز توفیق انجام کارهایی را داشته‌ایم اما از این به بعد نیروی خودمان را تقویت می‌کنیم برای حرکت‌های جدی‌تر و وسیع‌تر، ان‌شاءالله. ما می‌توانیم به راحتی در زمین، دین خدا را تبلیغ کنیم، بدون اینکه آزار و شکنجه‌ای ببینیم. قبلاً این‌طور و به این سادگی نبوده و نمی‌توانستند به راحتی دین خدا را جاری کنند. الحمدلله به برکت نظام انقلاب اسلامی این توفیقات را داریم که ان‌شاءالله بتوانیم استفاده کنیم.

<sup>۹</sup> سوره مبارکه انفال، آیه ۱۷

<sup>۱۰</sup> نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

ان شاء الله خداوند ما را مشمول انواع استغفار نمایند، صلواتی ختم بفرماید.

## الم (۱)

تعدادی از آیات سوره مبارکه عنكبوت را مطرح کردیم. تصمیم بر این شد که سوره مبارکه عنكبوت و روم را به عنوان دو سوره‌ای که برای شب‌های قدر، به ما دستورالعمل اجرایی می‌دهند، بخوانیم، زیرا خواندن این دو سوره به همراه سوره مبارکه دخان و البته سوره مبارکه یس در شب ۲۳ام ماه رمضان تاکید شده است.

ان شاء الله بتوانیم کلیاتی از این سوره را متوجه شویم. قصد ما این بود که مطالبی از این سوره‌ها برداشت کنیم که شب قدر امسال، واقعا ما را متحول کند.

هفته گذشته نکاتی از سوره بیان شد. یکی از نکات مهم این بود که هر بروزی که انسان دارد و هر کاری که می‌کند به همراه یک باور و اعتقاد است. رفتن به مهمانی، خوشحالی و ناراحتی، عصبانی شدن یا پرخاشگری و هر کار دیگر بر اساس باور و اعتقادی درست و یا حتی غلط صورت می‌گیرد، حتی اعمالی که انسان احساس می‌کند باوری در آن‌ها دخیل نیست. خیلی مهم است انسان بتواند اعمال خود را بررسی و باورهای آن را احصاء نماید.

یکی از وظایف سوره عنكبوت نشان دادن باورهایی است که بر اساس آن بروزات انسان شکل می‌گیرد. برخی بروزات ممکن است قبیح نباشند اما وقتی باور آن را بررسی می‌کنید، موارد مطلوبی به دست نمی‌آید. به هر حال خداوند هر عملی را با باور آن می‌بیند و بر این اساس جزا می‌دهد. این مطلب از مفاهیم مهم کل قرآن است، به همین دلیل می‌فرماید «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، ایمان و عمل.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

آیه ۲ بیان می‌کند که عده‌ای گفتند ما ایمان آوردیم اما این ایمان و اسلام را در بروزات خود نشان ندادند؛ مثلا اگر کسی اهل اذیت دیگران باشد، یعنی ایمان خود را به دیگران نشان نمی‌دهد، زیرا ایمان به معنی امن بودن است در حالیکه فرد این امنیت را به دیگران اظهار نمی‌کند و بنابراین در بردارنده ایمان واقعی نیست. به همین ترتیب سوره

پیش می‌رود:

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳)

هر کدام از این آیات شامل مجموعه‌ای از باورها و بروزات است و دسته‌ای از افراد که به آن باورها خود را ملتزم کردند و بروزاتشان متناسب با آن باورها است و افراد دیگری که آن باورها را اساساً قبول ندارند و همچنین بروزاتشان شبیه آن باورها نیست و البته دسته‌ای دیگر وجود دارند که فکر می‌کنند دارای آن باورها هستند.

انسان باید راستین بودن خود را به خدا اظهار نماید یعنی در برنامه خود نشان دهد که خدایا ما جزء کسانی هستیم که حرف‌های تو را شنیدیم و همچنین اثبات کند که دروغگو نیست. بنابراین اگر می‌گوید خدا هست و خالق، ربّ و تنها حکمران است، باید این باور را اثبات کند. اگر در عمل ثابت کند، به او «صادق» می‌گویند اما اگر اثبات نکرد، به او «کاذب» می‌گویند؛ یعنی کسی که دروغگو است و با حق انطباق ندارد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)

باور فردی که عمل زشتی انجام می‌دهد چه می‌تواند باشد؟ در هر صورت این فرد باوری دارد؛ مثلاً فردی حرف زشتی می‌زند، باور او چه می‌تواند باشد؟ باورش گزاره‌ای است که به آن اتکا می‌کند. باورش این است که منفعت‌هایی وجود دارد که در حکم خدا نیست و در حکم غیر خدا است.

بنده فکر می‌کنم تقریباً وجود ندارد کسی که کار زشتی انجام دهد و نداند که آن کار اشتباه است. باور آن فرد این است که قدرت خداوند را از یاد می‌برد، بنابراین مشکل باور در قدرت و یا در علم خدا است. بر اساس آنچه ما در این آیه می‌بینیم خداوند می‌فرماید: «شما فکر می‌کنید قدرت آن را دارید!؟» شبیه همان پنج گزاره‌ای است که امام حسین (علیه السلام) به آن فرد گناه کار فرمود، «اگر نمی‌توانی گناه نکنی، روزی خدا را نخور، از ملک خدا بیرون برو، جایی که خدا تو را نبیند، ملک الموت که آمد جان به او تسلیم نکن و اگر خدا خواست تو را عذاب کند، اجازه نده. اگر توانستی این کارها را انجام دهی، هر چقدر خواستی می‌توانی گناه بکنی». به نظر «أَنْ يَسْبِقُونَا» یعنی قدرت من به خدا می‌رسد.

برخی باورها بر برخی باورهای دیگر تاثیر دارد. یکی از باورهایی که وجود دارد این است که خلق و ربوبیت خداوند از هم جدا است؛ یعنی انسان فکر می‌کند خداوند او را خلق و سپس رها کرده است. احساس نمی‌کند که وجود او در هر لحظه وابسته به خداوند است. وجود او هم از نظر خلقی و هم از نظری حکمی برای خدا است. اینکه

خداوند عالم را خلق و سپس رها کرد، باور بسیاری از انسان‌های امروز عالم شده است. هر کس قائل به این نباشد که جزای هر عملی به صورت آنی و لحظه داده می‌شود، یعنی خداوند عالم را خلق و بعد رها کرده است. برخی حتی در ذهن خود روایات را هم این گونه تحلیل می‌کنند؛ مثلاً روایت داریم که «اگر کسی کار خطایی کرد تا چند ساعت به او اجازه می‌دهند استغفار کند». در صورتی که این موارد بخشش‌هایی است که صورت گرفته و در حقیقت هر کس کار اشتباهی کرد جزای آن را هم دید، اینگونه نیست که به روز قیامت واگذار شود و فرد احساس کند این جزا به روز قیامت منتقل شده است و در آن روز جزا می‌بیند. چون خدا، خدا است پس ربوبیت، خالقیت و حاکمیت او در لحظه است. اگر کسی به این گزاره اعتقاد داشته باشد باید در همان لحظه دریافت کند و چنین کسی نمی‌تواند گناه کند. زیرا زمانی که فرد گناه می‌کند جزایش را هم در همان لحظه می‌بیند. البته اینکه غفران و رحمت الهی غلبه دارد و توبه هم وجود دارد، از قاعده دیگری پیروی می‌کند. خداوند پادشاه ظالمی نیست و ظلم در ساحت او راه ندارد. بحث این است که انسان هر کاری می‌کند بر اساس باوری است و اصلاح انسان‌ها هم بر اساس اصلاح باورهای آنان صورت می‌گیرد. در صورتی که فرد باور خود را تصحیح نماید، اعمال او درست می‌شود. البته باید عمل‌ها را اصلاح کرد تا باورها درست شود اما اصل اصلاح عمل انسان مربوط به اصلاح باورش است. گناه هلاکت است اما ما به این باورها معتقد نیستیم و نمی‌دانیم، بنابراین به خود اجازه گناه کردن می‌دهیم در صورتی که اگر انسان قوانین عالم را ببیند و باور کند، نمی‌تواند گناه کند و نه اینکه نخواهد.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵)

در رابطه با این آیه مفصل صحبت شده است.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷)

**سوال:** اگر کسی آیه ۷ را به عنوان باور حساب کند، چه بروزی خواهد داشت؟

- به نظر دو بروز هم زمان دارد؛ اول اینکه مومن هر کاری انجام دهد آن را تکلیف خود می‌داند و به شدت تلاشگر است چون ایمان نیازمند جهاد و جهاد هم نیازمند تلاش است اما در عین حال که تلاش می‌کند، یقین دارد. تلاش می‌کند اما به دلیل ضعف‌هایی که در او وجود دارد دچار سیئاتی می‌شود که محتاج تکبیر خداوند است. پس در این

فرد تلاشگر، غرور راه ندارد یعنی در عین حال که دستاوردهای بزرگ در آن فرد دیده می‌شود، اثری از تکبر و غرور در این فرد دیده نمی‌شود. بنابراین فرد نمی‌تواند مومن باشد اما در مقابل خمود و ناامید باشد چون یأس بزرگترین کفر است. اگر قرار باشد مومن را بشناسیم، مومن کسی است که از هیچ چیز ناامید نیست و در سخت‌ترین شرایط هم ناامید نمی‌شود، مومن، خدا را راستگو می‌بیند. مومن از نتیجه کار خیالش راحت است.

پس یکی از نکات این است؛ کسی که واقعا ایمان و عمل صالح دارد از داشتن سیئه خود را مبرا نمی‌داند اما در عین حال اعتقاد دارد اگر ایمان و عمل صالح او ایمان و عمل صالح حقیقی بوده است، پس حتما خدا باید آن سیئه را بپوشاند. نکته بسیار جالبی است، در عین حال که از سیئات خود را مبرا نمی‌داند، سیئه ندارد چون خداوند بدی را می‌پوشاند. اگر بدی فرد پوشیده نشود یعنی «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» او حقیقی نبوده است. چون خداوند وعده داده است، پس قطعی است. از طرفی اگر کسی بگوید من سیئه ندارم، اشتباه می‌کند زیرا این گزاره اصلا معنا ندارد. سیئه می‌تواند پوشیده شود. سیئه گناهی است که زشتی آن نمایان است. سوء است یعنی حالت خوبی ندارد، در مقابل آن حُسن است که جلوه دارد. سوء جلوه بدی دارد؛ مثل غیبت، غیبت سوء است یا مثلا تهمت. مرتبه بعد از سوء را فحشا می‌گویند. مرتبه قبل از سیئه ذنب است. البته ذنب کلی‌تر است. ضَلَّ به معنای لغزش هم جزء مراتب گناه است.

نکته دوم در رابطه با یکی دیگر از نشانه‌های ایمان است؛ اینکه همیشه نتیجه عمل مومن بسیار فراتر از عملی است که انجام داده است. مثلا فرد کار کوچکی کرده است اما خیلی اثر دارد. یکی از نشانه‌های عمل مومن، برکت داشتن عملش است. هر کس در اعمال خود احساس بی‌برکتی کرد یعنی احساس کرد اعمال او اثر و وزن ندارد، باید مشکل را در ایمان و عمل صالح خود بررسی کند. چون نشانه ایمان و عمل صالح جزاء، أحسن خدا است. جزای فرد نسبت به آن عمل أحسن است. خداوند بهشت را به بها می‌دهد و این «بهای أحسن» است. شما در ماه مبارک رمضان افطاری می‌دهید اگر این افطاری جزء «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» باشد، حتما ثمراتی خواهد داشت. شما یک کار انجام می‌دهید اما ثمرات آن خیلی بیشتر است.



**سوال:** بهترین حالت، عملی است که انجام شده یا توانایی فرد را در نظر می‌گیریم؟

- «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ»، نیکوتر از آن. معلوم است آن کاری که انجام می‌شود، حُسن است و جزاء آن باید حُسن باشد؛ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»<sup>۱۱</sup>، بعد می‌فرماید «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» یعنی جزای احسان بالاتر از احسان است.

**سوال:** «الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» را به نسبت خودمان بسنجیم یا به چیزی که خداوند در آن ظرفیت قرار داده است؟

- به انفاقی که خداوند تعریف کرده است. اگر بخواهم بسنجم یک بخش پیدا می‌کند و اگر به توان خود بسنجم، یک بخش پیدا می‌کند. «الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» را این‌گونه می‌توان فهمید که اگر انسان انفاقی کرده باشد، خداوند می‌تواند به بالاترین درجه انفاقی که صورت گرفته است او را پاداش دهد. بنابراین می‌توان گفت به عمل اما به بهترین سطح از آن عمل بر می‌گردد. یعنی آن عمل چقدر ظرفیت دارد؟ هر چقدر ظرفیت دارد به بالاترین ظرفیت و بهترین شکلی که دارد.

**سوال:** سیئه چیست؟

- سیئه، کار بدی است که جلوه ناپسندی دارد؛ برای مثال، کدورت ایجاد می‌کند. نوعی سیاهی و تیرگی مانند درد و عذاب به وجود می‌آورد. بحث کوچک و بزرگی نیست، مهم خود سیئه است. مثلاً به بچه‌ای بی‌احترامی می‌کنیم و بعد دل خودمان از این کار درد می‌گیرد که چرا این کار را کردم. هر گناهی از این جهت سیئه است. انسان سوء بودن گناه را می‌فهمد. سیئه همراه با بدی، کدورت و درد است و حس نامطلوب و ناخوشایندی دارد.

**سوال:** پوشاندن گناه به چه معنا است؟

به معنای پوشاندن آثار آن می‌باشد؛ یعنی حس بد و کدورت آن را می‌پوشاند.

<sup>۱۱</sup> سوره الرحمن، آیه ۶۰

**سوال:** شما فرمودید فرد احساس گناه می کند اما آن گناه برای او وجود ندارد؟

- خیر، فرد خود را از سیئه مبرا نمی بیند؛ مثلاً پدر و مادر خود را مبرای از این نمی بیند که در تربیت فرزند مسائل تربیتی را رعایت نکرده اند اما وقتی از فرزندان آن ها سوال می کنید، پاسخ می دهند آن ها بهترین پدر و مادر دنیا هستند. پدر و مادر بیان می کنند، ما همه آنچه می دانستیم و در توانمان بود انجام دادیم اما از اشتباه مصون نبودیم.

**سوال:** کسانی که گناهانشان پوشیده می شود، متوجه گناهشان نمی شوند؟

- آثار و کدورت گناه را احساس نمی کنند چون پوشیده می شود. به همین دلیل کسی که «لَنْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» باشد، این خود نشانه ایمان است. ایمان یعنی کسی که امن است، یعنی بدی های او مخفی و پوشیده است، نه اینکه بگوییم او نمی تواند بدی بکند.

روایتی وجود دارد مربوط به اینکه مردم نگران می شدند که وقتی کار خوبی می کنند، حس خرسندی و احساس رضایتی در آن ها ایجاد می شود. نزد معصوم (علیه السلام) می روند و سوال می کنند «این حس که داریم عجب است؟ امام (علیه السلام) می فرمایند، اگر شما کار خوبی انجام دهید و این حس خوب در شما ایجاد نشود، مثل این است که این کار خوب را انجام نداده باشید». تفاوت عجب با حس خوب و رضایت داشتن این است. لذا وقتی کسی ایمان دارد و عمل صالح انجام می دهد هر عمل صالحی، رضایتی را در فرد ایجاد می کند که آن حس رضایت را فرد باید در خود وجدان کند و آن حس رضایت خیلی بیشتر از آن عملی است که انجام داده است.

**سوال:** بنده فکر می کنم این جزای عمل به آن عمل خاص بر می گردد، در غیر این صورت به تک بعدی بودن بر می گردد. یعنی اینکه هر کسی یک کار خوب پیدا می کند و فقط آن را انجام می دهد و فکر می کند خداوند با پاداش بی نهایت خود آن را جزا می دهد. فکر می کنم این درست نیست؛ مثلاً نماز مقداری ثواب و جزا دارد و روزه هم مقداری جزا دارد. به نظرم بهترین آن عمل نسبت به ظرفیت آن شخص است. مثلاً خداوند از من تا حدی توقع دارد و از شما هم به یک اندازه توقع. درست است؟

- در واقع مثل این است که بگوییم خداوند حداکثر جزای یک عمل را نسبت به همان عمل و نه نسبت به بقیه کارها یا حتی آن عمل را نسبت به آن شخص خاص، در نظر می گیرد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

این آیه‌ای است که بسیار شنیده‌اید. چه چیزی از این آیه برداشت می‌شود؟ همین آیه منشأ بسیاری از اختلافات است. بنده خدایی می‌گفت زمانی که امام (رحمة الله علیه) در نجف بودند، افرادی آمدند و به ایشان گفتند، عده‌ای شما را توییح می‌کنند. حضرت امام (رحمة الله علیه) فرمودند، اشکالی ندارد، اصول دین که نیست. یعنی گاهی حد آستانه مردم پایین می‌آید. این آیه حد آستانه را شرک قرار می‌دهد؛ یعنی اگر پدر و مادر تا آنجایی پیش روند که به اصول دین مربوط می‌شود، مثلاً بگویند معاد نیست، خدا نیست، دیگر با آن‌ها هم راستا نشوید. یعنی مسائلی که مربوط به اصول دین است، البته منظور تنها پنج عنوان اصول دین نیست، منظور اصول و فروع دین است به عنوان مثال جهاد در راه خدا هم شامل همین اصول می‌شود. این سوره در مکه نازل شده است و زمانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال افزایش تعداد نیرو بودند. به طور طبیعی در این شرایط بسیاری از افراد موضع‌گیری می‌کنند. چون دین آن‌ها شرک است، اجازه نمی‌دهند فرزندانشان از این دین جدا شوند بنابراین با آن‌ها مقابله می‌کنند. این فرزندان باید تا جایی که می‌توانند ارتباط خوبی داشته باشند. باوری که از این آیه به ما داده می‌شود چیست؟

**سوال:** این شرک چگونه شرکی است؟

- مثلاً پدر و مادر به فرزندشان بگویند نماز نخوان یا حجاب نداشته باشد.

**سوال:** می‌تواند انسان را از دایره ولایت خارج کند؟

- بله، یکی از موارد این است و البته دایره ولایت همه حتی خود انسان را مشخص می‌کند. یعنی ولایت هر انسانی در بالاترین حد تا حکم خدا است. زمانی که به نقض حکم خدا منجر شود، نمی‌توان به آن عمل کرد و از فرد قبول نمی‌کند. یکی از باورهای این آیه این است که انسان در راستای توحید نباید ولایت هیچ کس را قبول نماید. در غیر توحید به احکام وابسته می‌شود. یکی از بحث‌ها این است که با پدر و مادر باید به نیکی برخورد کرد یعنی ولایت پدر و مادر با مدارا و حُسن باشد. پس یکی از این باورها تعیین حد ولایت است.

در آیات قرآن نیامده است که ازدواج حدود ولایت پدر و مادر را کم می‌کند. اگرچه خود ازدواج، ولایت بالاتری را اثبات می‌کند، اما به این معنا نیست که ولایت دیگری را کنار می‌زند. با ازدواج، زن و مرد هر کدام دو پدر و مادر پیدا می‌کنند؛ یعنی قبل از ازدواج این آیه مربوط به پدر و مادر خود او بوده اما بعد از ازدواج مربوط به پدر و مادر همسر می‌باشد. پس به نفع انسان است که در زمان تجرد این احسان را انجام دهد تا در زمان ازدواج در رابطه با پدر و مادر همسر این احسان را بهتر بتواند انجام دهد.

**سوال:** میزان تبعیت از والدین تا چه اندازه باید باشد؟ چگونه سنجش می‌شود؟

- یکی از معانی واژه حُسن، خلاقیت است. در واقع به فرزندان توصیه شده است با پدر و مادر خود خلاقانه برخورد کنند. بنابراین اگر کسی خلاقانه برخورد کند از پس همه، از جمله والدین خود برمی‌آید! در واقع آیه بیان می‌کند اگر می‌خواهید از پس والدین خود برآید، باید خلاقیت داشته باشید و فنون مختلف و مهارت بدانید. کار حُسن جلوه‌گری است یعنی صرف اینکه بگویید که مادر و یا پدر، من می‌خواهم این کار را بکنم! قبول نمی‌کنند. اما اگر در شکل‌های مختلف به آن‌ها محبت کنیم به عنوان مثال مدح‌شان را بگوییم، همه جزء فنونی است که می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم. به این حُسن می‌گویند. خیلی وقت‌ها والدین در زندگی‌ها دخالت می‌کنند اما باید با حُسن با آن‌ها برخورد نماییم.

یکی از مواردی که سهم زیادی در اجرا نشدن حُسن برای والدین دارد، بحث مقایسه‌ها است. دلیل دیگر اینکه حُسن داشتن نسبت به پدر و مادر به این معنا نیست که والدین هر چیزی گفتند، انسان باید گوش دهد. انسان باید عاقل باشد و خوب برخورد کند؛ یعنی کاری انجام دهد که بهترین مصلحت در آن باشد. عاقلانه برخورد کنید. نوعاً در برخورد با والدین دقیقاً دچار افراط و تفریط می‌شویم. لازم است در مقابل پدر و مادر ذخیره‌گاهی داشته باشیم. مثل بانک که موقع مورد نیاز وام برداشت کنیم. بنابراین در مقابل پدر و مادر آنقدر باید خیرات کرده باشیم، تا وقتی حرف نامربوطی زدند، بتوانیم جلوی آن‌ها را بگیریم. این باور که احسان به والدین یعنی حرف شنوی مطلق از آن‌ها، کاملاً اشتباه است. افرادی که چنین تلقی‌ای دارند، در واقع حُسن را متوجه نشده‌اند. کار حُسن این است که حکم و امر خدا را به بهترین وجه و در سریع‌ترین راه انجام دهد. نباید تبعیت مطلق کرد اما باید با احسان برخورد کرد. برای این موارد باید دوره‌هایی برگزار شود مثلاً «احسان چرا و چگونه؟»

کمترین حد حُسن برای فرد، اثبات عقلانیت خود به پدر و مادرش است. اظهاراتی مانند من می‌توانم کارهایم را خودم انجام دهم، نگران من نباشید، لزومی به دلسوزی نیست و ..، کمترین حد است. در این حالت والدین اصلاً به خود اجازه نمی‌دهند که در رابطه با خیلی چیزها دخالت کنند. اگر دخالت می‌کنند، به این دلیل است که فرزند را عاقل فرض نمی‌کنند و در این صورت فرزند باید چاره‌ای بیندیشد. علت اینکه بنده این مطلب را بیان می‌کنم این است که نوجوانی ما در زمان جنگ بوده است. تصور کنید یک بچه سیزده ساله صبح مدرسه و بعد در مسجد و پایگاه است. در این شرایط، فرزند والدین را متقاعد می‌کند که توانایی انجام کارهایش را دارد. مثلاً نمرات و معدل خوب می‌گیرد که فکر نکنند از درس عقب می‌افتد و در کنار آن به سایر فعالیت‌هایش نیز رسیدگی می‌کند. در واقع پدر و مادر باید بفهمند که فرزندشان حواسش به همه چیز است تا اجازه دهند فعالیت‌های دیگری داشته باشید.

**سوال:** رضایت پدر و مادر شرط نیست؟ اینکه ما بدانیم طبق رضایت خداوند عمل می‌کنیم، شرط است؟

- بله، برخی از والدین غیر از آن چیزی که خودشان می‌خواهند، چیز دیگری را قبول نمی‌کنند در حالیکه فقط رضایت خدا شرط است اما خوب احسان کردن مهم است.

**سوال:** «وَصِيئًا» نکته‌ای دارد؟

- «وَصِيئًا» جایی به کار می‌رود که نیازمند چهار چوب است یعنی باید در آن یک نظام وسیعی باشد و تولید شود.

**سوال:** بین وصیت کننده و وصیت شونده چه ارتباطی وجود دارد که خدا وصیت کننده و من وصیت شونده باشم؟

- وصیت از واژه‌های ولایت است و به ولایت الهی برمی‌گردد و چهارچوب بندی دارد.

**سوال:** شأن من نسبت به خدا چگونه شأنی است؟

- عبد است، عبد مطیع است. در وصیت مولی و عبد، مطرح است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹)

یکی از باورهای آیه این است که هر کس ایمان و عمل صالح داشته باشد در جرگه صالحین داخل می‌شود؛ یعنی این فرد در هر عملی که صالحین انجام داده‌اند، شریک می‌شود. فقط کافی است جزء «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» باشیم، به این ترتیب در کارهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز شریک هستیم زیرا داخل در صالحین

شده‌ایم. عظمت زیادی دارد چون انسان را وارد فضای بی‌نهایتی می‌کند. ناگهان با ایمان و عمل صالح به دستاوردهای عظیمی یعنی دستاوردهای همه مومنین عالم می‌رسد. خیلی باورهای جالبی است. این باورهایی است که در شب قدر باید آن‌ها را فهرست کنیم.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰)

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱)

لازم است این آیات را با دقت و تأمل بررسی نماییم و پیش ببریم. برخی از مردم ادعای ایمان دارند اما وقتی در راه خدا دچار چالش می‌شوند، احساس می‌کنند این چالش‌ها، عذاب خدا است و این موضوع آن‌ها را از جهاد در راه خدا باز می‌دارد. «فتنه» یعنی چالش و آسیب اجتماعی که آن را با عذاب خدا معادل‌سازی می‌کنند که در این معادل‌سازی یا سطح فتنه را خیلی بالا در نظر می‌گیرند یا سطح عذاب خدا را خیلی پایین تصور می‌کنند؛ مثلاً بیان می‌کنند که خدا عذاب را می‌بخشد. تا حدی عذاب خدا را پایین می‌آورند که موردی مانند فتنه را با عذاب برابر می‌دانند. درست است که خدا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ است اما امیرالمومنین (علیه السلام) در دعای کمیل می‌فرمایند که اگر قطره‌ای از جهنم را در دنیا بریزند، تمام دنیا شعله‌ور می‌شود. بنابراین کسانی که عذاب الهی را بزرگ و فتنه‌ها را کوچک می‌بینند، انسان‌های مقاومی هستند. کسی که برعکس فکر می‌کند، انسان ترسوئی است. کسی که در صحنه‌های داخلی و خارجی و در مواجهه با دشمن شجاعت ندارد، کسی است که چالش‌های اجتماعی را بالاتر و یا همانند عذاب الهی تصور می‌کند. در این آیه خداوند احترام زیادی گذاشته است که مثل و شبیه بیان کرده است، در حالیکه به نظر می‌رسد این افراد فتنه را بالاتر از عذاب در نظر گرفته‌اند.

در این حالت با یک حکم شرعی مواجه می‌شویم. برای مثال خانمی در کشور دیگری زندگی می‌کند، به او گفته می‌شود که باید بی‌حجاب باشد، در غیر این صورت از ورود به دانشگاه منع می‌شود. در این صورت ایشان فتنه را با عذاب معادل‌سازی می‌کند، اگر من نتوانم به دانشگاه بروم، کار هم نخواهم داشت. بنابراین دچار چالش‌های اجتماعی می‌شود و در این معادل‌سازی به راحتی می‌تواند حکم خدا را نادیده بگیرد، حجاب را بردارد و وارد دانشگاه شود. یا مثلاً بحث ربا، اینکه فرد پولی لازم دارد یا ارثی که به صورت حرام تصاحب می‌کند، فتنه است. البته یک حکم دارد و در اصل دارای منطقی به نام منطق نفاق است که انسان به واسطه رفتن در منطق نفاق می‌تواند

گناه انجام دهد. در واقع آیه ۱۰ سوره عنکبوت، آیه همه گناهانی است که در جامعه ایمانی انجام می‌شود. یعنی افراد در جامعه ایمانی گناهی را با توجیحات درست بدانند و آن را انجام دهند؛ مثلاً خمس ندهند، ربا بگیرند و مال یتیم را بخورند. آیه مربوط به آن، آیه ۱۰ است و این افراد در واقع فتنه‌ها را با عذاب خدا معادل می‌گیرند. باور آن‌ها با باور آیه ۱۰ مخالف است یعنی عذاب خدا را آنقدر بالا نمی‌گیرند که جرئت گناه کردن پیدا نکنند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَنَحْمِلْ خَطِيئَتَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَمِلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲)

آنقدر این آیات بدیهی است، مانند اینکه خداوند حرف‌های مردم را مطرح کرده است. اگر فردی احساس کرد که می‌تواند گناهی را به گردن بگیرد، بداند کسی نمی‌تواند خطای دیگری را به عهده بگیرد. این موارد از توجیحات انسان است.

وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيَسْلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)

اگر شما گناه کسی را به عهده گرفتید و آن فرد گناهی انجام داد، بار آن را بر شما نیز می‌گذارند. به این موارد دقت داشته باشیم، به ویژه در مسائل اجتماعی خیلی مهم است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴)

ممکن است فردی بیش از هزار سال در قومی باشد اما اگر انسان‌ها نخواهند نظام فکری خود را درست کنند، درست نمی‌شوند. این خود یک باور است. تا کسی نخواهد اصلاح شود، اصلاح نمی‌شود.

**سوال:** اراده هر شخص بر وراثت و محیط ارجحیت دارد؟

- بله، یعنی لازم است هر کس خود این مدیریت را انجام دهد. اینکه هادی بیاید و هزار سال هم تبلیغ کند، الزاما زمینه‌های هدایت را فراهم نمی‌کند. هدایت درونی و وابسته به تشخیص انسان است. تا کسی نخواهد، کار را انجام نمی‌دهد. این به ما هم مربوط می‌شود، اینکه می‌گویند چرا ما اصلاح نمی‌شویم؟ تا خود فرد نخواهد، صدها ماه رمضان هم بیاید، اصلاح نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین خواسته‌ها در این ماه مبارک، قوی شدن اراده برای اصلاح و تغییر است. هر کس خودش آگاه است که به چه اصلاحاتی نیاز دارد و حتی می‌تواند این موارد را لیست نماید.

سوال شد که؛ در ماه مبارک رمضان کدام دعاها اولویت دارد و بهتر است خوانده شوند؟

بنده در رابطه با دعاها یک نظر کلی دارم و آن این است که دعا را باید مطالعه کرد، نباید خواند و باید به آن مانند یک متن علمی نگاه کرد. اگر به عنوان متن علمی به آن نگاه شود، همه دعاها را در ماه مبارک رمضان حداقل یک بار باید خواند. اگر توانستید حاشیه‌نویسی کنید و مطلب استخراج نمایید. بنده خیلی موافق نیستم، دعا بخوانیم یا بشنویم و گریه کنیم زیرا گریه کردن‌های ما به دلیل تفکرات و تصنعات خودمان است. نوعاً به واسطه دعا گریه نمی‌کنیم و فکر و خیال‌های خودمان است که موجب گریه ما می‌شود. خیلی خوب است که دعا را وارد متن تحقیقی و مطالعاتی کنیم؛ مثلاً در دعای ابوحمزه ثمالی فرازهای اولیه در رابطه با حمد آمده است، بنابراین انسان ببیند چگونه خدا احمد می‌شود و راجع به آن فکر کند. به نظر فکر کردن در رابطه با دعاها از خواندن، گریه کردن و با آواز و سوز و گداز خواندن آن بهتر باشد. برای مثال دعای جوشن کبیر دعایی است که انسان باید با آن زندگی کند و مخصوص شب‌های احیا هم نیست. به نظرم کاری که می‌شود با دعای جوشن کبیر کرد این است که بخش بخش آن را در فواصل زندگی خود جاری و حفظ کنیم.

امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد. روزه‌های همگی قبول باشد. اولین شیی است که به مهمانی خدا وارد می‌شویم، هر دعایی که داشته باشیم، ان شاء الله مستجاب است و اولین دعای ما ضمن فرج امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) که پس‌زمینه همه دعاها ما است، درک شب قدر باشد. به ویژه درک شب قدر امسال به نحوی که بتوانیم مقدرات خودمان را به مقدرات امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) پیوند بزنیم و جزء یاران ایشان باشیم. به نظر بنده برترین دعا برای خود، شیعه شدن و همراه شدن با امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) است. بقیه عالم به دست امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) است. شیعه شدن وظیفه ما است. ما باید بر دعاهایی که وظیفه ما است بیشتر سرمایه‌گذاری کنیم. ان شاء الله که دعای ما شیعه شدن، اهل شدن و اهل بیت شدن باشد.



برای سلامتی خودتان صلواتی ختم نمایید.

نزدیک افطار است، ان شاء الله طاعات همگی قبول باشد. برای اینکه سختی‌هایی که به نیت قرب خداوند کشیده می‌شود، مقبول واقع شود، صلواتی بفرستید.

بحث شب قدر را بررسی کردیم و مشاهده کردیم که دو سوره مبارکه عنکبوت و روم فهرست برنامه‌هایی را مطرح می‌کند که قرار است، برای شب قدر از خدا طلب کنیم. به کمک این دو سوره می‌توانیم از قبل شب قدر، این برنامه‌ها را تدارک ببینیم. مطالبی که در این جلسات گفته شده ذی قیمت است و افراد می‌توانند برای تهیه برنامه‌های خود از آن استفاده کنند.

ادامه بحث:

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾

طبق این آیات شریفه گفتیم که هیچ عملی از انسان نیست مگر اینکه بر اساس باوری باشد و برای اصلاح اعمال، باورها باید اصلاح شوند. اگر این مطلب درست باشد، می‌توانیم فهرستی از اعمال برای خودمان تهیه کنیم و ببینیم این اعمال به چه باورهایی درست یا غلطی متصل است و شب قدر از خدا بخواهیم و تلاش کنیم تا این باورهایی معیوب اصلاح یا حذف شوند.

لَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾

یکی از باورهایی اشتباه این است که انسان ادعای ایمان کند اما در چالش‌ها و فتنه‌های زندگی قرار نگیرد. (فتنه‌های خانوادگی یا اجتماعی). طبیعت ایمان این است. کسی که مومن شود در فراز و نشیب‌های زندگی قرار می‌گیرد تا مشخص شود ایمانش حقیقی است یا خیر.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٤﴾

از دیگر باورها این است که هر کس عمل بدی (سیئه‌ای) انجام می‌دهد، اگر بعد از انجام عمل آن را بررسی کند، ممکن است حرف‌های خوبی از آن استنباط نشود، پس بهتر است آن کار را ترک کند. بسیاری از صحبت‌هایی که در حوزه توحید به خدا نسبت نمی‌دهیم، با کارهای بد خود به خدا نسبت می‌دهیم؛ مثلاً العیاذ بالله کسی نمی‌تواند بگوید خدا بی‌عرضه است اما ممکن است کار بدی انجام دهد و تقاص آن را پس ندهد سپس در دلش بگوید چه خدای بی‌عرضه‌ای! در صورتی که خدا بی‌عرضه نیست، بلکه مهلت می‌دهد. به هر حال هر کار بدی که انسان انجام می‌دهد، از باوری که نامطلوب است پدید می‌آید و آن باور بر ملا می‌شود، بهتر است پنهان بماند. هیچ عمل بدی نیست مگر اینکه بر اساس باوری غیرتوحیدی و نامطلوب رخ می‌دهد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

یک باور غلط این است که انسان به سمت سختی‌هایی می‌رود که دین خدا را جاری کند، سپس احساس می‌کند کار مهمی انجام داده و خدا هم باید متقابلاً برای او کاری کند و پیش خدا محبوبیتی دارد که می‌خواهد از آن محبوبیت استفاده نماید. در این آیه می‌فرماید «وقتی شما جهاد می‌کنید، نیازی از خدا را برطرف نمی‌سازید. در واقع نیازی از خودتان برطرف می‌شود». اگر به فقیری کمک کنید، فقیرهای خدا را جمع نمی‌کنید، در واقع نیاز خودتان به کمال را برطرف می‌کنید. مواظب باشید بر خدا منت نگذارید. بعضی مسائل در پس زمینه ذهن فرد قرار می‌گیرد حتی اگر اینگونه نباشد؛ مثلاً کسی اهل انفاق بوده اما ورشکست می‌شود. به خدا می‌گوید، خدایا چرا؟! چرا کسی که در راه تو انفاق می‌کند، ورشکست می‌شود؟! زمانی که فرد در پس زمینه ذهنش خیال می‌کند کاری برای خدا انجام داده است، در مواقع خاص و در خلال درخواست‌هایش، این باور غلط هویدا می‌شود.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

این سوره برای چک کردن ایمان و باورها، بسیار قوی است. انسان نمی‌تواند باور کند که می‌شود این گونه باورها را مورد ارزیابی قرار داد.

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

شبهه آیه ۹ در این سوره، آیه دیگری وجود دارد که بسیار تعجب برانگیز است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

هر جایی در قرآن که بحث صدر به شکل «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» و شبهه آن آورده شود، اتفاقاتی برای فرد می افتد که خود فرد به آن واقف نیست و این خیلی نامطلوب است که انسان نسبت به خوش غفلت عمومی داشته باشد. به عنوان مثال همین آیه عذاب خدا و فتنه مردم را در یک کفه قرار می دهد. بنابراین زمانی که از ناحیه مردم فضایی علیه فرد ایجاد می شود، سعی می کند خودش را در معرض جو و فضای بد قرار ندهد زیرا فکر می کند بسیار آسیب زننده است بنابراین ممکن است دچار آن گناه شود. این یعنی او عذاب خدا را سطح پایین و فتنه مردم را جدی گرفته است. اگر فردی بگوید من به خاطر حفظ آبرویم گناه کردم، یعنی عذاب خدا را پایین تر از فتنه مردم در نظر گرفته است و اگر به او گفته شود این اتفاق برایش افتاده است، خودش خبر ندارد. و خداوند از این قضیه، پرده برداری می کند.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

بعضی از اتفاقات (از جمله همین اتفاق سوره) را، خود منافق هم به راحتی نمی تواند تشخیص دهد؛ یعنی از حالات و رفتارهایش متوجه می شوند که این فرد منافق است. خود فرد ممکن است از عکس العمل درونی خودش هم متوجه نشود که منافق است و این خیلی خطرناک است.

**سوال:** منظور از غفلت عمومی فرد نسبت به خود چیست؟

- مثلا فرد کاری را انجام می دهد اما نمی داند معنای این کارش چیست. برای واضح شدن معنای این غفلت، می-  
توانیم یک بازی اما نه به قصد مچ گیری از افراد در خانواده راه بیندازیم. به این صورت که به مدت یک هفته یا ده

روز، هر کس صحبت می کند بگوید این حرفی که زدم چه معنایی دارد؛ مثلا من به مادرم می گویم برای من یک لیوان آب بیاور. این یعنی من حال بلند شدن ندارم، شما برایم آب بیاورید! این تمرین را یک مدت انجام دهید و معنای حرف ها و صحبت ها را بررسی کنید.

خداوند در این سوره، معنای باوری کارهای مردم را بیان کرده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتَ لَا تَعْتَصِمُ ﴿١٣﴾

خداوند به کسی که مردم را به گناه تشویق کند و بگوید گناه این کار به عهده من، «کاذب» می گوید. اگر به این فرد گفته شود خدا نام تو را «کاذب» گذاشته است، به هیچ وجه نمی پذیرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

از این آیات به بعد، در خلال مباحث مختلف، از انبیاء خاصی صحبت شده است که باید دید، علت چیست؛ حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام).

آیه ۱۷ معانی ویژه ای دارد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقابل بت پرستی قد علم می کند. حضرت نوح (علیه السلام) مردم را به یکتا پرستی دعوت می کند و بحث سفینه و نجات مطرح می شود. این آیات نشان می دهد که بت پرستان، بت ها را واسطه رزق قرار می دادند زیرا مسائل و مشکلات اصلی شان مسائل اقتصادی و معیشتی بود. برای بت ها نذر و قربانی می کردند و مشکلاتشان حل می شد. همین امر باعث می شد بت ها را بپرستند. در پرستش بت ها

دارای منسک بودند و مانند کعبه در مقابل آن‌ها عبادت می‌کردند. اعتقاد داشتند که خدا وجود دارد اما برای هر امری بطور جداگانه بت‌هایی را در نظر می‌گرفتند که واسطه‌گری نمایند.

**سوال:** چرا بعد از قربانی کردن برای بت‌ها، مشکلاتشان حل می‌شد؟

- این بحث قاعده‌های عالم و خطاهای دید انسان است؛ مثلاً در بحث پزشکی، با درصدی از بیماری‌ها به طور طبیعی توسط سیستم ایمنی بدن مقابله صورت می‌گیرند اما اکثر پزشکان می‌گویند ما این کار را انجام دادیم اما زمانی که بیماری سخت و لاعلاجی پیش آید، می‌گویند از دست ما کاری ساخته نیست و بیمار را برای امام رضا (علیه السلام) می‌فرستند! در درمان بیماری‌های عمومی، اغلب مکتب‌های طبی توانا اما در بیماری‌های خاص، اغلب ناتوان هستند. بطور طبیعی بعد از دورانی خشکسالی، دوران فراوانی فرا می‌رسید که بت پرستان این وقایع را به توسلات خودشان نسبت می‌دادند.

**سوال:** بسیاری از خواسته‌هایشان هم برآورده نمی‌شد. برای این حاجات چه تعبیری داشتند؟

- بله، مثل ما که حاجات زیادی از خدا طلب می‌کنیم اما همه آن حاجات برآورده نمی‌شود. به طور کلی وضعیت زندگی دنیا، پیچیدگی و اسرار غیبی زیادی دارد که همه مایل هستند این اسرار را بدانند. خیلی از دعاهای ما اجابت نمی‌شود و خیلی از دعاها، بدون اینکه انسان بخواهد به او داده می‌شود. ما نمی‌دانیم دعا کنیم یا نکنیم. از چه مجرای دعا کنیم و... به هر حال این موارد بهانه‌هایی است برای اینکه این بررسی رواج پیدا کند. ناگفته نماند در این جریانات، «مَلَأَ» و «مَتَرَفَ» یعنی کسانی که مستکبر بودند و خادم مردم محسوب می‌شدند، از خیرات و نذوراتی که برای بت‌ها داده می‌شد، نفع می‌بردند و بی‌تأثیر نبودند. همیشه پشت این جریان، جریان استکباری خاصی بوده است و در بعضی آیات با عنوان «مَلَأَ» و «مَتَرَفَ» بیان می‌شود.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقابل این بت پرستان می‌ایستد اما این افراد هم در مقابل حضرت می‌ایستند. خداوند در این آیات می‌فرماید «بت پرستی و مقابله با آن یک سنت بوده که تکذیب می‌شدند و همیشه وجود داشته است».

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، خداوند هم این ساختار را تغییر نداده و برای رسول، «بلاغ مُبین» قرار داده است یعنی در این جریان همیشگی که با تکذیب و مقابله بت پرستان مواجه بوده، با نفرین و نفرت مردم را از این معرکه دور نمی کرد بلکه با بلاغ مُبین، تفکرات بت پرستان را فعال می کردند و بنابراین عده‌ای از بت پرستی دست برمی-داشتند.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

از مسائل مهمی که همیشه در کنار توحید مطرح می شود، بحث معاد است. با وجود اینکه خدا را قبول داشتند اما معاد را با این کیفیت که حتما همه در صحرای محشر حاضر می شوند و حساب و کتابی وجود دارد، قبول نمی-کردند. البته اعتقاد به معاد، به این شکل که خداوند مطرح می کند، شاخصی برای توحید است؛ یعنی اگر کسی به این شکل که در آیه ۱۹ درباره معاد گفته شد، به معاد اعتقاد داشته باشد یعنی خدای احد واحد را می پرستد. اگر اینگونه اعتقاد نداشته باشد یعنی خدای واحد و احد را نمی پرستد. یک اصل توحید داریم که شاخص آن، اصل معاد است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

این آیه را باید در مسابقات مطرح کنیم. چون بعضی آیات فهم بالایی می طلبند. اگر کسی بتواند این آیه را شرح دهد، یعنی علم زیادی دارد. همین کافی است که ابتدا، وسط و پایان آیه را به هم ارتباط داد. «در زمین سیر کنید و ببینید خداوند چگونه خلق را آغاز کرد. سپس عالم دیگری (آخرت) را پیوسته انشاء کرد».

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ ﴿٢١﴾

بنده تصمیم دارم امروز آیات خوانده شود و نمایی از سوره در ذهن تان شکل بگیرد. این چند آیه که در بین داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) آورده شده است، آیات معترضه است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُوءَا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

بعضی از دوستان این آیات را به شکل عکس ترجمه می کنند. آیه می فرماید: «کسانی که به آیات و لقاء خدا کفر ورزیدند، از رحمت خدا مأیوس اند و برای آن‌ها عذاب الیم است». ترجمه غلط این آیه به این صورت است که می گویند ما مأیوس هستیم، پس ما به لقاء و آیات کفر داریم. این آیات را نباید به این شکل خواند؛ باید بگوییم از آنجا که نمی خواهیم به آیات و لقاء خداوند کفر داشته باشیم، پس نباید از رحمت خدا مأیوس باشیم. برای اینکه کافر نباشیم کافی است یأس از رحمت را از دلمان خارج کنیم. به همین راحتی! به جای اینکه از یأسی که در دل داریم بگوییم که ما کافریم، باید تصمیم بگیریم این یأس را از دل خارج کنیم تا کفر هم خارج شود. مراقب باشید به این آیات که برخورد می کنید، آن را اینگونه نخوانید زیرا شیطان منتظر است تا انسان را مأیوس کند.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

به داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) باز می گردیم. این آیات معترضه هستند و داخل پراگندگی قرار دارند. می توان گفت بیشترین آیات معترضه قرآن، در این سوره است. حضرت نوح (علیه السلام) به کمک کشتی و حضرت ابراهیم (علیه السلام) به وسیله آتش و رهایی از آن نجات پیدا کردند. این یعنی سطح توحید یک مرتبه بالا رفت، چون مفهوم نجات یک سطح بالا رفت! در سرگذشت حضرت نوح (علیه السلام)، کشتی سببی برای نجات بود اما در سرگذشت حضرت ابراهیم (علیه السلام)، قرب و نزدیک شدن به خدا نجات دهنده است.

این داستان به باورهای توحیدی می پردازد که به سه نسل از انبیاء اشاره می شود. در حوزه توحید، سنگ بنا توسط حضرت نوح (علیه السلام) گذاشته می شود. بنا با نسل حضرت ابراهیم (علیه السلام)، لوط (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و ارتقای توحید با نسل حضرت موسی (علیه السلام) و موسویون صورت می گیرد و سه مرتبه از توحید را مطرح می کند. سبک زندگی و قواعد این سه نسل متفاوت می شود. این سرگذشت انبیاء، قرار است فهم ما را از توحید میزان کند.

اگر قرار باشد در شب قدر فهرستی داشته باشیم، یکی از موارد بحث توحید است. ما برای توحیدمان دعای جوشن کبیر می خوانیم اما امسال بیایم جوشن کبیر را نوحی، ابراهیمی و موسوی بخوانیم.

حضرت نوح (علیه السلام) در مسیر اطاعت و عبودیت خدا، صبر و استقامت دارد و دیگر اینکه وسیله دارد؛ مثلاً توسل به امام حسین (علیه السلام)، توحید نوحی است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. اگر بخواهیم هر یک از اسمای جوشن کبیر را به سبک نوحی بخوانیم، باید اسباب هر کدام از اسماء را دنبال کنیم. دنبال سفینه باشیم. برای

فعال شدن توحیدمان در شب قدر، قرب به خدا را به وسیله علم، عالم و دوست خوب بخواهیم. این شکل اولیه توحید است. اگر کسی از این شکل اولیه استفاده نکند، به شکل ابراهیمی نمی‌رسد. شما باید از سفینه استفاده کنید.

در قسمت بعدی مقابله با «افک» و «اوتان» قرار دارد که نوعی مبارزه است. «اوتان» یعنی شناخت انواع و اقسام عوامل تاثیرگذار ثابت و راکد غیرتوحیدی، یعنی جاهایی که تثبیت شده‌اند مثل «عَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ». فرهنگ‌های باطلی که در شهر یا خانواده‌ای وارد شده و اجازه نفس کشیدن نمی‌دهند. مقابله با این موارد، توحید ابراهیمی است. ما باید از خدا بخواهیم در فامیل یا شهر و کشورمان، با خرافه‌هایی که وجود دارد و چشم مردم را از خدا به دنیا جلب می‌کند، مبارزه کنیم. این نظام ابراهیمی است و نجات دهنده آن خود خدا است. در اینجا فرد از شدت مجاهدت و شجاعت در مجاهدتش به هیچ سندی جز خدا اتکا نمی‌کند که این مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. امت است. در ضمن آیات انبیاء، در حال مرور کردن توحید هستیم و یاد می‌گیریم چگونه یک موحد مومن بشویم.

در قرآن سه دسته انبیاء داریم؛ نوحی، ابراهیمی و موسوی. حضرت ابراهیم (علیه السلام) نظام توحیدی دارد که به شدت مقابله‌ای و تقابلی است و تقابل آن با «افک» و «اوتان» است.

**سوال:** آیا این سطح از توحید برای ما نیز جایز است یا مختص انبیاء است؟

- هدف قرآن از بیان سرگذشت انبیاء، نظام سازی برای ما انسان‌ها است که برای رسیدن به این مراتب تلاش کنیم. خداوند این سرگذشت‌ها را بیان فرموده است تا ابراهیم‌ها ساخته شوند نه اینکه تنها قصه‌ای بیان شده باشد. در آیه ۱۷ مشخص نیست که این صحبت از سمت خدا است یا حضرت ابراهیم (علیه السلام)، تا اینکه در آیه ۲۵ دوباره همان مطلب تکرار می‌شود تا ضمن تاکید، توضیح دهد که اگر حرفی را خدا بیان کند، چگونه است و همان حرف از سمت نبی چگونه بیان می‌شود. حالت انذار، امر و نهی آن شدیدتر می‌شود.

**سوال:** آیا می‌توان گفت در مقابله با «افک» و «اوتان» هر کس شجاعت داشته باشد و مقاومت کند، توحید ابراهیمی دارد؟

- شما در اظهار توحید به خود خدا اتکا می‌کنید، حتی اگر یک نفر هم پشتیبانتان نباشد. به همین خاطر خداوند در قرآن می‌فرماید ابراهیم (علیه السلام)، امت است. چون کاری که قرار بود یک امت انجام دهد، خودش به تنهایی انجام داد. به دنبال عدّه و عدّه و تشکیل حزب و گروه نیست. موحدانه کاری را انجام می‌دهد. البته به ایمان ویژه‌ای



احتیاج دارد که انسان بتواند وارد عرصه‌های مهم شود و بتواند به بت پرستان بگوید شما به چه حقی بت می‌پرستید؟! می‌گویند ما فکر می‌کنیم بت پرستی صحیح است اما او می‌گوید اینگونه نیست و با خودش قرار می‌گذارد که بت-های آن‌ها را بشکند. در حالیکه ۱۲ یا ۱۳ سال بیشتر ندارد. بدون واهمه و ترس برای این طرح خود برنامه‌ریزی می‌کند. او هنوز حتی به مقام پیامبری هم نرسیده است و بر اساس فطرت خودش این کار را انجام می‌دهد. زمانی هم که او را برای پرتاب در آتش آماده می‌کردند و در منجیق قرار دادند، هنوز نبی نبوده است. این یعنی انسان‌ها می‌توانند این قدرت را در خود پرورش دهند.

خوب است این سوالات را برای خودمان جواب بدهیم که؛

۱. اساساً توحید در زندگی ما چه جایگاهی دارد؟

۲. ما برای آن چه برنامه‌ریزی‌هایی داریم؟ یعنی برای موحدتر شدن چه کارهایی انجام می‌دهیم که چند سال بعد موحدتر شده باشیم؟

۳. آیا موضوع توحید رفتارگرایانه است؟ یعنی به نظام رفتاری انسان مربوط می‌شود یا شناخت گرایانه یا عواطف گرایانه و یا در هر سه حیطه است؟ اگر توحید شامل هر سه مورد است، کدام رفتار، عاطفه و باور ما به توحید ارتباط دارد؟ اگر ظهور توحید باید در رفتار باشد، کدامیک از رفتارهای ما نماد توحید است و نشان دهنده موحد بودن ما می‌باشد؟

۴. آیا اساساً می‌توان شأن دیگری برای انسان در سطح توحید مطرح کرد؟ مثلاً کسی بگوید قصد من این است که به مردم خدمت کنم. آیا بعد از گفتن اینکه من موحد هستم و می‌خواهم توحید را اقامه کنم و نگاه همه انسان‌ها را به خدای واحد معطوف کنم، کار دیگری برای انسان باقی می‌ماند یا خیر؟ آیا این نگاه توحیدی شک و شرک در بردارد یا خیر؟ آیا می‌تواند مقصد دیگری با خودش داشته باشد یا خیر؟

جواب دادن به این سوال‌ها سخت است. خلاصه کلام اینکه ما برای توحید چه کاری انجام می‌دهیم؟ موضوع اندکی حالت اندازی و انتقادی پیدا می‌کند. یعنی زمانی که انسان خودش را با بحث خدا مواجه می‌کند، می‌بیند در ذهنش ادا کردن همه حقوق وجود دارد به جز حَقُّ اللهُ و می‌گوید خدا حَقُّ اللهُ را می‌بخشد! در صورتی که موضوع برعکس است. در مقام نظر، هیچ چیزی برابر حَقُّ اللهُ نیست. اصلاً حَقُّ النَّاسِ در مقابل حَقُّ اللهُ معنا ندارد. در صورتی

که برای ما برعکس گفته شد که انسان به خاطر حَقُّ النَّاسِ گرفتار می‌شود اما حَقُّ اللَّهِ را خدا می‌بخشد. این حرف درست است و تقوا می‌آورد اما اگر قرار باشد، حَقُّ اللَّهِ و حَقُّ النَّاسِ را مقابل هم قرار دهیم، اصلاً از منظر توحید، در وعده حَقُّ اللَّهِ کسی حقی دارد که حَقُّ النَّاسِ شود؟! پس اینکه می‌گویند حَقُّ اللَّهِ اشکالی ندارد و خدا می‌بخشد، القائنات غیر توحیدی است.

اگر قرار است زندگی موحدانه باشد، غیر از توحید هیچ چیزی نباید وارد شود؛ مثلاً شخصی می‌گوید فقط به خاطر رضایت و قرب خدا، قصد دارم تشکیل خانواده بدهم؛ در این صورت هرچه هست باید خواست خدا باشد از انتخاب سالن برای عروسی تا هزینه‌ها و حرف و حدیث مردم، همه و همه باید همان باشد که خدا می‌خواهد! برای خدا بودن باید با تمام جزئیات مشخص شود. هر جایی که داستان توحید شروع شود، سوره عنکبوت خودش را نشان می‌دهد.

شخصی از بنده سوال کرد، ما برای چه قرار است در این دنیا زندگی کنیم؟ غیر از اینکه انسان در این حیات دنیا بخواهد موحد باشد و دیگران را موحد کند، هیچ موضوع دیگری نباید برایش مطرح باشد. اگر این حرف را قبول کنیم، شغلی انتخاب می‌کنیم که ما را موحدتر کند، هر کس خودش می‌تواند این را بفهمد.

ما باید چشم‌های خدایین داشته باشیم. این خیلی ناپسند و نامطلوب است که انسان در دنیا زندگی کند و مواهب دنیا را ببیند اما چشمش خدا را نبیند.

**سوال:** چه رفتار و یا صفتی انسان را موحد می‌کند؟

- زیر بار «وَتَن» و «إِفْكَ» نرفتن، بالاترین صفتی است که انسان را موحد می‌کند. «وَتَن» یعنی هر آنچه که به اعتبار، جایگاه دارد اما جایگاه واقعی نیست و «إِفْكَ» یعنی چیزی که ساخته شده است؛ مثلاً پول نوعی «وَتَن» است چون حاکمیت می‌آورد، حکومت‌ها را جا به جا می‌کند اما به شکل اعتباری. به همین دلیل ممکن است در زندگی فردی، پول اهمیت خاصی داشته باشد که این مقام «وَتَن» است. این موارد به همان نسبت «إِفْكَ» نیز محسوب می‌شوند به اعتبار خودساختگی‌شان إِفْكَ هستند. دوری و برائت جستن از «وَتَن» و «إِفْكَ» انسان را موحد می‌کند که البته شجاعت می‌خواهد. فرد باید بگوید غیرممکن است در زندگی زیر بار گناه بروم. به این برائت از «وَتَن» می‌گویند. «إِفْكَ» واقعیت خارجی ندارد. «وَتَن» اعتبار و ارزش داشتن است.

## سوال: آیا می‌توان این توحید را ارزیابی کرد؟

- بله، اگر کسی بگوید من به هیچ وجه پشتیبان هیچ ظلمی نیستم، به سمت توحید می‌رود اما زمانی این توحید را عملی خواهد کرد که به عنوان مثال در محیط کارش ظلمی شده و قرار است به این ظلم اعتراض شود و با وجود اینکه اعتراض به اخراجش منجر شود، این کار را انجام دهد و نترسد؛ یعنی ادعای همراه با آزمون، توحید می‌آورد. آزمونی که در آن موفق بشود.

خدا را شکر می‌کنیم که برای ما فتنه‌هایی را قرار داده است که اگر این فتنه‌ها نبود، توحید ما منعقد و مرتبه بندی نمی‌شد. اینکه در همین جا ادعا کنیم که خدایا خودت شاهدی که فلان کار را انجام می‌دهم، موقعیتی پیش خواهد آمد که من پای این ادعایم بایستم! در این حال در دلم حقیقتی را حس می‌کنم به نام خدا... ایمان چشیدنی است. خدا را می‌چشم. ایمان از جنس عواطف و حس کردنی است. اما اگر در این آزمون رد شوم، باید توبه کنم تا مرتبه بعدی امتحان شوم. اغلب افراد هر ادعایی که می‌کنند به ۲۴ ساعت نمی‌رسد که اتفاقی برایشان می‌افتد و ادعایشان را نقش بر آب می‌کند! این یعنی توحیدشان نقش بر آب می‌شود. اگر انسان این را درک کند، روی ادعایش می‌ایستد.

خدا را نمی‌شود در لابلای فرازهای دعای جوشن کبیر پیدا کرد، خدا را باید در فتنه‌ها، بلاها و ادعای قبل آن‌ها پیدا کرد! لذا از ادعا کردن نترسید، بلکه در ادعاها محکم باشید. شیطان می‌گوید مواظب باش ادعا نکنی، چون تو آدم این کار نیستی؛ این یعنی من نمی‌توانم موحد شوم! پس در جواب شیطان می‌گوییم من ادعا می‌کنم، بر ادعایم هم باقی می‌مانم. می‌دانم که امتحان می‌شوم پس تلاش می‌کنم که موفق باشم. چون می‌خواهم خدا را حس کنم و بچشم و بنابراین ارزشش را دارد. محل لقای خدا در دل فتنه‌ها است.

شما ادعا کنید اگر جنگ شود، در صف اول مجاهدین خواهم بود. زمزمه‌های جنگ که شد انسان باید ببیند چقدر اهل عمل است. اینکه گفته می‌شود با مال خود جهاد کنید به علت سیّالیت مال نسبت به جان است. چون تا قبل از اینکه انسان‌ها برای رزم، جنگ و کشته شدن آماده شوند باید پول‌ها آماده شود.

### سوال: آیا ادعا کردن درست است؟

- بله، طبق سوره مبارکه عنکبوت، راهبرد موحد شدن ادعا کردن و ایستادن در صحنه ادعاها است. راهی جز این وجود ندارد. اگر ادعا نکنید شما را به مقامات توحیدی راه نمی‌دهند. می‌توانید همین الان قبل از رسیدن شب‌های قدر، صفت یا کاری که برایتان ناخوشایند است و می‌دانید که ناخوشایند است و از پس آن بر نمی‌آید را در ذهنتان بیاورید و بگویید خدایا برای ملاقات با تو هم که شده می‌خواهم این صفت یا عمل را کنار می‌گذارم. می‌بینید که چند روز دیگر بساط عروسی و زمان لقای خدا فراهم می‌شود. همان جا باید بدانید که محل لقای خدا است پس مراقب باشید، وضو بگیرید. آماده و خونسرد باشید تا خدا خودش را به شما نشان دهد. کسی که حس کند خدا را می‌خواهد ببیند، او را می‌بیند.

**سوال:** گاهی ممکن است برای ایستادگی روی ادعای خود، دچار جدل و بحث‌های ناخوشایند شویم. چه باید کنیم؟

- در این مسیر جدال و مراء غلط است بلکه باید در صورت لزوم جدال احسن باشد. اخلاق‌مان باید خوب و خوشمزه شود! خلاقانه رفتار کنیم تا به جدال کشیده نشود. موحد شدن به معنی تلخی کردن با دیگران نیست. انسان به خاطر پافشاری در مسیر توحید نباید طرد شود. صبر، همیشه زیبا است. اگر یک نفر صبر کرد اما دیگران رنجیدند، نشان می‌دهد که جایی از کارش ایراد دارد. نوع مردم، پایداری را تحسین اما تعصب را تقبیح می‌کنند. اینکه انسان کاری کند که عملش را پایداری ببینند. نه تعصب، قدرت او است. موحد باید قدرتمند باشد. نه اینکه به خاطر مردم باشد، خیر. چون قصد نداریم مردم را عصبانی و اذیت کنیم. موحد شدن با عصبانی کردن فرق دارد. مگر مانند حضرت ابراهیم (علیه السلام) که مجبور می‌شود بت‌ها را بشکند که قضیه دیگری دارد.

### سوال: مدل قیام امام خمینی (رحمة الله علیه) شبیه کدام نبی است؟

- بین حضرت ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و البته بیشتر شبیه حضرت موسی (علیه السلام) است. حرکت حضرت موسی (علیه السلام) متفاوت است و یک سطح از مرتبه توحید حضرت ابراهیم (علیه السلام) بالاتر است. البته شکلش بالاتر است و نه مقام نبی. زمانی که در مورد انبیاء صحبت می‌کنیم نمی‌خواهیم مرتبه ایشان را با هم مقایسه کنیم. ما نمی‌دانیم که کدام بالاتر یا پایین‌تر هستند؛ منظور شکل اقامه توحید در زندگی انبیاء است که این شکل در زندگی حضرت موسی (علیه السلام)، به دلایل موقعیت زمانی و درک عمومی، بالاتر است.

**سوال:** حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) چه مدلی برای اقامه توحید دارند؟

- مدل حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، جامع همه انبیاء است. جلوه همه انبیاء پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند. به همین خاطر در زیارات می خوانیم «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ ... السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ ...»<sup>۱۲</sup> منظور از این وارث، جامع بودن است.

فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

این آیات به ما یاد می دهند که چگونه ادعا کنیم. هر کس می تواند ادعا کند «مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي» هستم و شرایطش هم که پیش آید، پای آن می ایستم؛ «إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

این آیه را باید با آیه ۹ بخوانیم؛ خداوند همان جزا و پاداشی را که برای ابراهیم (علیه السلام) در نظر گرفت برای قوم لوط (علیه السلام) نیز قرار داد. با این وجود باید دید «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چه کاری انجام داده بودند؟! آن‌ها در سابقه کاری خود بت‌شکنی داشته‌اند زیرا وقتی در اجر شبیه‌اند، باید در عمل و الگو نیز، شبیه بوده باشند.

ابراهیم (علیه السلام) در بت‌شکنی شاخص بود پس مهم‌ترین خاصیتی که انسان را داخل در صالحین می کند، بت‌شکنی است. اما هر زمان، بت‌شکنی خاص خودش را دارد. ما باید مصادیق بت‌ها را در خانواده‌ها، شهرها، کشور و جهان بشناسیم و به عنوان بت‌شکن مقابله کنیم. خیلی مهم است که برای بت‌شکنی، عمل داشته باشیم؛ مثلاً دسته‌ای از عادات و خرافه‌ها را بشکنیم. همین مقدار که سبک زندگی مان را توحیدی کنیم، مجبور می شویم زندگی مان را متحول کنیم. در این صورت بت‌های روزگار شکسته می شود، با بت‌شکنی‌های خرد و نه کلان. بت‌شکنی کلان، سبک و روش حضرت موسی (علیه السلام) است و بت‌شکنی‌های خرد، سبک حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. از بت‌شکنی‌های خرد، بت‌شکنی‌های کلان حاصل می شود. هر کس در خانواده بت‌های خودش را بشکند، زمینه برای گسترش توحید فراهم می شود.

<sup>۱۲</sup> زیارت وارث

نتیجه بحث: از ادعا کردن موحدانه و ایستادگی نترسیم. به یاری خدا، محله‌ها را به محل‌های ملاقات خدا تبدیل کنیم.

صلواتی ختم بفرمایید.

برای سلامتی خودتان و تمام شیعیان جهان، صلواتی بفرستید.

ان شاء الله خداوند توفیق دهد در این شب عزیز که میلاد امام حسن (علیه السلام) است به طور کامل پذیرایی شویم، صلواتی ختم کنید.

برای اینکه ان شاء الله امسال زیارت مدینه و حج نصیبمان شود، صلواتی ختم کنید.

برای اینکه ان شاء الله حالی پیدا کنیم که هیچ گاه از طواف کعبه و زیارت اهل بیت خارج نشویم و در هر موقعیتی زائر باشیم، صلواتی ختم کنید.

به مناسبت شب‌های قدر سوره مبارکه عنکبوت را شروع کردیم و تعدادی از آیات را مطالعه کردیم. ان شاء الله به برکت شب‌های قدر، قدر این سوره و همچنین سوره‌های روم و دخان را بدانیم، صلواتی ختم کنید.

الم ﴿۱﴾ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾

در جلسات پیش گفتیم بر اساس سوره مبارکه عنکبوت انسان‌ها باید بعد از اینکه ادعای ایمان کردند، بر سر ایمان-شان ایستادگی داشته باشند. هم‌چنین گفتیم سوره مبارکه عنکبوت مجموعه‌ای از باورهای انسان‌ها است، چون هر عملی از اعمال انسان باوری پشت خود دارد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾

کسی صادق است که بین باورها و اعمالش فاصله‌ای نیست و کاذب کسی است که بین باورها و اعمالش فاصله‌ی زیادی است. انسان‌ها نوعاً در باورهایشان آبروداری می‌کنند اما وقتی به مرحله‌ی عمل می‌رسند و سختی‌های عمل را می‌بینند و در بوته آزمایش قرار داده می‌شوند، کم می‌آورند.

یکی از معنای صدق و کذب هم همین فاصله‌ی باور و عمل است. وقتی فرد باورهایش را می‌نویسد، می‌بیند عمل مناسب با باورهایش ندارد، این تبدیل به کذب می‌شود. یا اینکه گاهی عملی انجام می‌دهد اما باور متناسب با آن عمل را ندارد.

- به هر حال آن قسمتی که مربوط به کندی است، باوری دارد؛ مثلاً در باورش نیست که کند است اما در عمل کندی دارد. انسان‌های صادق بین رفتارها و باورهایشان فاصله‌ای نیست. آنقدر که خود باورش را تبدیل به عمل‌شان می‌شود. وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌گویند «خدا»، این یک باور است و تبدیل به بت شکنی می‌شود.

نوع دیگر اینکه کسی که دچار کندی در عمل است این است که در واقع کندی در باور او نیز هست؛ یعنی وقتی به چنین انسانی می‌گویی که کند هستی، قبول دارد اما می‌گوید نمی‌دانم که چرا نمی‌توانم کند نباشم؛ یعنی بین باور و عملش فاصله است.

داستان باورها و اعمال، داستان عجیبی است که باید با آن ارتباط برقرار کنیم. زمانی بگذاریم و یکی یکی باورهایمان را بنویسیم و ببینیم چه باورهایی داریم و اعمالمان را بر باورمان منطبق کنیم. به شکل معکوس عمل کنیم؛ یعنی ببینیم به ازای هر عملی که انجام می‌دهیم، باور متناسبی داریم یا خیر. یعنی نظام باورهایمان را بارور کنیم.

گویی انسان یک سیستم کنش و واکنش دارد اما در واقع این طور نیست و هر عملی منطبق بر باوری است.

**سوال:** واژه مکذب شما را به سمت صدق و کذب برد، آیا کاذب برای چنین انسانی صدق می‌کند؟

- بالاترین وصفی که برای انسان شده همین صدق است، یعنی خودش، خودش است. باورش با عملش یکی است. به نسبت عملش باور دارد و به نسبت باورش عمل انجام می‌دهد؛ یعنی هم باور و هم عملش حق است. مثل سکه دو رو دارد؛ یکی باور و روی دیگر عمل است. کاذب عملش غیر حق است و باورش غیر حق شده است. دو روی سکه غیر حق است. وقتی مثل این سوره به مومنی کاذب می‌گویند یعنی باورش حق است اما متناسب با باورش عمل ندارد یا نه عمل دارد اما عملش، عمل خوبی نیست. به هر حال یک جای این انطباق می‌لنگد. انسان‌ها در مراتب پایین ایمانی این عدم انطباق را دارند و باید روی خودشان کار کنند و شب‌های قدر مختلف را تجربه کنند تا صدق‌شان درست شود. جای ناراحتی هم نیست. مراحل رشد است، انسان بزرگ می‌شود و کم کم درست می‌شود.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾



یکی از باورهایی که انسان‌ها دارند و نمی‌توانند کتمان کنند، مرگ است. باوری است که همه دارند اما متناسب با آن عمل نمی‌کنند.

اگر بگویند شما یک ماه دیگر یا یک روز دیگر می‌میرید، عمل‌های انسان‌ها متفاوت می‌شود. می‌گوید می‌میرم پس باید عمل خوبی داشته باشم. هیچ تضمینی نیست که فرد چه زمانی می‌میرد، اما چون باور مرگ برایش پررنگ نیست عملش متناسب نیست. مرگ شاخص خوبی است برای اینکه انسان به خودش بگوید من یک هفته فرصت دارم تا مرگ پس کدام کارهایش را حذف کند و کدام کارهایش را با جدیت بیشتر انجام دهد. ائمه (علیهم السلام) در روایات اعدادی را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند انسان مومن در روز ۱۰ تا ۲۰ بار خدا را یاد می‌کند و با یاد مرگ انس دارد. ان شاء الله ما هم انس پیدا کنیم.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

سیاق این آیات این طور است که بعضی وقت‌ها انسان از دستش در می‌رود و کارهای خوب انجام می‌دهد و می‌گوید چه هفته خوبی داشتم، چقدر پر ثمر بود و می‌خواهد منتی بر خداوند بگذارد! آیه می‌گوید برای خودت زحمت کشیدی! پس این طور هم می‌شود آیه را خواند که انسان چون تعادل ندارد یا کار نمی‌کند یا وقت‌هایی که کار می‌کند و حالش خوب است، منت می‌گذارد. می‌خواهد به خدا نشان دهد من هم کارهایی انجام می‌دهم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

اینکه خداوند به این صراحت در مورد انسان‌ها بویژه مومنان صحبت می‌کند نمی‌خواهد عیوبشان را به رخشان بکشد بلکه می‌خواهد آن‌ها را اصلاح کند و به آن‌ها خودشناسی بدهد، به خاطر همین سوره عنکبوت خیلی شبیه زندگی

ماست چون ما بالا پایین زیاد داریم و حالمان همیشه برای خدا خوش و خرم نیست. فراز و فرود زیاد داریم. خدا نمی‌خواهد در این سوره مچ کسی را بگیرد، به خاطر همین از عذاب‌هایی که در سوره‌های دیگر گفته است، نام نمی‌برد. هر سوره‌ای حالی دارد. حال این سوره حال تنبه و هشدار است. بنده تجربه کرده‌ام که هر وقت کسی حالش ناخوش شد یا خوشی زیاد، زیر دلش زد، این سوره برایش کارآمد است. حتی لمس سوره برایش مفید است. ما به هر کسی گفتیم، بغضش ترکید. ممکن است انسان سوره را نفهمد اما چون حال سوره استرس دارد با اضطراب انسان تلاقی می‌کند و بغضش می‌ترکد و آرامش می‌گیرد.

این را گفتم که بدانید سوره را در فضای مومن می‌خوانید. به نظرم این سوره تولد نفاق در قرآن است چون ما نفاق را در سوره‌های مدنی داریم اما این سوره مکی است و از نفاق حرف می‌زند و همان موقع که حتی شعب ابی‌طالب و سختی‌های دوره اول بوده، یک نفر آنقدر هنرمند بوده که در همان سختی‌ها منافق بوده است. خیلی هنرمند بوده است! مثلاً فرض کنید در فضای رژیم شاهنشاهی یک نفر را زندانی کنند و سختی ببیند و شکنجه هم کنند و باز هم منافق باشد! یعنی نفاق کاری به سختی کشیدن یا نکشیدن ندارد بلکه به تعارض عمل و باور بستگی دارد. ممکن است کسی در اوج سختی‌ها به رسول ایمان بیاورد اما که از همان اول دل‌داده کامل نباشد، که حالت نفاق می‌شود. می‌دانید که قبل از هجرت حضرت رسول (علیه السلام) خیلی سختی متحمل شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

همه‌ی شما دعای ندبه را خوانده‌اید. دعای ندبه از همان ابتدا انبیاء (علیهم السلام) را نام می‌برد تا به امیرالمومنین (علیه السلام) و غدیر برسد و بعد شهادت امام حسن و حسین (علیهما السلام) و در آخر هم به حضرت حجت (علیه السلام) می‌رسد. اگر بتوانید هر سوره‌ای که می‌خوانید در فضای دعای ندبه بخوانید، خیلی خوب است. اینگونه تبدیل به متن واحد می‌شود و می‌فهمید چه کسی منافق بود، چه کسی مومن بود و چه کسی وقتی گفتند «من کنت مولاه...» با امیرالمومنین (علیه السلام) بود. با یک قضیه خیلی ساده شروع می‌کند؛ یک نفر می‌گوید ایمان آوردم و بعد یادش می‌رود و بعد کم‌کم در طول تاریخ چنین فردی را نشان می‌دهد. حضرت نوح‌اش (علیه السلام) را نشان می‌دهد، حضرت ابراهیمش (علیه السلام) را نشان می‌دهد و بعد قضیه عجیب می‌شود و حوادث عجیبی می‌آفریند.

خیلی مهم است که انسان وضعیت ایمان خودش را جدی بگیرد و فکر نکند اگر یک نفر ایمانش ضعیف باشد، اتفاقی نمی‌افتد! بلکه بترسد از اینکه با ضعف ایمان، ناگهان در جبهه مقابل امام حسین (علیه السلام) قرار بگیرد. کوفیان، مومنان همین سوره هستند! بعضی‌ها نتوانستند تشخیص بدهند، بعضی‌ها که تشخیص دادند هم نتوانستند سختی‌هایی که ابوسفیان بر آن‌ها تحمیل کرد را تحمل کنند، نتوانستند مشکلات اقتصادی را تحمل کنند یا اینکه نمی‌توانستند خانواده‌شان را رها کنند و به فکر یتیم شدن بچه‌هایشان بودند. با همین افکار ساده در جبهه غیرحق قرار گرفتند و همانی شد که نباید می‌شد؛ «فُقُتِلَ مِنْ قُتِلَ وَ سُبِيَ مِنْ سُبِيَ»<sup>۱۳</sup>. بنده داستان سوره عنکبوت را به همین سبک می‌خوانم. نورانیت خود آیات بسیار تکان دهنده است. هر کس می‌تواند باورهای خودش را آزمایش کند و از محکم بودن آن مطمئن شود. هیچ کس نگوید من نمی‌توانم از باورهایم اطمینان حاصل کنم، چون به راحتی در جبهه غیر حق قرار می‌گیرد.

بعضی حرف‌ها ناگهان در جامعه مُد می‌شود؛ مثلاً می‌گویند مگر می‌شود کسی ادعای ایمان کند؟! شما بگویید مگر می‌شود کسی ادعای ایمان نکند؟ اگر انسان‌ها نتوانند بگویند من مومن هستم، اوضاع خراب می‌شود. نمی‌تواند سوار کشتی نوح شود و هر چقدر به او می‌گویند که داخل کشتی بیا، می‌گوید من نمی‌توانم سوار شوم، من نمی‌توانم ادعای ایمان کنم!

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

اگر کسی خواست ایمانش تثبیت شود، در هیچ حالتی نگران رزق مادی‌اش نشود. رزق منظور طعام یا غذا است و مسائل شهوانی و غریزی و هر آنچه که به انسان می‌رسد. خیلی‌ها بخاطر نگرانی رزق، ایمان خودشان را از دست دادند. اگر کسی بتواند نگران رزق مادی نشود، به بخش‌هایی از درجات ایمان می‌رسد و می‌تواند ایمان خود را محکم کند. اگر کسی نگران رزق مادی خود و خانواده‌اش بود، یک جای کارش می‌لنگد! حواستان باشد چون یا دچار ربا می‌شود یا دچار گناهان شهوت‌آلود. اگر زن یا مردی به خاطر مسائلی نتوانستند ازدواج کنند، تقوا پیشه کنند و نگران تامین غرایزشان نشوند. نگران تعطیل شدن غرایزشان و ازدواج نکردن‌شان نشوند. در عوض برای رزق

<sup>۱۳</sup> از دعای ندبه

معنوی دست و پا بزنند و خود را حریص نشان دهند؛ یعنی میل‌شان را برای رزق مادی کور کنند و میل‌شان را به سمت رزق معنوی سوق دهند. به سمت علم بروند. این‌گونه بدون شک، به بخش عمده‌ای از ایمان می‌رسند. این حرف ما نیست، حرف روایات است. یک فرهنگ غلطی که جا افتاده است این است که انسان‌ها فکر می‌کنند باید به تمام خواسته‌هایشان برسند. این حرف غلط است، اصلاً چنین چیزی نمی‌شود.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹)

یکی از بحث‌هایی که می‌گویند این است که ما انقلاب کردیم و باید هم دنیا و هم آخرت‌مان آباد شود. باید بدانیم که خداوند غیر از آبادی آخرت، هیچ آبادی دیگری را تضمین نکرده است؛ یعنی هر کدام از انبیاء الهی (علیهم السلام) که آمده‌اند، زندگی مادی مردم به هم ریخته است! این حرف که وعده بدهیم هم دنیا و هم آخرت‌مان باید آباد شود، هیچ مبنای قرآنی ندارد. مبنای این حرف چه فلسفه‌ای بوده است، من نمی‌دانم! اگر کسی گفت چنین چیزی در آیات قرآن یا نهج البلاغه داریم، به ما نشان دهد. در سوره اعراف آمده که حیات دنیا خالص برای مومن است اما معنای آن چیز دیگری است. هر جایی که ادعای ایمان کردی، باید پای ایمانت بایستی حتی اگر تمام دنیا را از تو بگیرند. معنا ندارد که مومن باشی و دنیا را هم داشته باشی. یعنی بهای خداوند آن قدر نیست که انسان جان و مالش را فدا کند؟! اصلاً ثمن ایمان، جان و مال خود و خانواده است. این‌ها تعارفاتی هست که نتیجه‌اش حقوق‌ها و خانه‌های آن‌چنانی و مدیریت این‌چنانی شده است که هر جای آن را دست می‌گذاری، عفونت و چرک دنیا طلبی از آن خارج می‌شود. آن قدر که در مصاحبات خود به راحتی از حقوق و اموال خود صحبت می‌کنند، که یک دفعه می‌بینیم که تمام مدیران کلاس بالا شده‌اند!

این‌ها طرز فکری بوده است که جامعه را به سمت انحراف کشیده است. یک روز هم همین مردم تمام انحرافات را برمی‌دارند. نا امید نیستیم اما وضعیت بدی است، بیشتر القائات منفی است. ما هر جایی که می‌رویم این حرف‌ها را می‌زنیم با کلی انتقاد رو به رو می‌شویم. اما ما هر چه در قرآن می‌بینیم، انبیاء (علیهم السلام) با بلاغ مبین آمده‌اند. بعد هم با مستکبران مشکل پیدا می‌کرده‌اند و مستکبران نیز قدرت بیشتری داشته‌اند. مومنان هم پشت رسولان بوده‌اند و نباید عرصه را خالی می‌کرده‌اند. آیه‌اش نیز همین می‌شود که: «وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ...»<sup>۱۴</sup>

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹)

<sup>۱۴</sup> سوره عنکبوت، آیه ۱۸

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ جزء محکّمات قرآن است. این آیه می گوید که حال بد و ناخوشی برای کفار است. کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند در ناخوشی هستند، فرقی هم ندارد که ثروتمند باشند یا فقیر. این آیه قید ندارد و نگفته است که در آخرت عذاب الیم برای کفار است در صورتی که برخی از آیات قید «فی الاخره» دارند. کفار همین الان در ناخوشی هستند. آیات با این مضمون زیاد است. آیات اولیه سوره نمل نیز منشأ خوشی را بیان می کند. که در آن جا مشخص است که عذاب برای دنیا است. چون آیه ۵ سوره نمل می گوید: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ» حضرت علامه در تفسیر المیزان ذیل این آیه کاملاً شرح می دهند که این آیه، «سوءُ الْعَذَابِ» را برای دنیا و خسران را برای آخرت ذکر می کند و بین این دو تمایز قائل می شوند. پس عذاب الیم برای همین الان است که فرد از رحمت خدا مایوس شده است.

طبق این آیه اگر شما کسی که کافر به آیات است را دیدید که می خندد، باورتان می شود که لذت می برد و خوش است؟! اصلاً خوشی برای چنین فردی معنا دارد؟! خداوند می گوید چنین فردی در خوشی نیست و دروغ می گوید. هر کسی به هر نسبتی که کفر دارد، یأس دارد. یعنی شما فکر می کنید چنین فردی واقعا خوش است و لذت می برد؟! متأسفانه امروزه با القائات منفی و تبلیغات، امکانات مادی داشتن را نشانه خوشی می دانند در صورتی که خداوند ایمان را مایه خوشی و کفر را عامل ناخوشی معرفی می کند. انسان اگر این را فهمید، دیگر فریب ظاهر کسی را نمی خورد. اگر کشورهای اروپایی رفت و دید که آن ها ظاهراً وضعیت اقتصادی خوبی دارند، دیگر نمی گوید ما که زندگی نمی کنیم و اروپایی ها زندگی می کنند! چون زندگی و عدم زندگی وابسته به تمتعات مادی نیست. منبع خوشی از ایمان و منبع ناخوشی از کفر است. اصلاً نمی شود کسی کافر باشد و حالش خوب باشد. اصلاً، اساساً حال خوش و حال بد برای دنیا نیست..

وقتی می‌گوییم آیه، بعضی‌ها فکر می‌کنند باید برویم گل بو کنیم و ... در صورتی که آیه جایی است که می‌توان به آن پناه برد و جلوه خدا و حکم خداوند را دید؛ مثلاً رساله توضیح المسائل آیه است. نظام مرجعیت آیه است و به همین خاطر به مراجع آیت الله می‌گوییم. مثلاً کسی که نظام مرجعیت را ندید یا موضوع ولایت فقیه یا امامت را ندید. مصادیق آن زیاد است، یا کسی که در زندگی‌اش مرگ نباشد و نسبت به مرگ غفلت داشته باشد، چنین افرادی حتماً از رحمت خداوند مایوس هستند و بلافاصله در سختی و درد قرار می‌گیرند.

**آقای عباسی:** قرآن به ما وعده آبادی دنیا را به یک شرط به ما می‌دهد و آن شرط ایمان جمعی است. در سوره مائده داریم که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ...»<sup>۱۵</sup> اهلی باید ایمان بیاورند و نه تعداد کم. اگر مومنان در دنیا سختی می‌کشند به خاطر این است که تعدادشان کم است و به همین خاطر مظلوم واقع می‌شوند اما این دلیل نمی‌شود که انسان از این اقلیت جدا شود و به اکثریت بپیوندد. چون اهل کفر با اینکه تعدادشان زیاد است اما رنگ آرامش را نمی‌بینند. خداوند به طور صریح امن و آرامش را در دنیا و آخرت از اهل کفر نفی کرده است.

**استاد اخوت:** من آیه را به دو شکل می‌خوانم، شکل اول همانی بود که گفته شد و شما نیز بیان کردید. یک شکل دیگر هم آیه را می‌خوانیم که این مدل به نظرم برای خود فرد و حالش بهتر است؛ هرگونه یأسی که من به آن مبتلا می‌شوم و هر گونه ناخوشی که جنس آن درد است، نشان دهنده نوعی کفر است که در من وجود دارد. نگاه می‌کنم که کجا یأس از رحمت دارم و کجا دلم خالی شده است، همان جا کفر دارم. اگر کسی به آیه ۲۳ عمل کند یعنی جلوی یأس از رحمت و دردهایش را بگیرد به طور طبیعی ایمان در او رسوخ می‌کند؛ مثلاً اگر کسی به من گفت اتفاق‌های بدی در جامعه می‌افتد و وضع مملکت خیلی خراب است، اگر دلم خالی نشد و دچار یأس نشدم و در عوض به خودم گفتم وظیفه‌ام سنگین‌تر شد، باید خوابم را کمتر و تلاش و مطالعه‌ام را بیشتر کنم، این ایمان من را راسخ‌تر می‌کند؛ یعنی نشانه عدم یأس از رحمت، حرکت و مجاهده بیشتر است.

وقتی هجمه‌های بیرونی که یأس آفرین است، کسی را بیشتر به جهاد و کار سوق دهد، ایمان او فعال‌تر می‌شود. آیه ۲۳ خیلی عجیب است. فکرش را می‌کردید که یک آیه عذاب اینقدر جالب باشد؟! این آیه با گزاره عقلی‌ای که به انسان می‌دهد، انسان را مجاهدتر می‌کند.

<sup>۱۵</sup> سوره اعراف، آیه ۹۶

سوال: نوع کفرش نیز مشخص می شود؟

- بله، کفر به آیات. باید بگردد ببیند کجا آیه را ندیده و دچار یأس از رحمت شده است.

انسان موجود عجیبی است چون مراتب دارد، می تواند خودش بر خودش شاهد باشد و از خودش مراقبت کند و وقتی دچار یأس شد، درون خودش را کاوش کند و منشأ یأس که همان کفر است را برطرف نماید. همین الان بگردید و ببینید که در مورد چه چیزی مأیوس هستید، همان را بردارید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

ایمان مومن، به خدا متصل است و قدرت ایمانش به خدا متصل است، پس اگر مومنی ادعا کرد که من نظام شاهنشاهی را ساقط می کنم به اعتبار ایمانش گفته است و درست هم گفته است. چنین اتفاقی هم می افتد اما اگر کسی نتوانست چنین ادعایی کند؛ ایمانش کامل نیست.

هر کدام از شما اگر نتوانید بگویید ما آمریکا را زیر پای خودمان له می کنیم یا باور به آن را نداشته باشید، ایمانتان کامل نیست چون تنها نیستید و از طرف خودتان نمی گوید، ایمان متصل به غیب است و اعتبارش را از خداوند می - گیرد. مومن از خودش حرف نمی زند. اینها حرف هایی است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به ما یاد می دهد. فقط کافی است اگر انسان ادعایی کرد، پای ایمان خود بایستد و وظیفه اش را انجام بدهد؛ اگر باید مطالعه کند، مطالعه کند، اگر قرار است جنگ برود، برود. یعنی به نسبت ادعایش بضاعتش را وسط بیاورد و تعلل نکند. حتی اگر بضاعتش کم است، همان را وسط بیاورد.

انسان بین ایمان و عمل، رفت و برگشت می کند. خیلی اینطور حرف زدن برایم سخت است اما آیا اصلاً کسی مجوز دارد این حرف ها را نزنند؟! خداوند این طور صحبت می کند و حد نصاب مومن خداوند خیلی بالاست. ایمان معمولی اش حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. یا انسان نباید قرآن بخواند یا باید این طور بخواند. نمی شود سطح ایمان را پایین آورد. یا باید ایمانت به ملکوت بچسبد یا اینکه جهنمی هستی. حالا اینکه بعداً خداوند چگونه حساب می کند و خیلی ها را بهشت می برد با ما نیست.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمُ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

اگر شب قدر بر کسی بگذرد و میل به حکومت دینی و میل به از بین بردن طاغوت و اضمحلال کفر در همه ابعادش در او شکل نگیرد، شب قدر را درک نکرده است.

این را به قرینه سوره‌ی دخان می‌گوییم که انسان‌ها در شب قدر با ولی خودشان برای از بین بردن طاغوت به صورت گسترده تعهد می‌بندند. این، شب قدر قرآن است. بقیه حرف‌ها که در مورد شب قدر گفته می‌شود، نمی‌دانیم از کجا می‌آیند!

فَأَمِّنْ لَهُ لَوْ طُ وَّقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

وَلَوْ طًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

أَنْتُمْ لَأْتُونَ الرَّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

می‌فرماید این گناهی است که از ذهن شما دور است و کسانی که به این گناه دچار هستند نیز در نظر شما بسیار منفور هستند. جوابی که این‌ها می‌دهند هم از ادب به دور است. دور از انسانیت و دور از همه چیز است، یعنی با هیچ منطقی جور در نمی‌آید! اینکه این افراد صدق و صادق را می‌شناسند نیز جالب است.

شما این آیه را چطور می‌خوانید؟ وقتی شما آیات را می‌خوانید اولین کاری که می‌کنید این است که پیش خودتان می‌گویید: نکند من در رده این افراد قرار بگیرم! پس اولین کار دعاست. یک نوع خوانش دعا ایجاد می‌کند. خوانش دیگر این است که انسان می‌تواند آنقدر دچار کفر شود که نظام ادراکی اش ۱۸۰ درجه بچرخد! پس تعجب نکنید اگر کسی را دیدید که این‌طور پیچیده است. به همان صورتی که حضرت لوط (علیه السلام) محکم ایستاد، باید ایستادگی کنید. اگر کسی آیه ۲۹ را خواند و امر به معروف و نهی از منکر در او احیا شد، آیه را خوانده است.



من باید بخواهم مانند حضرت لوط (علیه السلام) زمین را از لوٹ بدی‌ها پاک کنم. پس اول دعا می‌کنم که در رده این افراد قرار نگیرم و بعد دعا می‌کنم که مانند حضرت لوط (علیه السلام) تعادل را از دست ندهم و در برابرشان بایستم. دوستانی که برای عفاف کار می‌کنند به این آیه عمل می‌کنند، پس کارتان را سرعت ببخشید.

نمی‌شود کسی شب قدر را درک کند و یک عمر جوان‌تر و فعال‌تر نشود. چون این خاصیت شب قدر است که کار هزار ماه را می‌کند، انسان باید در هر سنی که هست یک عمر با انگیزه‌تر و فعال‌تر شود! ما باید برای جمع شدن بساط مُنکر، یا علی بگوییم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

از این آیه و طلب نصرت حضرت لوط (علیه السلام) معلوم است که او را تهدید مالی و جانی کرده‌اند که البته اتفاقات خوبی نیز افتاد.

معلوم است که اگر کسی بخواهد بساط مُنکر را جمع کند، مورد اذیت قرار می‌گیرد. بعضی‌ها می‌گویند امر به معروف و نهی از منکر تا زمانی که ضرر نداشته باشد، واجب است. این بستگی به موضوع امر و نهی دارد. اگر امر حکومتی و حاکمیتی باشد مثل امام حسین (علیه السلام) باید مال و جانش را هم بدهد که تشخیص این با ولی است. مسائلی که در رساله آمده مربوط به مسائل مدارای بین مردم است.

**سوال:** در آیه ۲۶ حضرت لوط (علیه السلام) می‌گوید «انی مهاجر الی ربی»؛ یعنی اینکه فردی تنها ایمان بیاورد، کافی نیست و باید «مهاجر الی رب» بشود؟

- این تعبیر مختلفی دارد، همین هجرت در راه خدا ارزشمند است. در یک محلی که عبادت طاغوت می‌شود و انسان نمی‌تواند شرایط را تغییر بدهد، وظیفه دارد هجرت کند. دوم اینکه هر انسانی در هر حالتی از دنیا و دنیا طلبی می‌تواند به سمت خدا هجرت کند. یک «مهاجر الی ربی» این مدلی نیز داریم. اینکه انسان از برائت‌هایی که در خودش ایجاد می‌شود به سمت خداوند هجرت کند و برای خودش قصد کند که دنیا طلبی‌ای که اطرافش وجود دارد، او را آلوده نکند. به این می‌گویند «مهاجر الی الله». در واقع ضد القاست. انسان در جامعه که قرار بگیرد از القائات مختلف پر می‌شود! القائاتی مانند نمی‌شود و نمی‌توانیم! مگر دست من و تو است! و خیلی از این مدل حرف‌ها، که در نتیجه این القائات انسان احساس ضعف و کوچکی می‌کند. اما اگر انسان وارد ساختار حضرت

ابراهیم (علیه السلام) یا حضرت لوط (علیه السلام) بشود، قوی می‌شود. خودش را باید از یک ساختار به ساختار دیگری منتقل کند. در ساختار ابراهیمی انسان شجاع می‌شود، نه اینکه آدم بی‌تدبیری شود بلکه آدم باتدبیری می‌شود چون بعضی‌ها شجاعت را معادل بی‌تدبیری می‌دانند در صورتی که این طور نیست.

**سوال:** «مهاجر الی الله» را بیشتر توضیح می‌دهید؟

- اگر بخواهم توضیح بدهم، باید روضه باز بخوانم! نگاهی به اطرافتان کنید. ببینید با انقلاب سال ۵۷ چقدر فاصله گرفته‌ایم. چرا روحیه‌ها انقلابی نیست؟ اگر کسی هم انقلابی باشد به او خرده می‌گیرند. علت این است که یک‌دفعه یک جوی راه می‌افتد و ایراد این و آن گرفته می‌شود و یک حالتی بوجود می‌آید که انسان حالش از حکومت دینی ناخوش می‌شود. حکومت دینی مربوط به کسی نیست، مربوط به خداوند است و از طرف خدا به انسان امر شده است لذا اگر هم این حکومت دینی نیست که هست و حداقل اساس آن دینی است، چرا نباید انگیزه‌ها، انگیزه‌های سال ۵۷ باشد؟! و اگر انگیزی کسی انگیزه انقلابی باشد هم به او خرده بگیریم؟ اگر کسی زندگی ساده‌ای داشت بگوییم مثل انقلابی‌های ۵۷ زندگی می‌کند. ما اگر سبک زندگی مان را به سمت زندگی شهدا سوق بدهیم، «مهاجر الی الله» می‌شویم.

**سوال:** چرا مهاجر؟

- چون از یک جوّ القایی سنگین هجرت می‌کند. چون دارد انگشت نما می‌شود. هجرت مدیریت فرد برای تغییر فضا است. مهاجر می‌رود که با قدرت تغییر برگردد. مصداق عملی آن می‌شود حضرت موسی (علیه السلام) که وقتی که شروع به مخالفت با فرعون کرد و به مدین رفت و بعد از مدتی که زندگی تشکیل داد، برگشت.

هجرت یک رفت و یک برگشت دارد. انسان می‌رود که قوی برگردد. ممکن است هجرتش علمی باشد. می‌رود که علمی را به دست آورد. مثل این که دوستان می‌گویند سند ۲۰۳۰ در جامعه رواج پیدا کرده و شما نمی‌توانید با دست خالی با آن بجنگید. پس رفتند علمی را به دست آوردند و با قدرت آمدند.

خاصیت هجرت حرکت از جایی برای رسیدن به قدرت و برگشتن به آن مبدا برای تحول است. این را «هجرت» می‌گویند. هجرت یکی از شیک‌ترین واژه‌های قرآن است! به خاطر اینکه خیلی در آن استراتژی و مدیریت وجود دارد.

**سوال:** چنین فردی مجاهد است؟

- بله، مجاهدی است که دارای مدیریت استراتژی است، یک سطح بالاتر از مجاهد است.

**سوال:** آیه ۲۵ می گوید برای اینکه در دنیا بینشان مودّتی باشد، بت پرستی می کنند. این را در جامعه چطور تبیین می کنیم؟

- نظامات شرک باید حتما تالیف و الفتی بین خودشان ایجاد کنند. از یک طرف ترس و استرس می دهند و از طرف دیگر دلگرمی می دهند و بین این دو، افراد را مقهور خودشان می کنند. ساختار شرک خودش را شبیه به ساختار توحید می کند. اگر این کار را نکنند، در همین حد هم بقایی برایشان نیست.

مودّت جنبه جذابیت دارد. بت اوّثان است، مثل چرک است. «وثن» یعنی هر چیزی که به عنوانی در برابر خدا عَلم می شود.

مثلا وثن پول، بانک! ان شاء الله که این بانک‌هایی که هست همه اسلامی باشد. نظام بانک‌داری غربی وثن است و مودّت ایجاد می کند. الان علت پذیرش برجام یک وثن است. چون قدرت تحول در نظام پول را ندارند، مقهور نظام پول در عالم می شوند.

سوره عنکبوت مربوط به مومنین است و مربوط به کفار نیست. به کسی بر نخورد! انسان باید عیب‌هایش را برطرف کند. سوره فضایش مربوط به مومنین است، یعنی انسان جوّ زده می شود و تشخیص نمی دهد که این وثن او شد و فریب آن را می خورد. من این آیات را خیلی سریع می گویم، به این خاطر که یا نباید مصادیق را گفت و رد شد اما اگر مصادیق هم نگوئیم، کسی نمی فهمد. پس مجبوریم مصادیق بگوئیم. مصادیق می شود پول، بانک، نظام سرمایه داری، علوم غربی که در دانشگاه‌ها تدریس می شود. این‌ها وثن است. این‌ها «من دون الله» است. اگر کسی می گوید این‌ها خدا است، باید ثابت کند. اگر می تواند ثابت کند، ثابت کند!

افرادی که این وثن‌ها را جعل کرده‌اند اعتقاد دارند که نظامات بشری ربطی به خدا ندارد و در کتاب‌هایشان هم بی-شرمانه این را مطرح می کنند و می گویند خدا دنیا را خلق کرده است و بقیه امور را نیز به صاحبان خرد واگذار کرده است! اصلا قرآن هم این جا هیچ کاره است. البته خودمان هم داریم این حرف‌ها را می‌زنیم! فکر نکنید فقط غربی‌ها این حرف‌ها را می‌زنند.

چند وقت پیش مصاحبه‌ای از یکی از طلاب جامعه المصطفی می‌خواندم؛ این طلبه می‌گفت باورم نمی‌شود که قرآن بتواند تحولی در علوم به وجود بیاورد. این یعنی اعتقاد ندارند که نظام عالم به وحی متصل است. اعتقاد ندارند که می‌توانند به وسیله قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) نظام اقتصادی درست کنند پس مجبور می‌شوند برای این‌ها علم‌هایی درست کنند. وثن درست کنند. اگر غیر از وثن است، بگویید پس چیست؟ من بیشتر از اینکه به موضوعات و مسائل انتقاد داشته باشم، به رویکردها انتقاد دارم. ما قرآن داریم، روایات زیادی از اهل بیت (علیهم السلام) داریم، این همه عالم در اطرافمان هست اما تقریباً در ۹۹ درصد زندگی مان شبیه به غرب زندگی می‌کنیم.

من نمی‌دانم اگر ماه مبارک رمضان و شب قدر را نداشتیم، چه می‌شد؟! یعنی فقط جنبه‌هایی از اسلام مانده است که گذاشته‌اند یک جوری اسلام بنیادش حفظ شود تا بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیایند. یعنی این مقدارش حفظ شده است، که البته الحمدلله همین مقدار نیز خوب است.

اما چرا نباید باور داشته باشیم که می‌توانیم اوئان را نابود کنیم؟ چرا باید احساس مقهوریت بی‌پشت و پناهی بکنیم؟ چرا کسی به خودش اجازه ندهد که بگوید من می‌توانم نظام اقتصادی را متحول کنم؟ این رویکردها خلاف مسیر قرآن است. قرآن می‌گوید تو رسالت داری، حالا یا می‌توانی یا نمی‌توانی. پس فکر کن می‌توانی و شروع به حرکت کن.

**سوال:** برجام یک مرآده جهانی بوده است که بتوانیم کالای خود را صادر کنیم. آیا این وثن است؟

- بله وثن است، به خاطر اینکه ذهن مان روی یک سری مولفه‌هایی که تعریف شده در اقتصاد جهانی است، بسته شده است و غیر آن اصلاً نمی‌توانیم فکر کنیم. البته ممکن است کسی بگوید اقتصاد غیر جهانی چه اقتصادی است؟ اقتصاد غیر جهانی اقتصاد بومی است، اقتصاد درونی است، خیلی اقتصاد آن فرق می‌کند. اگر کسی بگوید این نوع اقتصاد تبیین نشده است، دروغ می‌گوید! ما در مقام عمل مشکل داریم در مقام تئوری و نظر مشکلی نداریم. اگر تصمیم داشته باشند در مقام عمل درست کنند، می‌توانند درست کنند و نقص تئوریک‌ای اگر هم باشد، کم است.

غرض من از گفتن این حرف‌ها این است که در این جمع ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر حرف‌های ما را می‌شنوند. اغلب افراد هم یا کارشناسی ارشد یا دکترا در رشته‌های مختلف هستند. اگر هر کدام از دوستانی که حرف‌های ما را فهمیدند، در رشته خودشان تبدیل به بمب بشوند، معلوم است که منفجر می‌کنند! تا دو سال دیگر، ده سال دیگر، رشته‌شان را متحول می‌کنند. تردیدی در آن نیست.

نظام کفر پوشالی است. یأس از رحمت دارند و در عذاب الیم هستند. وقتی کسی یاس از رحمت داشته باشد، کافی است به او تلنگری بزنی تا بیدار شود.

**سوال:** کسی که یاس از رحمت دارد، می‌تواند جهانی را بسازد؟

- بله، اگر او ثبات ایجاد مودت کند، می‌تواند. می‌آید با شیطان، با ابلیس، با مدد عوالم غیبی، بت‌هایی را به عنوان وثن و محور تعاملات و پیوندها قرار می‌دهد اما همه این‌ها به یک تبر بند است.

**سوال:** امکان دارد که شما قدرتی نداشته باشید و بخواهید نظامی را شکل دهید؟

- قدرت نظام کفر، پوشالی است. من وقتی در متن نظام کفر نگاه کنم می‌بینم او قدرت دارد اما وقتی از متن او خارج بشوم و بیایم در قرآن نگاه کنم، او قدرت ندارد.

**سوال:** بالاخره چیزهایی در زمین تعیین می‌شود، این طور نیست؟

- ببینید ما یا باید بپذیریم که به سمت قرآن می‌رویم یا نباید بپذیریم که به سمت قرآن می‌رویم. اصلاً ایرادی که من به دوستان وارد می‌کنم همین است که چرا در متنی که او تعریف می‌کند، نگاه می‌کنیم؟ وقتی که در متنی که او تعریف کرده است نگاه می‌کنیم، حتماً برای نگاه کردن شما برنامه ریخته است.

**سوال:** مگر می‌توانید نگاه نکنید؟

- بله، می‌توان در قرآن نگاه کرد و با نگاه قرآنی مسائل را دید. این اعتقاد به قرآن است که ما را نجات می‌دهد.

**سوال:** اعتقاد به قرآن آن جایی قدرتمند است که می‌فهمیم به ما قدرت می‌دهد؟

- وقتی که چشم شما، چشم قرآنی شود، در زمین نیز قدرت پیدا می‌کنید مانند امام خمینی (ره). همین الان هم یک چشم قرآن خوان داریم که رهبری است. همین یک چشم قرآن خوان برای کشور کافی است. رهبری در متن قرآن نگاه می‌کند و هر اتفاقی را که می‌بیند با متن قرآن می‌بیند. انطباق می‌دهد و می‌بیند که قرآن چگونه می‌گوید. ایراد این است که چرا مثل آن چشم، زیاد نیست؟! باید همه شبیه به او در متن قرآن بیایند.

**سوال:** عدم موفقیت در شکستن این بت‌هایی که می‌فرمایید، اسباب و وسایل است یا نبود ایمان واقعی؟

- ایمان، سبب است. امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه نیز می‌فرمایند که ایمان خودش سبب هست. خداوند ایمان را سبب اضمحلال کفر قرار می‌دهد.

**سوال:** ممکن است در مورد وثن بیشتر توضیح دهید؟

- معنای وثن را از کتاب التحقیق برایتان می‌خوانم که دقیق باشد؛ «هو الراكذ الثابت فی مكانه. و بهذا الاعتبار قد اطلقت علی الصنم الراكذ فی مكان معین يتوجه الیه». «وثن به چیز ثابتی که در مکانی قرار می‌دهند گفته می‌شود، به همین اعتبار به صنم نیز وثن می‌گویند که او را راکد در مکانی معین می‌گذارند، جایی که یک قداستی به آن می‌دهند و آن را محور تعاملات و توجهات قرار می‌دهند.»

در کل جهانی شدن امر مطلوبی در فطرت انسان است. اما وقتی که دست استکبار می‌افتد، وثن می‌شود. هر چیزی که تبدیل به یک امر جهانی می‌شود و تعریفی در ذیل استکبار پیدا می‌کند، اسمش وثن است، مثل پول که جهانی می‌شود. اقتصاد که جهانی می‌شود. تعریف در ذیل استکبار درست می‌کند و اسمش را می‌گذارد، وثن.

وثن همان ثابتِ راکد است که محور مودّت قرار می‌گیرد. جهانی بودن خوب است. جهانی که استکبار تولید می‌کند، مشکل دارد چون محورش وثن است. می‌آید ابزار قرار می‌دهد مثل پروتکل‌های بین‌المللی که محور تالیف همه هستند. این‌ها وثن هستند.

جلسات قبل از ماه مبارک، راجع به سوره‌های مبارکه عنکبوت و روم صحبت کردیم. دلیل انتخاب این سوره‌ها این بود که با رویکرد بحث شب قدر شروع به خواندن نمودیم و می‌خواستیم در رابطه با شب قدر به نکاتی دست پیدا کنیم.

دوازده شب در خدمت سوره مبارکه قدر بودیم و حالا دوباره به بحث سوره مبارکه عنکبوت و روم برمی‌گردیم.

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که در این سوره افتاده است، این است که فهرستی از باورهایی که ما باید به آن معتقد باشیم را، در این سوره مشاهده می‌کنیم. امشب بخشی از آن را می‌گوییم و از سوره عنکبوت عبور می‌کنیم. (به دلیل اینکه مباحث خیلی زیاد مطرح شد).

الم (۱)

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)

از بین سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع شده‌اند، به جز بعضی سوره‌ها، وقتی حروف مقطعه می‌آید، بلافاصله بحث کتاب و قرآن مطرح می‌شود.

یک سری از حروف مقطعه دسته‌ای هستند؛ مثل «الم»، «ها»، «المر» ها. بعضی حروف مقطعه دسته‌ای نیستند و فردند؛ مثل سوره اعراف، ص، مریم، طه، یس. هر چند که سوره‌هایی مانند اعراف، مریم، ص را به خاطر حروف مشترک-شان می‌شود در یک دسته نیز قرار داد. در واقع آن‌هایی که حالت دسته‌ای دارند، مضامین هماهنگ منظومه‌ای دارند. منظومه‌های آن‌ها پیوسته است و با خواندن کاملاً فهمیده می‌شوند. در آن‌هایی که حروف مشترک نیز دارند، این حالت وجود دارد. بعضی سوره‌ها مانند اعراف به نحوی خودش را به سوره‌های «الم» می‌چسباند و بین بسیاری از سوره‌ها ارتباط برقرار می‌کند؛ مثلاً سوره اعراف بین سور «الم» و سوره‌هایی که «صاد» دارند، مثل مریم و صاد ارتباط برقرار می‌کند. حتی توجه به ظاهر این‌ها نیز کمک‌کننده است. یکی از خصوصیات این حروف مقطعه (طبق نظر حضرت علامه) همین دسته‌بندی مفهومی است که دارند. درست است که ما نمی‌دانیم «الم» به چه معناست اما

حُسْن «الم» این است که بین سور «الم» اتحادی برقرار می‌کند. در این رابطه حضرت علامه (ره) در سوره شوری صحبت می‌کنند و ایشان اولین مفسری هستند که در این رابطه تاکید می‌کنند که این‌ها حروف دسته‌بندی هستند.

ما شش سوره داریم که با «الم» شروع می‌شوند. در روایات اسم سوره‌ها را با اوّل آن می‌گویند؛ مثلا سوره بقره سوره «الم ذَلِكْ الْكِتَابُ لَأَرْبَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» نام دارد. سوره بقره و آل عمران شبیه هم هستند. در روایت آمده این‌ها پشت در پشت هم هستند. سوره عنکبوت و روم را هم شبیه به هم داریم. تقریبا می‌توان گفت خاصیتی که در این سوره‌هاست به خاطر «الم» است و در بقیه سوره‌ها این اتفاق نمی‌افتد. بقیه سوره‌ها که با حروف مقطعه شروع می‌شوند اینطور نیست که هم دسته‌ای باشند و هم زوجی.

در بقیه سوره‌های «الم» دو تا خصوصیت وجود دارد، شش برادر هستند که با یکدیگر در ارتباطند. مجموعه‌شان با هم و دو تا دو تا با یکدیگر، ارتباط دارند. هم در قرآن و هم در روایات این دو سوره‌ها با هم می‌آیند. سوره عنکبوت و روم جدا شده از بقره و آل عمران و جزء دیگر افتاده اما با هم هستند. ما وقتی یک سوره «الم» را می‌خوانیم، باید بقیه سور «الم» را یاد کنیم؛ مثل اینکه وقتی سوره عنکبوت را می‌خوانیم، باید یادی از بقره و آل عمران و لقمان و سجده و روم نیز کنیم. نکته جالب این سوره این است که وسط بین این‌ها و واسطه بین این سوره‌هاست.

دو خاصیت در سور عنکبوت و روم وجود دارد که در بقیه سور «الم» وجود ندارد:

۱- با آیات و کتاب و قرآن شروع نشده که این خود موضوع مهم و ممتازی است. حالا تعبیرات مختلفی از آن می‌توان کرد؛ که مثلا اتفاقا با این موضوعات شروع شده اما یک مدل خوانش کتاب یا آیات است که ما نمی‌فهمیم و یا اینکه با این موضوعات شروع نشده است و در واقع استثناء است.

۲- این‌ها حادثه‌محور هستند؛ «أحسب الناس ...» یا در سوره روم «غلبت الروم». این حادثه‌محور بودن در زبان‌شناسی کلی قرآن مهم است؛ چون زبان‌شناسی کلّ قرآن حادثه‌محور نیست. اگر از اوّل قرآن بخوانید، این حادثه‌محور بودن را نمی‌بینید.

پس سلام بر سوره مبارکه عنکبوت، بلکه سلام بر سوره روم و سلام بر سور لقمان و سجده و بقره و آل عمران.

پس چه شد که سوره عنکبوت بین سور متمایز شد؟ دیگر «ذَلِكْ الْكِتَابُ» نداشت. چه کسی باید تغییر کند؟ بلافاصله این موضوع، ارجاع به باورها می‌شود، باورهایی که حادثه می‌آفرینند.



أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

یکی از نکات مهمی که در این سوره به آن اشاره می‌شود، بحث «حَسَب» یا محاسباتی است که فرد انجام می‌دهد. محاسبه، محصول علم ولو اجمالی به علاوه توجه تفصیلی است. نکته جالب حساب همین است که علمش لازم نیست یقینی باشد، اما توجهش حتما تفصیلی است. مثال آن چنین می‌شود؛ شما می‌خواهید خانه بخرید، می‌گویند باید پس انداز کنید. کجا؟ بانک مسکن. چقدر باید پول داشته باشید؟ علمش اجمالی است. چون محاسبه می‌کند که باید این‌طور شود، اما از آن طرف، توجهش تفصیلی است و هر شب به آن فکر می‌کند. این موضوع کمر فرد را می‌شکند و دغدغه ایجاد می‌کند. این خاصیت حساب است؛ از طرفی بند یک علم اجمالی است، از طرف دیگر توجهش تفصیلی است و حساب می‌کند.

نوعاً در قرآن «حَسَب»ها جاهایی آمده که درون انسان‌ها غوغایی ایجاد شده و کمر انسان خم شده است، مثل سوره بلد یا سوره همزه. در واقع آنجا حساب و کتابی در نظام فکری فرد اتفاق می‌افتد که باید فکر کند راجع به چیزی حساب کتاب کند. خود این موضوع که ما بینیم راجع به چه چیزی حساب کتاب می‌کنیم و چرتکه می‌اندازیم، یکی از موضوعات مهم در قرآن و همین‌طور در زندگی خودمان است. ما انواع حساب پیدا می‌کنیم. «حساب یسیر» یا «بغیر حساب».

**سوال:** معنای «حساب» وقتی برای خدا استفاده می‌شود چیست؟ که مثلاً در آیه می‌فرماید «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ / ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا

حِسَابَهُمْ»<sup>۱۶</sup> برای خدا چیست؟

<sup>۱۶</sup> سوره غاشیه، آیات ۲۵-۲۶

- در واقع آن برای خدا حاصل مصدر می شود. مثل اینکه؛ «جوجه را آخر پاییز می شمارند». شمردن جوجه ها در آخر پاییز، موعده حساب بودن است.

پس گفتیم علم اجمالی دارد و توجهش تفصیلی است. بستگی به موضوع دارد یعنی موضوعی که دارد به آن فکر می کند؛ مثلاً شما فرض کنید وارد یک حرکت دینی می شوید و فقط به منافع آن فکر می کنید و به مسائل جانبی آن فکر نمی کنید؛ یعنی تحلیل همه جانبه نمی کنید، علم تان را تفصیلی نمی کنید، یقین را وارد فضای علم تان نمی کنید. علم تفصیلی این است که اگر وارد فضای دین شدید، خطرات و مشکلاتی هم دارد. پس باید میل به وطن، خانه و .. کم بشود. چون باید در این مسیر مهاجرت کند. نمی شود کسی پای دینش بایستد و مجاهدت نکند! نمی شود در آسایش و راحتی باشد! توجه اجمالی اینگونه است که ممکن است آدم دیندار هم بشود، وضع مالی اش هم خوب بشود!

آدمی را تصور کنید که جلوی سوره عنکبوت ایستاده و می گوید من که مومن شدم نمی خواهم خودم را در دردسر بیندازم.. خیلی جالب است!

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

آن علم اجمالی را که در ذهنش بافته، شروع به پاک کردن می کند و به او علم تفصیلی می دهد. علم تفصیلی عبارت است از قوانینی که خداوند در این عالم قرار داده است که شامل هست و نیست و باید و نباید است. وقتی مومن شدی بقیه علم ها (چیزهایی که خودت بافتی) را دور بریزی و این علم تفصیلی را جایگزین کنی.

«فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»؛ تعبیر کنایی است، شما در هر صورت مرگ را تجربه می کنید.

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»؛ این هم تعبیر کنایی است که جهاد برای خودت می کنی، منت نگذار!

می خواهد هم ترس از مرگ و هم منت گذاشتن برای جهاد را از خودش دور کند. همه این موارد منظومه فکری «من مومنم» را به فرد می دهد. راجع به اجل، جهاد، اجر ایمان و عمل صالح، درگیری های محیطی، فرد را از

گمان‌هایش خالی کرده و پر از علم می‌کند. پس منظومه «من مومنم» در قرآن، می‌شود این موارد سوره. دو عملیات مکش و پر کردن دارد. در سوره یک قسمت خالی می‌کند و قسمت دیگر پر می‌کند. پاک‌سازی و خالص‌سازی علاوه بر ایجاد منظومه فکری چند بار در سوره رفت و برگشتی انجام می‌شود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

دور اول خالی شد و پر شد. در دور دوم پاک‌سازی شروع شد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

ما قبلاً گفتیم آیات ۱۰ و ۱۱ به نظر توگد نفاق باشد، چون سوره مکی است. بنظر می‌رسد اولین و آخرین سوره مکی است که خداوند از نفاق صحبت می‌کند. بنابراین وقتی ریشه نفاق را از مگه نشان می‌دهد، یعنی توگد نفاق زمانی است که فرد مومن شد و حساب و کتابش را یک سره نکرد! در این صورت اگر ایمانش خالص نباشد، دچار آفت نفاق می‌شود. می‌گوییم آفت نفاق یعنی چه؟ می‌گوید یعنی «فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ». وقتی در راه خدا اذیت شد، چالش‌ها برایش مانند عذاب خداوند سنگین است. همانقدر که عذاب خداوند برایش وحشتناک است، فتنه‌ها نیز برایش ناراحت‌کننده است. اما عذاب خداوند کجا و فتنه‌های مردم کجا؟! این‌ها با هم قابل مقایسه نیستند. «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ» وقتی موقعیت پیروزی هم پیش می‌آید، می‌گویند: «إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»؛ ما با شما بودیم.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

بعد از شب قدر یک سال صبر می‌کنیم تا مطالبی را که قرار است شب قدر یادمان بیاید و در ذهنمان باشد، ثبت کنیم. یکی از اعمال شب قدر، خالی شدن از یک سری اعتقادات و پر شدن از اعتقادات دیگر است که باید فهرست اعتقاداتمان را عرضه کنیم.

این دوگانگی در سختی‌ها و پیروزی‌ها در انسان وجود دارد که وقتی پیروز است، علم را در میدان می‌چرخاند اما وقتی در کارزار است، می‌ترسد و مخفی می‌شود. نباید چنین حسی در ما رخ دهد. نباید گرانی، تورم و ... در دل ما رعب ایجاد کند. وقتی در انسان‌های مومن چنین رعبی در وجودشان بیاید، آن وقت است که شیطان و نظاماتش چراغ سبز نشان می‌دهند. همان نفاق مومنان است که این‌ها را فعال می‌کند. اگر منافق نباشند «الذین كفروا» جرئت نمی‌کنند کاری کنند. زمینه‌های نفوذ کافران در آن جامعه وجود دارد و گرنه آن‌ها نمی‌توانستند ادعا کنند که شما گناه کنید، عقوبت‌ش با من، من جواب خدا را میدهم! اگر کافر چنین چیزی بگوید شما کاری نداشته باشید، کارتان را بکنید.

داستان حضرت نوح (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) را قبلاً مفصل خواندیم. یک ویژگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) که در این سوره منحصر به فرد است و خداوند آن را تمجید کرده، برائت کفر و باطل و بت‌پرستی است. بالاخص بت‌هایی که شکل «وثن» داشتند، یعنی بت‌هایی که محور تعاملات بین‌المللی و همگرایی‌های جمعی قرار می‌گرفتند. خصوصیت ایشان این بوده است که بت شکن بودند یعنی ایشان بت‌هایی را که این‌ها روی آنها وفاق برای پروتکل‌های جهانی می‌کردند را در نظر می‌گرفتند و می‌شکستند. خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از این حیث تمجید می‌کند.

اینکه گفته شده این‌ها دروغ می‌گویند نه به این معنایی که ما برای دروغ‌گویی در نظر می‌گیریم بلکه یعنی از همه جهات دروغ می‌گویند. دروغ در قرآن یعنی از هر جهت منطبق بر حق نیست؛ مثل آن بنده خدایی که گفت حسن و حسین سه دختران معاویه‌اند! در هر جمله‌اش دروغ وجود داشت. منطبق با قاعده و حق نیست. کسی که کافر است، یعنی اعتقادی به خدا و آخرت ندارد، خودش را جای مومن می‌گذارد. این‌ها دروغ است، هر جهتی از آن را نگاه می‌کنیم، دروغ است. نکته جالب استکبار جهانی در این است که هر چه می‌گوید دروغ است.

ما این سوره‌ها را که می‌خوانیم خیلی از افراد را یاد می‌کنیم و در دلمان برای هدایت خودمان و دیگران خیلی دعا می‌کنیم. چون این آیات شرح حال امروزه ماست؛ مومنان عافیت‌طلبی که فکر می‌کنند وقتی گفتند: «خدا»، باید

زندگی‌شان در رفاه باشد و این منشأ افکاری می‌شود که در جامعه شکاف‌های طبقاتی و خیلی چیزهای دیگر را به وجود می‌آورد

**سوال:** عافیت‌طلبی منشأ بی‌دغدغه بودن است و الا مگر ممکن است کسی پولدار باشد و دغدغه داشته باشد؟!

- خیر، نمی‌شود. به هر حال ممکن است پولدار باشد اما پولش در کار و تولید و برنامه و قرض الحسنه و.. است؛ یعنی پولش هرجایی باشد در حساب بانکی نیست! در جیب مردم است. ممکن است کسی بگوید که تا پول جمع نشود که کاری نمی‌توان کرد! اما می‌شود پول جمع نشود اما کار کرد! ممکن است بگویید که ما ندیدیم، اما می‌شود، ما ندیده‌ایم.. ذهنیت‌های ما را از محاسبات اشتباهی پر کرده‌اند و خدا می‌داند چقدر ذهنیت‌های اشتباه بین مومنین رواج دارد. اگر کسی بخواهد فقط لیست این‌ها را در بیاورد، کلافه‌کننده است. در حوزه ازدواج، طلاق، زندگی روزمره، مصرف‌گرایی و انواع و اقسام سبک زندگی همه از روی گمان‌های استکبار و فخرفروشی ایجاد شده است، به حساب این که ما مومنین! یک ایمان می‌آید اول کار اما بقیه رفتارها و کارها می‌شود غیر مومنانه.

**سوال:** دلیل این که برای قوم‌های مختلف صفت‌های مختلفی آورده است، بعضی را گفته ظلم، بعضی فسق و فساد و... چیست؟

- به طور کلی ساختاری را که قرآن از انسان مطرح می‌کند، اجتماعی است چون مشکلات در قوم، خودش را طور دیگری نشان می‌دهد. می‌گوید «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»<sup>۱۷</sup> مشکلات وقتی فردی باشد، خودش را یک طور نشان می‌دهد و اگر صفت یک قوم باشد، طور دیگر. مانند یک هنجار اجتماعی است که اگر کسی خلافش را انجام دهد، قبیح است. یک موقع ظلم یک هنجار اجتماعی می‌شود. این ظلم را به قوم نوح (علیه السلام) نسبت می‌دهد، چون از بسیط‌ترین نظامات اجتماعی شروع می‌کند و این پایه همه مشکلات بعدی می‌شود؛ مثلاً قوم بعدی، همین ظلم قوم نوح (علیه السلام) را به علاوه یک چیز دیگر دارند و قوم بعدتر نیز همین‌طور. گویی بدی‌ها نیز در یک بستر تکاملی خودشان را نشان داده و تشدید می‌کنند. یک موقع ظلم در افرادی وجود دارد که غرق می‌شوند و تمام می‌شود اما یک موقع در قومی مثل لوط، همین ظلم می‌آید و تبدیل به اثم و فحشای اجتماعی می‌شود. یا نه، تغییر هویت انسانی؛ اینکه مسیر سازه‌های انسانی عوض می‌شود، کرامت زن زیر سوال می‌رود و زن و مردی عوض می‌شود. جالبی کار این است که مردم این‌ها را بخوانند و باز هم شیفته غرب شوند! اوج انحراف و انحطاط را در

<sup>۱۷</sup> سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۱۴

قوم لوط مطرح می‌کند. این در حالی است که در غرب، جنایتی مثل قوم لوط، هنجار اجتماعی و قانونی است؛ یعنی آنقدر انسان از مدار خودش خارج می‌شود که از ظلم به اسراف می‌رسد و تعادلات انسانی خود را از دست می‌دهد. آن وقت چنین فرد مسرفی برای ما روانشناسی و تغذیه و علم توحید می‌گوید! کسی که قدرت تشخیص چنین فساد بزرگی را ندارد، دایره‌دار تکنولوژی می‌شود و من هم می‌پذیرم و احساس می‌کنم چقدر با علم است! اگر برای او تشخیص چنین چیزی خیلی بعید است، از این طرف برای مومنین عجیب است که تشخیص نمی‌دهند! اما در قوم نوح (علیه السلام) این طور نشد.

**سوال:** در قوم لوط فساد و فسق و ظلم را باهم آورده است اما در مورد اقوام دیگر اینطور نیست، دلیلش چیست؟

- بله، تبدیل به یک نظام می‌شود. اقتصاد فرع بر فساد غریزی و جنسی مطرح می‌شود و فسادهای مالی خرد و کلان و سرمایه‌داری به مراتب از آن فساد جنسی بالاتر می‌روند. نظام پول فساد را گسترش می‌دهد؛ یعنی شبه نظامات آن تبدیل به نظام می‌شود و هرجایی خواست تخریب کند و تحت فشار قرار دهد، پول خرج می‌کند و با پول خدایی می‌کند!

**آقای عباسی:** بنده فکر می‌کنم فساد اقتصادی، سرمنشا فساد غریزی می‌شود. در روایات فساد اقتصادی، به خوردن مال حرام و بعد از آن موسیقی و ... نسبت داده شده و بعضی چیزها را مقدمه فساد اقتصادی می‌دانند.

- بله، اما وقتی تبدیل به نظام یا سازه می‌شود، آن چیزی که به این‌ها سامان می‌دهد، پول است. فکر می‌کند با پول هر کاری خواست می‌کند؛ ظلم را تکثیر می‌کند، بت‌ها را تقویت می‌کند و نظام جنسی را بهبود می‌بخشد.

**سوال:** مهم‌ترین استفاده شبکه‌های اجتماعی هم نظام غریزی و جنسی بوده است.

- ما شب و روز این‌ها را لعنت می‌کنیم! در همه نظامات رسوخ کردند. دعا می‌کنیم خداوند به زودی این‌ها را سرنگون کند و هرروز آتش خشم‌مان را علیه آن‌ها شعله‌ورتر کنیم که مقابله و مجاهده با این‌ها برای فرزندانمان فرهنگ عمومی شود و این ویژگی ایمان است. ما باید در گفت‌وگوهایمان این فرهنگ را تقبیح کنیم.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا وَإِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
(۴۱)

خداوند در این آیه مثل کسانی که غیر خدا را ولیّ خودشان می‌گیرند، به کسانی تشبیه کرده که مانند عنکبوت هستند؛ خانه‌ای می‌سازد که نه تنها سست است، بلکه هیچ کس به دیگری رحم نمی‌کند. به جایی اتکا می‌کند که حرمت ندارد. بیت وی پدر و مادر ندارد، یعنی علامات بیت مومنانه را ندارد. بعضی‌ها این سست بودن را به جنس خانه نسبت می‌دهند. به جایی اتکا می‌کنند که کسی به کسی رحم نمی‌کند. در چنین بیتی ناگهان پدر به پایین‌ترین جایگاه می‌رود یا مادر... ممکن است جنس خانه‌شان هم خیلی خوب باشد اما کافی است مشکلی به وجود بیاید؛ حاضرند همدیگر را بخورند! به یکدیگر رحم نمی‌کنند، ظاهرشان انسان است اما در باطن این‌طور نیستند. انسانیت ندارند و در واقع بهائمی هستند که به خاطر مصالحی کنار هم قرار گرفته‌اند و اگر آن مصالح کنار برود، زندگیشان نابود می‌شود.

**آقای عباسی:** اصلاً خداوند خانه‌هایشان را مثال خانه عنکبوت نزده بلکه کسانی که دوستی با غیر خدا می‌گیرند مانند خانه گرفتن عنکبوت هستند ازین جهت پایدار نیست. عاد و ثمود خانه‌هایشان خراب نشد اما خودشان در این خانه‌های سالم و آباد و سرپا، ازین رفتند.

**سوال:** سست بودن خانه عنکبوت را می‌فهمیم، اما عنکبوت خانه‌اش را فردی می‌سازد، آن نظام جمعی را نشان نمی‌دهد!

- حالا اگر عنکبوت دیگری بیاید، آن را می‌خورد و عنکبوت دیگری را اصلاً در بیت خود راه نمی‌دهد. در جاهای کثیف خانه می‌سازد و کاملاً فردی است و با یک باد هم خانه خراب می‌شود. خود نظام وهن، روی سلطه، طعنه، سرزنش و تحقیر ساخته می‌شود، برخلاف بیت که نظام آن تکریم است.

**سوال:** می‌شود گفت بقیه موجودات بیت خاصی می‌سازند اما عنکبوت دائم می‌سازد و خراب می‌کند، سکنی ندارد؟

- در این موضوع مقاله‌های زیادی نوشته شده و کار شده که ما خیلی ورود پیدا نمی‌کنیم. شما فقط بدانید که دوستی با غیر خدا مانند خانه عنکبوتی است که در آن عزت نیست، امنیت نیست و حرمت ندارد.

**آقای عباسی:** مجدداً به نظر بنده می‌رسد که ما ما مشبه را رها کردیم و به مشبه به پرداختیم. اینکه عده‌ای غیر خدا را به دوستی می‌گیرند، به عنکبوتی که خانه می‌گیرد، تشبیه شده است. خانه انسانی، بدون اجتماع تشکیل نمی‌شود. خانواده‌ای که بر مبنای خداوند تشکیل می‌شود استوار است مانند خانه امیرالمومنین (علیه السلام) و خانواده‌هایی که بر غیر خدا شکل گرفته باشند، می‌شود مانند خانه ملکه‌های انگلیس! در واقع خانواده‌ای وجود ندارد و هر کس بعد از ازدواج با افراد دیگری ارتباط دارد. خانه‌ای که بر مبنای خداوند است، مثل خانه اهل بیت (علیهم السلام) که از آن درخت طوبی در می‌آید و هر شاخه‌اش در خانه یکی از شیعیان سایه می‌اندازد. خانواده مومنین تا آخرت هم ادامه دارد اما خانه‌های غیر خدایی در آخرت و هم در دنیا «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»<sup>۱۸</sup> هستند؛ یعنی هیچ نسبی ندارند و نسب شان پذیرفته نیست. که البته در دنیا نیز همینگونه است. عنکبوت برای رفع نیازش خانه می‌سازد، این‌ها هم برای رفع نیازهای پلیدشان و نه اهداف خدایی، خانه می‌سازند. پس ما باید بیشتر بر روی مشبه دقت کنیم والا در مورد مشبه به حرف‌های زیادی زده اند...

**استاد:** کلاً بحث خانه عنکبوت به صورت ذوقی هم محبوب و مطلوب انسان‌ها نیست و برایشان ناخوشایند است. اگر انسان همین را هم لحاظ کند، مطالب زیادی دستگیرش می‌شود.

**آقای عباسی:** الان قوی‌ترین اجتماع کافران، صهیونیست‌ها هستند. ظاهر این‌ها از همه قوی‌تر هستند و آمریکا هم از این‌ها حرف شنوی دارد. اما سید حسن نصرالله در سخنرانی‌اش می‌گوید «إِنَّ بَيْتَ إِسْرَائِيلَ لِبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ» و بر همین پایه، استدلال می‌چیند و ادامه می‌دهد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُفُوسٍ لَّيْسَ لَهَا فِئْرَةٌ وَلَا يَحْسَبُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ ﴿٤٣﴾

اگر کسی پرسید که عالم این آیه چه کسی هست؟ کسی فکر نکند علم خاصی داشتن مد نظرش است! همین موارد درون سوره را که بداند، عالم است. همین که بداند «وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ». همین مواردی که از علم باید بداند، همان چیزی است که در سوره آمده است. چون عالم یک اطلاق حد اقلی و یک اطلاق حداکثری دارد. حداقل علمش همین چیزی می‌شود که در سوره آمده است.

<sup>۱۸</sup> سوره مومنون، آیه ۱۰۱



خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آیه ۴۳ نیز برای کسانی که تعقل کار می کنند، مورد توجه است. این موارد برای شکوفایی عقل مهم می شود.

**سوال:** این هایی که در سوره گفته شد، ویژگی های مومن است. چرا آن را ویژگی های عالم گفتید؟

- قرار شد که «حَسِبَ» کنار رود و «علم» جانشین آن شود. این ها می شود، علم آن مومن و مومن می شود، عالم.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

این آیات ۴۵ و ۴۶ آیات خاص قرآن هستند. آیه ۴۵ جزء غرر کل قرآن حساب می شود. در هر سوره ای یا هر دو سوره ای، یک آیه غرر کل داریم. وقتی نگاه می کنیم، مضامین آن بسیار راه گشاست و چتر حمایتی آن روی کل سوره ها قرار می گیرد. «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» انتظار ما از رسول و دین است که بر ما آیات وحی را تلاوت کنند. «أَتْلُ» فقط به معنای گفتن نیست؛ یعنی باید در جامعه دینی، قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) جلودار و حاکم باشند، یعنی باید امامت دست قرآن و عترت (علیهم السلام) باشد. این به خاطر این است که حال تلاوت، امامت است.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ»؛ دومین کار این است که باید اقامه نماز صورت بگیرد، چون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». اگر نماز در جامعه فراگیر شود مانند سپر دفاعی، مقابل فحشاء و منکر عمل می کند و مهم تر از آن؛ «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، قدرت ذکر بودن آن فوق العاده است یعنی جامعه را ذاکر و متصل به خدا می کند. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ». سومین امر هم خیلی مهم است که نوعاً ما از آن غفلت می کنیم؛ «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باید دقت کنیم که در مجادله با اهل کتاب بر اساس مبنا و مناظ حسنی عمل کنیم.

یک سری اهل کتاب در کل عالم هستند که به قرآن اعتقاد دارند. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ پرچم اهل کتاب که بلند می شود عده ای از مسیح و یهود، خودشان را زیر پرچم اهل کتاب قرار می دهند. پس کسی نگوید چرا پرچم اسرائیل

یا آمریکا را آتش می‌زنید! مجادله احسن را برای آمریکا یا اسرائیل نمی‌گویند. برای آن دانشمند غربی می‌گویند که کار می‌کند و مبنایی دارد و گرنه باید نسبت به ظلم جبهه بگیرد. باید پای ایمان ایستادگی کرد.

«وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّذِي»؛ باید ایمانت را اظهار کنی و موضع‌گیری سختی هم داشته باشی! نمی‌شود مسامحه کنی که چون پول یا هر چیز دیگری دست آنان است، منافقانه رفتار کنی! اما شما بر سر مسائل توحیدی با دانشمندان غربی مباحثه می‌کنید، مقاله به اشتراک می‌گذارید، به آیین آن‌ها اهانت نمی‌کنید. اما این کار برای «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» فایده‌ای ندارد، باید مقابل ایشان موضع‌گیری صریح کرد و تقابل کرد.

«كُم» در قسمت «أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» به «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» بر می‌گردد. حضرت علامه (ره) می‌فرمایند، آن دسته از اهل کتاب که با آن‌ها مجادله می‌کنید، نباید معاند باشند و نرمی و ملاطفت در سخن را حمل بر خواری و ذلت نکنند. در غیر این صورت مجادله به نحو احسن نیز سودی به حالشان نخواهد داشت. چون هر چه بیشتر نرمی به خرج دهی، فکر می‌کنند از بیچارگی یا ضعف توست یا می‌خواهی از این طریق او را به دام بیندازی و از راه حَقِّش به باطل بکشانی. در ادامه بحث حضرت علامه (ره) تا «و نحن له مسلمون»، نهایت بحث این می‌شود که جدال نکنید و این گونه بگویید. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» را در جاهای دیگر قرآن مثل سوره آل عمران یا سور دیگر ببینید.

**آقای عباسی:** در آیه ۶۴ سوره آل عمران بحث مجادله و استثنای آن آمده است. اگر سه کار انجام دهید؛ «تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم» به سمت کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است بروید؛ غیر خدا را نپرستید و همچنین غیر خدا را شریک نگیرید و اینکه همدیگر را هم به عنوان ربّ نگیرید. اما عده‌ای همین را هم نمی‌پذیرند و «ان تولوا» اگر روی برگردانند، باید شدید با ایشان برخورد کنید. مسیر ما و شما یکی نیست، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» رفتار ما باظالمان اهل کتاب مانند مشرکان می‌شود. احکام «الا الذین ظلموا» در قرآن مجزاست که احکام مفصلی دارند.

**سوال:** «وان تولوا» آخر آیه سوره آل عمران همان «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» نمی‌شود؟

- بله، می‌شود. این‌ها آیات متشابه قرآن هستند که باید به محکمت ارجاع داده شوند و می‌توانیم حالت‌های مختلفی بخوانیم.

به هر حال اگر شما کاری به اهل کتاب نداشته باشید، آن‌ها با شما کار دارند و دست از سر شما بر نمی‌دارند! پس آن‌ها را دو گروه کنید؛ آن‌هایی که از روی اعتقادشان به سمت شما می‌آیند و آن‌هایی که از روی ظلم و استکبار می‌آیند. این دو نحو موضع‌گیری می‌خواهد. آن کسی که منطبق ظلم ندارد، جدال احسن برخورد کنید. اما آن کسی که ظالمانه جلو می‌آید، دیگر جدال احسن نمی‌خواهد. نحوه برخورد با آن‌ها در سوره ممتحنه و سایر سوره مفصل آمده است که حتی مورد به مورد ظلم آن‌ها را مشخص کرده و برخورد با ایشان را نیز مشخص کرده است؛ مثلاً در سوره آل عمران یا مائده به خصوص و بخشی از سوره نساء و کلا سوره مدنی در این مورد صحبت می‌کند.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ  
(۴۷)

انسان وقتی در این آیات نگاه می‌کند، کانه دین، ساحتش فقط اجتماعی است. از آن طرف خطاب به پیامبر «اتل» و «اقم الصلاه» امر می‌کند و از طرفی «لا تجادلوا» و «قولوا» را خطاب به مومنین می‌گوید؛ یعنی بلافاصله خطاب را برمی‌گرداند.

کلا موضع‌گیری نسبت به ظلم، باید سریع و تند و جدی باشد.

ظلم حدّ اقل و حدّ اکثر جنایتی است که انسان می‌تواند در عالم انجام دهد. چه کسی که به نفس خودش ظلم می‌کند و چه کسی که با ظلم خودش تمام عالم را فاسد می‌کند، ظالم است. به هر دو لفظ، ظالم اطلاق می‌شود اما این‌ها نوعاً ظلم‌های اجتماعی است که قتل و جنایت و ارباب و ... دارد. اما در «ألا الذین ظلموا» منظورش ظلم به نفس نیست بلکه ظلم اجتماعی است؛ یعنی ظلمی است که یا باید بپذیری و اگر نپذیری خودت میدانی که با تو چه کار می‌کنند!

این خیلی بعید نیست و شما در نظام اجتماعی دیده‌اید، چنین انسان‌هایی که ظالم هستند و اگر دیدند شما به اعتقاداتی پایبند هستید، با تمام زندگی شما مقابله می‌کنند. اگر دستش برسد، خانواده‌ات را نابود می‌کند و همه کار می‌کند. قرآن دستور انهدام کلی چنین ظالمانی را صادر می‌کند که هر کجا آن‌ها را یافتید از بین ببرید و این طور نیست که بخواهی برایشان دلسوزی کنی.

ما در دینداری مان نیاز به مقداری به خشونت داریم. البته این خشونت نسبت به کفار است و نه نسبت به یکدیگر. اما نوعاً چون در برابر کفار این نیاز برآورده نمی‌شود، در بین خودمان، خود را نشان می‌دهد! مراتب ظلم از کمینه تا بیشینه در سوره انعام وجود دارد. ساختار سوره بیان حقایق در دل جامعه دینی است و جایی آن طرف‌تر نمی‌رود.

و می‌دانید اهل بیت (علیهم السلام) از طریق همین دو آیه، شیعیان‌شان را شناسایی می‌کردند. کسانی که بین جدال منطقی و جنگ در کارزار جنگ، بتوانند تمایز دهند و نه کسانی که فقط قدرت جدال و مباحثه دارند و نه فقط آن‌هایی که در کارزار هستند بلکه هر دو باید در شیعه وجود داشته باشد. سه حالت وجود دارد؛ یا می‌گویید ما چه کار به اهل کتاب داریم، هر کاری خواستند بگذارید انجام دهند. آن‌ها یک دینی دارند و ما هم یک دین داریم. اصلاً چه کار داریم آن‌ها چه کار می‌کنند؟! روز قیامت جای ما بالا هست و ما مسخره‌شان می‌کنیم! شما می‌گویید رهایشان کنید، آن‌ها رهایتان نمی‌کنند. تمام برنامه‌ریزی‌ها و سیستم آموزش و پرورش مربوط به اهل کتاب است. برای شما برنامه ریخته است. برای شما کتاب طراحی کرده است. انسانی که او می‌بیند، انسان خاصی است. گروه دیگر قدرت جدال یا بحث ندارند. ما برنامه‌ریزی برای جدال احسن با اهل کتاب در برنامه‌هایمان نیست. اصلاً برایمان تعریف نشده است! گویی اصلاً در قرآن نیامده است! بعضی‌ها فقط به این نیت زبان انگلیسی یاد گرفتند که گفتند ما قرآن بلدیم و اگر روزی به اهل کتاب رسیدیم، بتوانیم جدال کنیم و جوابشان را بدهیم!

گروه سوم اعتقاد به جدال ندارند. اعتقاد به جنگ دارند و می‌گویند ریشه آن‌ها باید کنده شود!

ما بنا شد امشب برای شب قدر، قدرت جدال با اهل کتاب را از خداوند بخواهیم. کسانی که می‌توانند بروند زبان یاد بگیرند، سایت بزنند و کارهای مجازی انجام دهند. پس فرهنگ جدال با اهل کتاب بر سر مسائل توحیدی را داشته باشیم. باید پیدا کنیم و البته گفته شده است: «قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

بحث اقامه نماز که در آن همراهی با امام هست. بحث دیگر تبعیت از تلاوت کتاب است. به علاوه برائت از «من دون الله» هست. این‌ها کادوی شب قدر ما هستند.

برای اینکه هر شب‌مان متصل به شب قدر باشد، صلواتی ختم کنید.

عَلَّتْ این که بنده این مطالب را به شب قدر ارتباط دادم این است که هر واژه‌ای در قرآن، معنای خاصّ خودش را دارد و هر واژه‌ای در قرآن عِلْمِ معنای خودش را برپا می‌کند و علمدار آن است. پس «قدر»، علمدارِ معنای «قدر» است؛ یعنی هر کس می‌خواهد ارزش هر چیز را بداند، باید خودش را برای شب قدر آماده کند مهیا شود لذا برای اینکه کسی شاکر شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه قدردان باشد. باید کسی ما را قدردان بکند تا شاکر شویم. اگر ما خودمان عرضه این کار را نداشته باشیم که نداریم، شب قدر حتماً این توان را دارد.

ان شاء الله ما هم شاکر شویم و جزء «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ»<sup>۱۹</sup> قرار بگیریم، صلواتی ختم بفرمایید.

---

<sup>۱۹</sup> سوره سبأ، آیه ۱۳

برای سلامتی خودتان و مجد و عظمت اسلام و قرآن، صلواتی ختم بفرمایید.

یکسری از آیات را مطالعه کرده‌ایم و تقریبا به آیات انتهایی رسیده‌ایم. از آیه ۴۱ به بعد را یکبار گوش می‌دهیم.

از بحث‌های مهمی که در سوره مورد توجه قرار گرفت بحث «من دون الله» بود که هم در اوایل سوره و هم در این آیات و ذیل آیات مربوط به حضرت ابراهیم (علیه السلام) و نیز بحث اوئان (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا<sup>۲۰</sup>، مطرح شد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۴۲﴾

غیر خدا برای ما به نظر خیلی دور از ذهن است و وقتی نگاه می‌کنیم می‌گوییم ما حتما غیر خدا را پرستش نمی‌کنیم! اما اگر غیر خدا پرستش نشود، حتما باید زندگی به گونه‌ای دیگر باشد. چگونه می‌شود که فرض زندگی توحیدی را داشت اما خواص زندگی توحیدی وجود نداشته باشد؟! مثلا روزگارش به هم پیچیده باشد و روزگار خوشی برایش نباشد. این یعنی باید در این مورد تامل کرد که «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» گویا خدا می‌داند آنچه را از «من دون الله» می‌خواهید چیست و خیلی وقت‌ها انسان خودش از این موضوع که «من الله» را می‌خواند، خبر ندارد و باید از آثارش متوجه آن شود.

در آیه ۴۱ می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و آیه ۴۲: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ» از این دو آیه معلوم می‌شود که اگر زندگی انسان به سمت بیت عنکبوت رفت، زندگی‌اش می‌شود «من دون الله». حالا باید دید خصوصیات بیت عنکبوت چیست. در بیت عنکبوت عواطف حاکم نیست و منافع حاکم است. اگر انسانی به سمت بیت عنکبوت برود، عاطفه‌ای نسبت به دیگری در او وجود ندارد. ایثار و امنیت در بیت عنکبوت معنا ندارد. این‌ها خصوصیات و شاخص‌های بیت عنکبوت است و نشان می‌دهد فرد «من دون الله» را می‌پرستد.

<sup>۲۰</sup>سوره عنکبوت، آیه ۱۷

وَتَلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳)

این آیه هم مشخص می‌کند که از مواردی که انسان‌ها را عاقل می‌کند علم به امثال یا ضرب المثل‌های قرآن است. اگر کسی بتواند امثال قرآن را یاد بگیرد، می‌تواند به سمت عقل حرکت کند. اما نکته‌اش این است که حتما باید نسبت به آن علم پیدا کند؛ مثلا وقتی می‌گوید بیت عنکبوت حتما باید نسبت به خصوصیات آن علم داشته باشد. فقط بحث مثل نباشد و بداند که علت این مثال زدن چیست و خاصیت بیت عنکبوت چیست و اگر لازم است برود آن را مطالعه کند و بعد آن را به صورت معیارهای عقلی در خودش ذخیره کند.

زندگی عنکبوت زندگی جمعی نیست و انفرادی است. شکلی که می‌گیرد و محل زندگی‌اش طعمه حشرات است. بی‌ش هم‌جایی است که به دام می‌اندازد و در جاهایی که طیب نیست و کثیف است می‌آید و حشراتی را که به این محل‌های کثیف می‌روند می‌بلعد و همه ویژگی‌های خبیث بودن را دارد.

علت تشکیل و نحوه تشکیل و نحوه سبک زندگی و... موارد ذکر شده در این مورد خیلی زیاد است و حتی در مورد آن کتاب نوشته شده است. خانه باید محل امن باشد و به جهات مختلف امن نیست. خانه باید در مکان تمیزی باشد اما بیت عنکبوت چنین ویژگی را ندارد و حتی در روایات است که نشانه فقر و کثیفی است و توصیه شده است که مراقب باشید خانه‌هایتان تار عنکبوت نگیرد.

ممکن است کسی بیاید بررسی کند که مثلا تار عنکبوت برای سرطان خوب است! وقتی دارد تشبیه به کار می‌رود از همه زوایا مطرح نمی‌شود بلکه بیت بودن و شیوه بی‌ش را مثل زده است. و هن بیت عنکبوت مهم می‌شود. حالت خواری آن مطرح است. سازه بیت را نمی‌گوید بلکه کارکرد آن را در نظر دارد.

شما خارج از کشور که می‌روید ممکن است غذاهای خیلی غیر معمولی را بخورند و سبک زندگی خوشایندی نیست. بحث آیه ۴۳ این است که هر چقدر به زندگی عنکبوت پی می‌برید، بیشتر می‌توانید آن را به گزاره‌های عقلی تبدیل کنید. خانه عنکبوت امن نیست. بنابراین نباید زندگی به گونه‌ای باشد که خالی از امنیت باشد. حتما باید طعمه، سرزنش، غیبت، تجسس از زندگی خارج شود تا امنیت برقرار شود. و این می‌شود «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ».

هر چقدر بندهای عاقلانه‌ای بنویسید، دیگر آن خانه عنکبوت نیست. بنظر من اگر خانواده‌ای این موضوع را جدی بگیرد و جدولی از خصوصیات بیت عنکبوت درست کند، قاعدتا باید اختلافات خانوادگی کم شود. اختلافات خانوادگی در بستر «من دون الله» شکل می‌گیرد.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِارْتَابِ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنَىٰ

وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَعَثَةٌ وَهَمَّ لَا يُشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّا فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾



كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

باید این آیات انتهایی دیده شود تا ارتباط آن با آیات قبلی مشخص شود و از طرفی زنجیره‌ای از موضوعات را مطرح می‌کند که این زنجیره نیز باید با هم دیده شود. حالا این آیات را ببینیم:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾  
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

وَكَايِنُ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

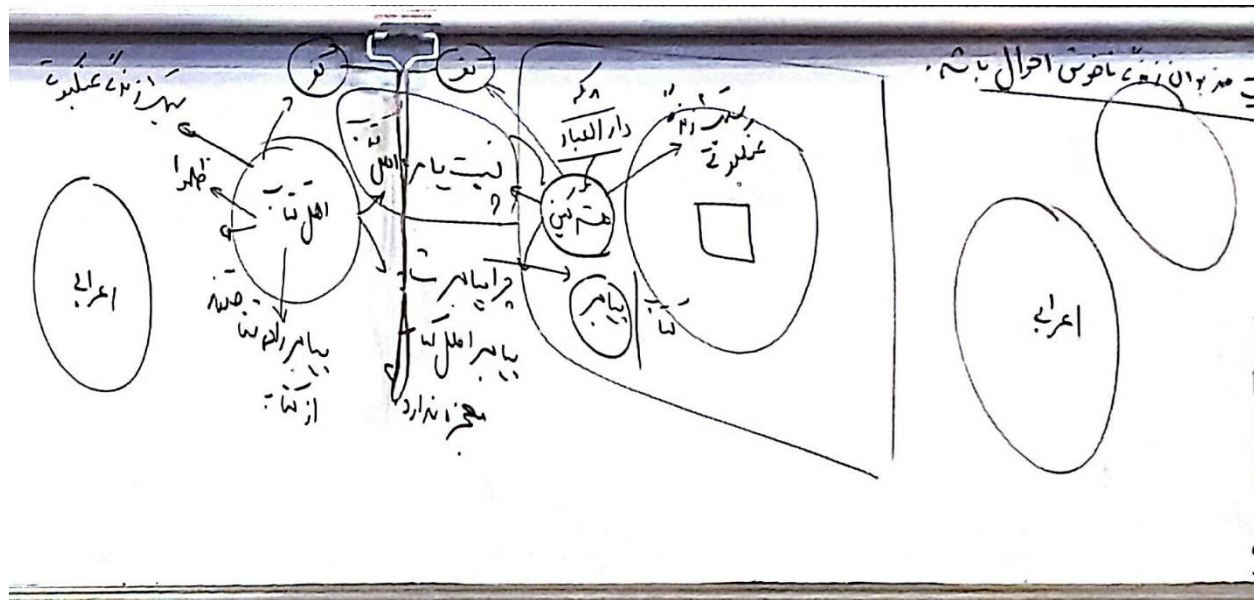
وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّىٰ يُؤْفِكُونَ ﴿٦١﴾

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

چند آیه آخر را هم بعداً می‌خوانیم. حتماً باید ابتدا ذهنیتی نسبت به این جریان پیدا کنید. اگر ذهنتان باز نشود، خیلی متوجه آیات نخواهید شد.

فرضا این شهر مکه است که در آن مشرکین قرار دارند و در شهرهای اطراف نیز اهل کتاب هستند. در خود مکه اهل کتاب نیستند. برخی از کناره‌های مکه اعراب بادیه نشین هستند. در مکه مشرکین هستند البته همه مکه مشرک نیستند و برخی هم موحداند که تعداد آن‌ها خیلی هم کم نبوده اما غلبه نداشته‌اند. از طرفی رسول در اینجا وارد می‌شود. اهل کتاب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از کتابشان می‌شناختند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی وارد می‌شود برای مشرکین دو سوال مطرح می‌شود؛ سوال اول این است که این پیامبر چه نسبتی با اهل کتاب دارد؟ شبه اولشان این است که نکند رسول از افراد نفوذی اهل کتاب است! سوال دوم هم این است که، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشابه پیامبر اهل کتاب، معجزه ندارد. البته این دو سوال برای اهل کتاب هم مطرح است اما سوال دوم بیشتر برای اهل کتاب مطرح است و سوال اول بیشتر برای مشرکین. چون در کتاب‌هایشان در مورد معجزات پیامبران قبلی خوانده‌اند و می‌خواهند ببینند این کسی که ادعای پیامبری دارد، چه معجزه‌ای با خودش آورده است. پس بعد از اینکه می‌بینند این بنده خدا معجزه ندارد، کمی سرخورده می‌شوند و مشرکین هم با دیدن کتاب سرخورده می‌شوند. اهل کتاب و مشرکین سبک زندگی عنکبوتی پیدا کرده‌اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلم) در جایی وارد شده است که زندگی‌ها عنکبوتی است و این شرایط بسیار سختی است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است و بت‌ها را شکسته و عقاید و فرم زندگی یک شهر را تغییر داده است و این در محلیه ما اصلا وجود ندارد. ما در سبک زندگی یک نفر هم نتوانسته‌ایم تغییر ایجاد کنیم اما رسول سبک زندگی یک شهر را تغییر می‌دهد. با این توضیح که در واقع پس زمینه آیات است مجدداً به سراغ آیات می‌رویم.



آیه ۴۱ سبک زندگی را عنکبوتی معرفی می‌کند. یعنی باید دید عنکبوت چگونه زندگی می‌کند و بعد شکل زندگی‌شان را اینگونه نشان دهد. این می‌شود مشکل اول که رسول وارد شهری شده است که سبک زندگی آنها آدم‌وار نیست و عنکبوتی است.

حالا باید چه کند؟ «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲۱</sup> در اینجا یکی یکی به پیامبری که می‌خواهد خانه تکانی کند، جارو می‌دهد! تا بیت عنکبوت را تمیز کند. موضوعیت داشتن خلق آسمان‌ها و زمین و به حق بودن آن اولین چیزی است که اهمیت دارد. عالم غایت دارد و اولین کاری که شیطان می‌کند این است که انسان‌ها را نسبت به غایت‌مدار بودن زندگی، مردد می‌کند. هدف عمده شیطان این است که فرد به غایت‌مند بودن زندگی، ناخوش احوال باشد.

<sup>۲۱</sup> سوره عنکبوت، آیه ۴۴

وقتی می‌گوید عنکبوت، شما آن را می‌شناسید و نگاه عرفی برای فهم آن کافی است. فعلا خیلی وارد عمق نمی‌شویم، مهم این است که باید سبک زندگی عنکبوتی را از بین ببریم. آیه ۴۴ می‌شود اولین بحث.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷)

کسانی که واقعا کتاب داشتند، این‌ها اعتماد کردند و نشانه‌ها را پذیرفتند. برخی از آنها (اهل کتاب و یا مشرکین) که کافر هستند، انکار می‌کنند. اگر کسی به صفت کفر مبتلا باشد، قطعاً جحد در آیات می‌کند.

در این آیه اهل کتاب را از «آتیناهم الکتاب» جدا کرده است یعنی برخی هستند که کتاب به آنها ایتاء شده است و برخی همراه کتاب هستند و کتاب به آنها اعطا نشده است. این تعبیر اختصاصی سوره است و می‌گوید کسی که به او کتاب ایتاء شده است مثل این است که کتاب به او اعطاء شده است. اهل کتاب دو دسته بودند؛ کسانی که اهل کتاب بودند چون کتاب داشتند و یک عده‌ای کتاب داشتند یعنی عمل به کتاب داشتند. «اتینا» در اینجا شبیه سوره یینه نیست. در آنجا هر کسی کتاب دارد، اهل کتاب می‌شود. بر سر این موضوع اختلاف است و این تعبیر کنایه‌ای است. هر کسی خداوند به او کتاب داد و محتوای کتاب را می‌دانست و اهل عمل به کتاب بود، همین که یک مرتبه رسولی آمد و گفت من پیامبرم، این‌ها اعتماد کردند چون نشانه‌هایی که داشت را با آن چیزی که در کتاب خوانده بودند، منطبق دیدند.

غیر از «ظلموا»، هر کسی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و جزء اهل کتاب محسوب می‌شد، اگر به پیامبر ایمان نیاورد، جزء «ظلموا» قرار گرفت. به دلیل اینکه در کتاب صراحت داشته است. اهل کتاب مشکلی نداشتند چون پیامبران قبلی به آمدن رسول دلالت داده بودند. اما مشکلی برای اهل کتاب وجود داشت که با القانات مشرکین تشدید شد که اگر این پیامبر است پس چرا مثل حضرت عیسی (علیه السلام) مرده زنده نمی‌کند و مثل حضرت موسی (علیه السلام) عصا ندارد؟! و اینگونه سبب بحث معجزه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شد.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)

اولین شبهه را جواب می‌دهد. جالبی قرآن این است که خبر دادن قرآن خودش حجت است. دلیل نمی‌آورد. چون وحی هستم پذیرید و دلیل دیگری نمی‌آورد.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

شُبّه بعدی؛ چرا رسول معجزه ندارد؟

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰)

در اینجا «آیات من ربه» یعنی معجزه. این نیز یک نکته مهم است.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱)

آیا برای آنها آمدن رسول با کتاب کفایت نمی‌کند؟ کتاب بالاترین معجزه برای یک نبی است. خود کتاب می‌شود معجزه و آیه.

بین این دو بحثی که انجام شد آنچه درس آموز است این است که اگر انسانی در این دارالشرك (مشركین) و دارالظلم (اهل کتاب) اهل کفر بماند یا اهل ظلم بماند، به طور حتم در مقابل آیات کتاب ایستادگی می‌کند و آن را انکار خواهد کرد. این قاعده کلی می‌شود و می‌توان در زندگی هم از آن استفاده کرد. اگر کسی اهل ظلم یعنی اهل تعدی باشد و ناسپاسی باشد یعنی قدر ناشناس باشد، امکان جریان سازی آیات و کتاب الهی در قلب او میسر نمی‌شود و نور خدا در او جاری نمی‌شود.

اگر کسی بگوید اهل کتاب بودم و اتفاقاً جزء «ظلموا» هم بوده‌ام و نذیری بیاید و این بنده خدا برای چند صباحی فکر کند و توبه کند، از ظلم، ایمان به کتاب خواهد آورد. یعنی کسی با ظلم و کفر امکان پذیرش حق را نخواهد داشت و چاره‌ای جز مقابله با حق ندارد.

الان اتفاقی می‌افتد و مواجه‌ای صورت می‌گیرد و این علامت سوال‌های زیادی را ایجاد می‌کند که آیا من اشتباه کردم و یا اینکه درستش چه بوده است؟ زمانی قلبی می‌تواند درستی یا نادرستی چیزی را بفهمد که از ظلم و کفر برائت بجوید؛ یعنی از تعدی و قدرناشناسی دست بردارد.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ  
الْخَاسِرُونَ (۵۲)

اطمینان به یک باطل و اعتماد به آن در فرد شکل می‌گیرد. چیز نادرستی را به آن اعتماد پیدا می‌کند و این چیز عجیبی نیست. مثل اینکه بگوییم به یک گزاره وهمی اعتماد پیدا کنیم؛ مثلا پدر و مادر من اینگونه فکر می‌کردند و من چنین کردم و این می‌شود باطل و استقرار حق ندارد. باطل چیز عجیبی نیست. همانی که حق نیست، می‌شود باطل. حالا فکر کنید در زندگی چقدر از مسیر ایمان به باطل آسیب می‌بینیم؟ چرا که وقتی ایمان به باطل می‌آید، جایی برای پذیرش حق باقی نمی‌ماند؟ و می‌شود «یستعجلونک بالعذاب» یعنی هر کاری می‌کند با دست خودش گورش را زودتر می‌کند. «یستعجلونک بالعذاب» یعنی برای در تنگنا قرار گرفتن خودش، طلب عجله می‌کند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلِيَأْتِيَهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ (۵۳)

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴)

عده‌ای از افرادی که نه از مشرکین هستند و نه از اهل کتاب، می‌فهمند که این پیامبر حق می‌گوید و بعد از اینکه ایمان می‌آورند مشکل بعدی که پیش می‌آید، زندگی برایشان سخت می‌شود.

يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّاءُ فَاعْبُدُونِ (۵۶)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷)

این آیه را برای فوت افراد می‌نویسیم اما منظورش این است که تو که در نهایت می‌میری پس با ایمان بمیر! این در یک تعبیر کنایی است. تو که می‌میری، چرا بدون پیامبر می‌میری؟! چرا حواست به این آیه نبود و پیامبر را رها کردی و در رزق ماندی و به دنیا چسبیدی؟!!

ظالم هر کاری بکند به سمت استعجال عذاب می‌رود. ظرف‌های کفر و ظلم باعث می‌شود هر عملی که از فرد صادر می‌شود او را به سمت درد و عذاب ببرد. اگر فرد ظالم یا کافر شد و ظرف وجودی‌اش اینگونه شد، نتیجه هر کار او می‌شود استعجال در عذاب.

هر کسی که صفتش ظلم شد، در وجودش دیگران حقی ندارند و هیچکسی برایش اهمیت ندارد و این برای او صفت شده است. صفت شدن ظلم فرد را ظالم می‌کند و اگر کسی گاهی ظلم داشته باشد به او ظالم نمی‌گویند بلکه او را «یظلم» می‌دانند. گناه می‌کند و می‌فهمد که اشتباه کرده است و توبه می‌کند و عذرخواهی می‌کند. او ظالم نیست. اما گاهی یکی سبکش می‌شود ظالم بودن. پدری در خانواده به فرزندی به طور متمایز تفاوت قائل است و این را نمی‌پذیرد که هر چه می‌کند اشتباه است. ظالم برای ظلم خودش استدلال می‌آورد. زمانی سر بچه‌ات فریاد می‌زنی و می‌فهمی که اشتباه کردی و آن را جبران می‌کنی اما زمانی این کار همیشگی تو می‌شود. چنین فردی هر کاری انجام بدهد، «یستعجلونک بالعذاب» است.

«و الذین کفروا بالباطل» یعنی دل خوش کردن به حرف آمریکا. به حرف استکبار دل خوش کردن و مذاکره کردن با آمریکا. این در هر حال منجر به استعجال در عذاب می‌شود. اگر مسلمان باشد از این آیه نمی‌تواند خارج شود و هر کاری کند خود را در دام می‌اندازد.

اگر کسی کافر شود جهنمی برای خودش ایجاد می‌کند که امکان خروج از آن برای او وجود ندارد.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴)

کافر و اتفاقات و مواجهاتش همه می‌شود جهنم.

آیه‌ای که می‌گوید پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) درس نخوانده است را نمی‌شود برای دیگران هم در نظر گرفت؟ خیر چون این آیه اثبات می‌کند که مقوله وحی شفاهی است و سابقه به این شکل کتابتی ندارد و اعجاز قرآن در شفاهی بودن آن است و مابه ازای قبلی نداشتن آن.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱)

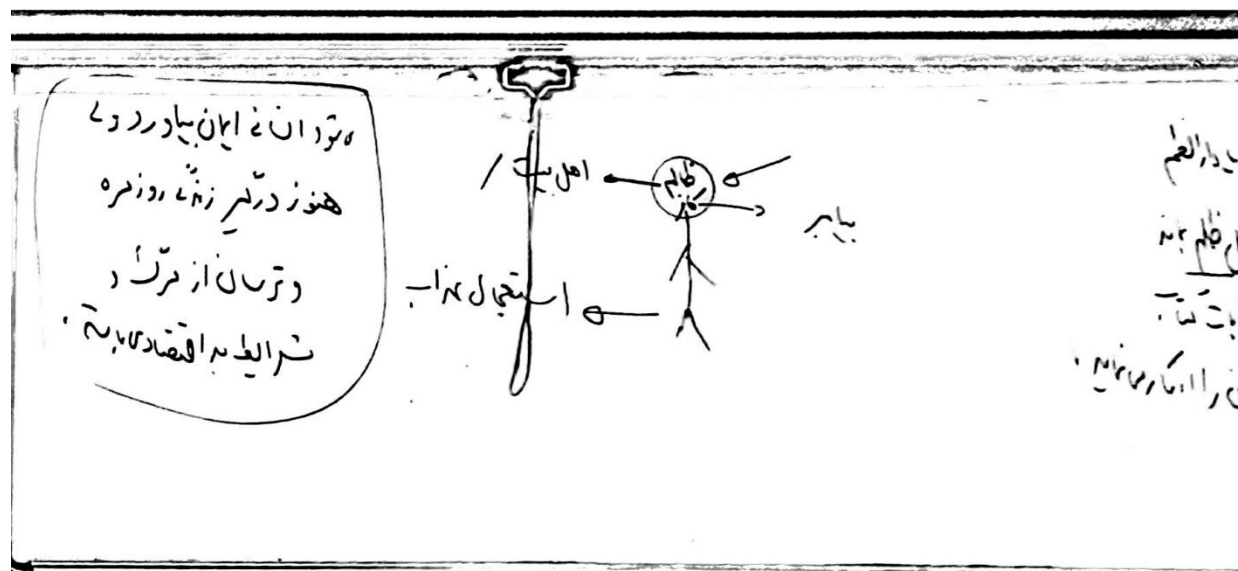
وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

این فی «صدور الذین» می‌شود صدور امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و ... این کتاب یک کتاب بیرونی نیز دارد و اثبات می‌کند که این کتاب شفاهی یک مصداق بیرونی هم دارد و این آیه اثبات ثقلین

است. کتابی که خداوند به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) نازل کرده است در صدر «الذین اوتوا العلم» است. «اوتوا العلم» بالاتر از «اولی العلم» است. علم طبعی و ذاتی است. نوعاً ظالم ظهوراتش با میراث پیامبر است و کافر در نسبت با خود پیامبر ظاهر می شود. پیامبر که می آید عده ای به او کافر می شوند و سپس به اطرافیانش ظلم می کنند. به سمت تعدی به «اوتوا العلم» می روند. این آیات خیلی پس زمینه دارد. باید آیات را با این پس زمینه ها دید.

می شود که انسانی ایمان بیاورد اما هنوز درگیر زندگی روزمره و ترسان از مرگ و شرایط بد اقتصادی باشد. این می شود از آسیب های بین مومنین.



اهل کتاب و مشرکین و خود مومنین سه گروهی هستند که رسول با آنها درگیر می شود.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷)

در حالیکه در آیات قبلی سخن از مشرکین و اهل کتاب بود در اینجا یک مرتبه مومنین را می آورد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸)

آیاتی که اینگونه است نشان می دهد که فرد شهید شده و وارد بهشت شده است.

**سوال:** چرا در این آیه «يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» می گوید فوق و تحت؟

- منظور خود محیط است. بالا و پایین یعنی همه طرف. جاهایی که چهار طرف را می گوید مربوط به شیطان است. وقتی عذاب را می گوید دو طرف کفایت می کند. عذاب مثل سیل است. از پایین هم آب بالا می زند. هم از بالا آب می آید و هم از پایین و در این صورت، اطراف معنا ندارد و محیطش اینگونه شکل می گیرد. به خاطر اینکه «یغشاهم العذاب» می شود. هر چه از زمین و آسمان برای فرد اتفاق می افتد به شکل عذاب اتفاق می افتد.

اینکه در شهر تهران مانده ایم و مثلاً می گوییم در هر شرایطی با ولایت هستیم و حتی اگر زلزله هم بیاید با ولایت هستیم اشکال ندارد اما اگر کسی به خاطر مواهب دنیایی در تهران مانده است سخت باخته و هرچه زودتر بتواند از اینجا فرار کند بهتر است! چون موهبتی ندارد. انسان در گیر خودش که می شود دچار ترس از تغییر موقعیتش می شود و این فقط مربوط به محل کارش نیست و به شغل فرد هم برمی گردد. تو که می دانی در محل کارت ظلم می شود چرا در آنجا ماندگار می شوی؟! حاضر است خیلی از شرایط استخدامی سخت را بپذیرد چون نگران است که خیلی از مواهب را از دست بدهد. ذلت زیر بار بیمه ها رفتن به دلیل همین موضوع است. یک بار وضعیت بیمه را در ایران بررسی کنید و ببینید که همه بیمه ها در ایران دارای نظام سرمایه داری بسیار وحشتناکی است. سوء استفاده های بسیار زیادی در این راستا می شود. و همه می ترسند و نمی گویند که بیمه نمی خواهیم.

«إِنَّ أَرْضِي وَأَسَعَهُ فَأَيَّ فَاعْبُدُونِ» ترس است که افراد را ظلم پذیر و باطل پذیر می کند. ساختار باطل وقتی عده ای را ببینید که از او تبعیت می کنند، خودش را گسترده می کند. کاری می کند که مردم بترسند. این یعنی قطعاً ریگی به کفش دارد. خیلی از تبلیغات تلویزیون عین شرک است. اگر این دو آیه بین مومنین نباشد، گرایش به باطل در آنها قطعی است و اغلب این گرایش ها از خانم ها ناشی می شود. ترس از مرگ و ترس از نفی بلاد، نوعاً در خانم ها بیشتر است که به دلیل نوع زندگی های غیرموحدانه، زن در پس پرده نقش اصلی را دارد و مرد را خانه نشین می کند.

علت عدم هجرت و ترس از مرگ، نوعاً زن است. نقش زن در ساکن کردن یک جامعه و به باطل کشاندن او را باید در این دو آیه جستجو کرد. بلافاصله دل را خالی می کنند که اگر چنین شود، چه می شود و ...

زن در برخی جاها بسیار شجاع می شود مثل برداشتن حجاب! و کافی است ایمان به باطل در او شکل بگیرد، او یک مرتبه شجاع می شود. این حتماً از مرگ می ترسد. کافی است احساس نا امنی کنند، همه حجاب دار می شوند و به هر



حال از مرگ می ترسد. الان اسرائیلی ها را ببینید به شدت اهل ترس هستند و خیلی از حماقت هایی که انجام می دهند به خاطر ترس از مرگ است. و لذا این ها از ضعیف ترین افراد هستند.

آنچه را می گوئیم در خانواده خودتان بررسی کنید و بدانید که خدا ارضی واسع دارد. در هر شهر و دیاری که رفتید ببینید کجا می شود بهتر خدا را عبودیت کرد. برچسب نزنید که تا آخر عمر باید در فلان جا ساکن بمانید! کسی که از مرگ نمی ترسد از قطع شدن حقوق و بیمه و... نمی ترسد و حق را می گوید. کسی که شجاع شده است، باید حتما عاقل هم باشد. این دو باید با هم باشند. مواظب باشید، فقط شجاع نباشید!

آیات آخر خیلی جالب است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾  
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

وَكَايِنٍ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

این آیات به خاطر همان تعدادی که مومن هستند، می‌آید. کافر و ظالم‌ها را گفت و این آیات تا آخر مربوط به افرادی است که مومن می‌شوند اما ایمانشان لحظه‌ای است.

آیه آخر آیه بسیار عجیبی است. در کل سوره از اول تا آخر آدمی را می‌بینید که محسن است و رفتارش از روی حسن است و حق را به زیبایی از خود بروز می‌دهد. آخر سوره می‌گوید آن مجاهدی که از اول سوره اسم‌اش را آوردم، «محسن» است. خداوند محسن‌اش، مجاهد است و فرض احسان بدون جهاد ممکن نیست. یعنی فرض احسان بدون مبارزه با باطل و کفر ممکن نیست. همه این دشمن‌ستیزی و سختی مومن در مقابل فتنه‌ها همراه با زیبایی و جلوه‌های آراسته است و اگر دشمن هم آن را ببیند، می‌ستاید.

کسی دچار ظلم می‌شود که نتواند بین حرف حق و حرف باطل تمایز قائل شود. رابطه حق بودن امام حسین (علیه السلام) را نمی‌تواند بفهمد، حرف باطل را تشخیص نمی‌دهد. هر کسی گفت همه دروغ می‌گویند و همه را کنار گذاشته‌ام، حتماً با گوش دیگرش به باطل گوش سپرده است. این دروغ‌گوست.

محل عبادتی درست می‌شود و محل تجمع مومنین را با محل تجمع غیر مومنین مساوی قرار ندهید. کشورهای دینی مثل کشورهای غیردینی قرار ندهید. کشورهای غیردینی نهایتش حیات دنیایی دارند که آن هم لهو و لعب است و توانسته حیات دنیایی‌اش را آباد کند. بهشت روی زمین، بهشت لهو و لعب است.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

باطل خیلی نقاط ضعف زندگی مومنین را به نمایش می‌کشد، در حالیکه خودش پر است از انواع ضعف‌ها. رواج مشروبات و منکرات در همه لایه‌ها خیلی سطح جرم بالایی دارد و مشکلاتی مانند اختلاس و یا سبک زندگی نامنظم با آنها قابل مقایسه نیست. همین که اثبات کنید مسائل جنسی در یک کشوری آزادی کامل دارد، خیلی فاجعه است. قبح زندگی غربی به مراتب بیشتر است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

اهل کتاب در زمان خودشان آمدند، زندگی افراد اهل مکه را دچار تخطئه کردند، در صورتی که آنجا هم برای خود دارای یک تمدن و سبک زندگی بوده است. الان وقتی در ذهن‌تان در مورد اعراب زمان پیامبر (صلی الله علیه و

آله وسلم) فکر می کنید مسائل کریه و زشت و خبیث را به ذهن می آورید. البته اشکالی ندارد، حضرت آمد و همه آنها را برطرف کرد اما اینقدرها هم نبود.

وَكَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳)

برخی از اعتقادات به عنوان اعتقادات پایه هستند؛ به فرد مومن بگویی یا غیرمومن. تقویت افراد از ناحیه این اعتقادات منجر به تقویت ایمان و باعث شکستن کفر می شود. سوال از کسی که آسمانها و زمین را خلق کرد جزء سوالات اصلی در تقویت و تحکیم ایمان است. آیات ۶۱ تا ۶۳ را اگر مرتب مرور شود، موجب تقویت ایمان می شود.

سیاست عمومی کفر از همان ابتدا این است که به دلیل داشتن نقاط ضعف زیادی که دارد برای جلوه کردن مجبور است نقاط ضعف دیگران را به رخ بکشد. به رخ کشیدن عیوب از صفات کافران است و در نظامات مختلف شروع به بد و بیراه گفتن می کند. همه قاضی ها بد هستند و رشوه بگیر، همه قضات آنها عالی هستند و...؛ اینها چیزهایی هستند که باید جلوی آنها ایستاد و گرنه کم کم می گویند غربی ها در همه اهدافشان پیروز هستند و مومنین در همه چیز شکست خورده اند!

خواندن قرآن راه درمان همه این مشکلات است. حرف خدا خیلی زیباست و این راه نجات کشور است؛ ترویج قرآن و مفاهیم قرآن در جامعه.

این حرفها مربوط به شب قدر ما است و باید در شب قدر این حرفها مرور شود.

ان شاء الله خداوند این جلسه را موجب رواج سوره عنكبوت در جامعه قرار بدهد.

برای سلامتی خودتان و جبران کم و کاستی‌ها و غفران ذنوب، صلواتی ختم کنید.

برای اینکه ان شاء الله خداوند توفیق جاری شدن انس با قرآن و تدبر در آن را به ما عطا کند، صلواتی ختم نمایید.

برای اظهار ارادت خود به سوره مبارکه عنكبوت که بحث آن به پایان رسیده است، چند آیه ابتدا و انتهای سوره را مرور می‌کنیم.

سوره مبارکه عنكبوت و سوره مبارکه روم زوج سوره هستند؛ از جهت اینکه هر دو از سوره‌های «الم» بوده و پشت سر یکدیگر اند. در سوره مبارکه عنكبوت، به بحث ایمان آوردن اشاره می‌شود و ظاهراً شروع دین‌داری است و در سوره مبارکه روم، استمرار و عمیق شدن آن دین‌داری مطرح می‌شود. به همین دلیل آیات را که نگاه می‌کنیم، می‌توانیم احاطه‌ای به این موضوع پیدا کنیم.

برای رفتن به پیشواز این دو سوره مبارکه، صلواتی ختم بفرمایید.

سوره مبارکه عنكبوت:

الم ﴿۱﴾

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۴﴾

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۵﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۷﴾

وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

قابل توجه دوستان علاقه‌مند به پژوهش، این آیات و به طور کلی آیاتی در قرآن که در مورد خداوند و اقرار گرفتن به خدایی خداوند است و در سوره‌های مختلف پراکنده‌اند، بسیار عجیب هستند و کارکردهای ویژه‌ای در زندگی به خصوص در باورمندی انسان دارند. در اینجا به نکته کوچکی اشاره می‌کنم شاید افرادی این بحث را برای پژوهش انتخاب کنند.

برخی سوالات هستند که اگر از افراد مختلف پرسیده شود، هر کس به شکل متفاوتی جواب می‌دهد؛ مثل شرایط زندگی، تحلیل‌های مختلف زندگی، حکومت دینی، انبیاء و دین اما بعضی سوالات هستند که اگر از هر کسی پرسیم، حتی اگر بت پرست هم باشد، امکان ندارد بیش از یک جواب بدهد! مثل آیه ۶۱ و ۶۳. از هر کسی، در هر سطحی (انسان دارای مشاعر) این سوال را پرسیم، حتما جواب می‌دهد، «خدا».

اگر شما پرسش‌نامه‌ای آماده کنید و با دوربین در سطح دنیا بچرخید و از مردم این سوال را پرسید که «چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟» جواب‌های متفاوتی دریافت می‌کنید. ممکن است کسی بگوید خود به خود به وجود آمده‌اند. دیگری بگوید ماورایی است. کسی بگوید طبیعت است. همه این موارد همان خدا است اما با بیان‌های مختلف. بنابراین متوجه می‌شوید، خدا در افواه و عرفیات مختلف، نام‌های دیگری دارد. به این جواب‌ها باید به شکل دیگری نگاه کنیم و بفهمیم که هر کس خدا را با جلوه و اسم خاصی بیان می‌کند. ممکن است کسی بگوید خدا، اما اسم آن را طبیعت، کوانتوم یا ماوراء بگذارد. اینجا متوجه می‌شویم که خواندن خداوند، به وسیله اسماء مختلفی صورت می‌گیرد. جالب بودن این موضوع این است که بینیم چه سوالاتی وجود دارند که جواب واحدی دارند. آیا در این عالم سوالاتی وجود دارد که جواب واحد داشته باشد؟ ظاهراً چنین سوالاتی وجود دارد و این بسیار مهم است. کارکرد این سوالات، در باورمندی بسیار اهمیت دارد؛ یعنی وقتی انسان بخواهد به افراد کوچک و بزرگ، توحید بیاموزد، بهتر است از این آیات شروع کند.

اعتقادات را باید از سوالاتی شروع کرد که در هر حالت جوابشان خدا است! و نه از سوالاتی که ممکن است در جواب خدا و یا چیز دیگری گفته شود.

این آیات، آیات آموزش توحید در هفت سال اول و دوم است. به همین راحتی! مبدا آموزش توحید است و با جستجو و استخراج این آیات، آموزش توحید برای هفت سال دوم و سوم و برای برخی، هفت سال اول است. بعضی افراد فکر می‌کنند که وقتی می‌خواهند توحید را به بچه‌های خود آموزش بدهند، باید در قرآن به دنبال آیه‌ای باشند که بگویند ای کسانی که ایمان آورده اید اگر می‌خواهید توحید را به فرزند ۷ یا ۸ ساله خود آموزش دهید، به این صورت اقدام کنید! به دنبال چنین آیه‌ای در قرآن می‌گردند اما چیزی پیدا نمی‌کنند و می‌گویند قرآن در رابطه با آموزش توحید به سنین مختلف، مطلبی بیان نکرده است! درست می‌گویند چنین آیه‌ای به این شکل در قرآن بیان نشده اما در عوض به شکل دیگری گفته شده است. اگر این سوال را از هر کسی که عقل در او فعال شده است پرسید، حتما جواب می‌دهد، خدا. بنابراین بیان این آیه و اقرار گرفتن نسبت به این آیه، برای هر سنی که عقل در آن فعال شده باشد، نه تنها بلامانع است بلکه مفید باورهای توحیدی نیز می‌باشد. بسیاری از بحث‌های دیگر را هم به همین شکل می‌توان استخراج کرد.

برای مثال اگر آیه ۶۳ به عنوان محور آموزش‌های توحیدی باشد، وقتی رویش گیاه و بارش باران را می‌بینیم، همان محلی است برای دلالت و توجه دادن به اینکه کسی که این گیاه را رشد می‌دهد و باران را می‌فرستد، خداوند است. ممکن است بعضی افراد نگران این موضوع شوند که در این آموزش، در ذهن کودک شبهه ایجاد می‌شود و خدا را جسم تصور می‌کند، در جواب می‌گوییم اینگونه نیست. ظاهراً هیچ اتفاقی برایش نمی‌افتد! و با قوت بگویید خداوند، چون خود خدا اینگونه گفته است.

در آیه ۶۳ ممکن است کسی سوال کند چرا خداوند فرموده است «الحمد لله»؟ می‌گوییم همین که خداوند خودش را می‌تواند معرفی کند، ستودنی است..

خداوند حقیقتی است که هیچ شناختی نمی‌تواند بر آن مترتب شود اما همین که این حقیقت که قابلیت شناخت ندارد، آنقدر واضح شده است که هر انسان دارای عقلی، او را می‌شناسد، «الحمد لله» دارد.

«الحمد لله» که خدا، خودش را قابل معرفی قرار داد. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۲۲</sup>. چرا «لَا يَعْقِلُونَ»؟ چون این افراد نمی-توانند گزاره را استخراج کنند. مثل اینکه من بگویم «ما لَا نَهَائِيَّةٌ لَهُ، لَا نَهَائِيَّةٌ لَهُ». چیزی که نهائیتی ندارد، نهائیتی ندارد و کسی که قابل ادراک نیست، قابل ادراک نیست. این عقل است. چگونه می‌شود که آنچه «ما لَا يُدْرِكُ» است، قابلیت درک و شناخت پیدا می‌کند؟ حتما اراده‌ای توسط خودش اتفاق افتاده که اینگونه شده است. اگر این اراده نبود کسی نمی‌توانست او را بشناسد. چرا که از نظر عقلی، امکان «ما لَا يُدْرِكُ، لَا يُدْرِكُ».

این انسان‌هایی که خدا را می‌شناسند، نمی‌دانند که الزاما این خدا همانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دین را فرستاده و بین این مسائل، گسست ایجاد می‌شود.

یکی از اتفاقاتی که باید برای ما رخ بدهد این است که لازم است شناخت خود را نسبت به خدا تقویت کنیم. ما به شناخت قوی‌تری احتیاج داریم. ما پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دین و خدا را پذیرفته‌ایم، اما نیاز داریم که خدا را بیشتر بشناسیم. آیا چنین امکانی وجود دارد؟ بله. از چه مسیری؟ از همین مسیری که گفته شد. زیر چتر برویم و ریزش باران را روی زمین و حیاتی که این باران ایجاد می‌کند، ببینیم. این آیه از من می‌پرسد چه کسی باران را فرستاده است؟ من باید بلافاصله بگویم من در آن صحنه حاضر بودم و حین باران، خدا را دیدم و در پایان می‌گویم «الحمد لله». «الحمد لله» که خدا خودش را معرفی کرد. خداشناسی مهم‌تر از برطرف شدن نیاز به غذا و آب است، زیرا آب و غذا، نیاز جسم انسان است اما خداشناسی، نیاز روح و روان انسان را برطرف می‌کند.

**سوال:** چرا در بعضی دیگر از آیات قرآن که از همین نمونه سوالات هستند، «الحمد لله» بعد از معرفی خدا آورده نشده است؟

- زمانی که حُسن ایجاد می‌شود، «الحمد لله» گفته می‌شود. یا زمانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، چنین چیزی را می‌بیند یا زمانی که خداوند چنین کاری انجام می‌دهد. در هر دو حالت، حُسن ایجاد شده، «الحمد لله» دارد. این آیه حصر عقلی دارد. در حمد، حتما باید جریان حُسن وجود داشته باشد که یا در معرفی خدا یا مشاهده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. هر حالتی که بتوان در نظر گرفت که دارای حُسن باشد، حمد می‌خواهد.

<sup>۲۲</sup> سوره عنکبوت، آیه ۶۳

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

در این آیات، سه مرتبه خدا را معرفی می کند.

خدا، در آیه ۶۱. خدا، در آیه ۶۳. خدا، در آیه ۶۵. جالب است که معرفی ها در آیات با عدد «فرد» آمده اند!

سه موقف از رویت خداوند است که با هم فرق می کنند و بسیار جالب است؛

موقف اول، خلقت است؛ خلقت آسمان ها و زمین.

موقف دوم، جعل است؛ جعل اینکه آب حیات آور باشد.

موقف سوم، دعوت و اضطرار است.

شما با تأمل در این سه آیه متوجه می شوید که در کلاس درس خداوند، برای توحید سه سطح وجود دارد. سطح یک، سطحی است که مخلوقات را نشان می دهند و می پرسند خدا کیست؟ سطح دو، سطحی است که کارکرد مخلوقات را نشان می دهند. سطح سه، سطحی است که اضطرارهای زندگی انسان و خدا را نشان می دهند.

شاید بتوان گفت یک سطح مظهر ربوبیت، یک سطح مظهر مالکیت و سطح دیگر مظهر الوهیت باشد. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ»<sup>۲۳</sup>.

به هر حال آیه ۶۵ حتماً «إِلَهِ النَّاسِ» است چون «دعوا لله» دارد و با معنی «إِلَه» ارتباط دارد. در آیه ۶۳ چون قلمرو حیات و گرفتن حیات مطرح است، «مَلِكِ النَّاسِ» است و آیه ۶۱ که زمینه های «سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»<sup>۲۴</sup>، مدیریت، اداره و سیاست است، ربوبیت است. برای ربوبیت بحث «يُؤْمِنُونَ» یا «يُوقِنُونَ» مطرح می شود. برای مالکیت یا ملکیت،

<sup>۲۳</sup> سوره ناس، آیات ۱-۳

<sup>۲۴</sup> سوره عنکبوت، آیه ۶۱



«يَعْقِلُونَ» و فهم گزاره‌ها و برای الوهیت، بحث شکر و شرک مطرح می‌شود. ممکن است افرادی این توضیحات را قبول نکنند. اما باید بدانیم که در بحث آموزش توحید، موقف‌های مختلفی داریم.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

خوب است انسان یک دور، قرآن را برای تقویت توحید خود بخواند و ببیند خداوند چگونه خودش را معرفی می‌کند.

**سوال:** موقف خلق و جعل، موقف نیاز هستند اما با موقف اضطرار یا دعوت چه ارتباطی دارند؟

- موقف اضطرار، رفع نیاز است. موقف حاجت است. موقف خلق و جعل، موقف نزول اسماء می‌باشد. الوهیت یعنی «الله» دیدن خدا و به دنبالش پرستش، «الله» یعنی مبداء پرستش است.

«فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾»

اگر این آیات در مقام توییح باشند، پرسیده می‌شود که چرا انسان وقتی با نعمت مواجه می‌شود، نعمت‌خواه می‌شود و منعم خواه نمی‌شود؟ چرا خواستار نعمت دهنده نمی‌شود؟ منعم باقی است و نعمت فانی است. چرا باقی را رها می‌کنید و فانی را می‌طلبید. اشکال کار همین مسئله است، در غیر این صورت نعمت به خودی خود اشکالی ندارد. لذا در این آیات، ایراد این است که چرا در وقت اضطرار با خدا قول و قرار می‌گذاری که اگر مرا نجات دهی، تو را شکر می‌کنم..؟ مگر همان لحظه که خدا را دیدی، جای شکر نبود؟ حتما باید چیزی داده شود که شکر کنید؟ بزرگترین عطایی که خداوند در زندگی به انسان می‌دهد، عطای خودش به او است و نه عطای نعمتش.

انسان همیشه نفع خواه و ضرر گریز است اما نفعش دور و نزدیک می‌شود؛ در ابتدای سنین رشدش، نفع را در بیرون می‌بیند و انتظار دارد از بیرون کسی چیزی به او بدهد. کم‌کم نفع باید همان اتفاق شود. یکی از مسائل اختلاف برانگیز در خانواده‌ها همین مسئله است؛ زمانی که افراد به بلوغ عاطفی می‌رسند، می‌گویند چرا من را به خاطر خودم دوست ندارید؟ این حرف درستی است و منشا اختلاف می‌شود. معاشرت و ارتباط با افراد به صرف بودن آنها، حتی بدون هرگونه داد و ستدی!

مشکل انسان این است که جسم و روحش به هم می‌ریزد و موج منعم خواهی‌اش به جای اینکه بر روحش قرار بگیرد، روی جسمش می‌افتد.

اگر انسان واقعا اینگونه شود که خدا را برای خودش بخواهد، برایش فرقی نمی‌کند خدا به او نعمت بدهد یا ندهد. ممکن است این انسان، خدا را در گرفتن نعمت ببیند؛ یعنی رویت خدا برای فرد موضوعیت پیدا می‌کند و بزرگترین نعمت، رویت خداوند است. ای کاش عقل انسان فعال باشد تا درک کند که اگر خدا به انسان روی آورد، فرقی نمی‌کند با دادن نعمت باشد یا گرفتن آن! مهم این است که خدا به انسان روی آورد.

**سوال:** اگر خدا به انسان روی آورد، انسان باید چه کاری انجام دهد؟

- باید مناجات کند، دردل کند، خدا را مخاطب خودش قرار دهد. «دعوا لله» است. می‌تواند خدا را بخواند.

**سوال:** چگونه می‌توان فهمید که خدا این ندای انسان را شنیده است؟

- انسانی که خدا را می‌خواند، می‌داند که خدا می‌شنود چون در سَمع او شکی ندارد اما ممکن است انسان صدای خدا را نشنود. همین که خدا را می‌خواند؛ یعنی خدا هست که او را بخواند. اگر خدا نباشد که خواندنش معنا ندارد.

در همین آیه منادی همین صحبت را کرد و خدا بلافاصله جوابش را می‌دهد؛ «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا...»<sup>۲۵</sup> همین که خدا حرم امنی قرار داد در حالیکه از شدت ناامنی مردم از اطراف آن ربوده می‌شدند، نشان می‌دهد که خدا هست و می‌بیند. از برهوت‌ها و ناکجاآبادها و برقراری امنیت در محل‌هایی، می‌توان فهمید خدا هست. ما خدا را به آثار و نشانه‌ها می‌فهمیم. اولین نشانه رویت خدا، امنیت است. اینکه انسان از ناامیدی و یأس در امنیت باشد. هر جایی که خدا هست، امید و نشاط وجود دارد. مولفه‌های امنیت، نشانه‌های بودن خداوند است.

ما در عالم دو نظام داریم؛ نظام علیّ معلولی و نظام اسباب. نظام اول هیچ وقت تعطیل نمی‌شود اما نظام اسباب تعطیل شدنی است. این نظام یعنی کارهای بسیاری که ما با آن مواجه هستیم و با ابزارهای خاصی انجام می‌شود.

اما بسیاری از اوقات می‌بینیم این ابزار به کار نمی‌آیند. از اینجا متوجه می‌شویم که «عَرَفْتُ اللَّهَ (سُبْحَانَهُ) بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»<sup>۲۶</sup>، نظام اسباب نقض می‌شود.

در مجموع، رویت خدا در موقعیت‌هایی بسیار واضح است. به طور تقریبی، هر انسانی سهمیه ماهانه، سالانه یا عمری برای رویت خدا دارد؛ زمانی که نظام اسباب تعطیل می‌شود. این مسئله از عنایات خداوند و موقف‌های شناخت او

<sup>۲۵</sup> سوره عنکبوت، آیه ۶۷

<sup>۲۶</sup> نهج البلاغه، مرحوم فیض، حکمت ۲۴۲

است. مثل اینکه تقریبا هر انسانی در خواب یا بیداری، موقفی از رویت قیامت دارد. در رویت این موارد کلی، هر انسانی در طول حیاتش سهمیه‌ای دارد که وقتی محقق می‌شوند باید او را تکان بدهد و متحول کند. شبیه سهمیه حج که هر انسانی در طول عمر خود سهمیه حج دارد. به همین صورت، سهمیه‌ای در رویت اضطرار و در رویت قیامت. به گونه‌ای که وقتی از اضطرار یا قیامت صحبتی می‌شود، این انسان تصویری از آن دارد، زیرا در خواب یا بیداری و در موقعیتی آن را به شکلی رویت کرده است. توجه به این موقف‌های خداشناسی بسیار مهم است. این موارد جزء کلاس‌های درس خداوند است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

دعا کنیم که ان شاء الله آیه ۶۹ برای همه ما اجابت شود. بعضی از آیات باید در ذهنمان باشد تا اگر زمانی زیر قبه امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتیم و گفتند اینجا یک دعای مستجاب دارید، به یاد بیاوریم که مثلا آیه آخر سوره عنکبوت برای دعا کردن خوب بود..

خوب است دفترچه‌ای داشته باشیم و آیات خاص و یا خاص الخاصی را که انسان را نزد خدا خاص می‌کند، یادداشت نماییم. تهیه فهرستی از دعاها برای مواقع خاص، برای هر انسانی ضروری است. البته هر کس نیت کند که من این دعا را برای زیر قبه خواستن در نظر گرفته‌ام و اگر این جرأت را پیدا کرد که چنین حرفی بزند، دعای او زیر قبه و مستجاب شده است. چون قبه مکان نیست، مقام است و در واقع شما به آن مقام توسل پیدا می‌کنید و نه آن مکان.

در این آیه، سه دعا نهفته است؛

۱. خدایا ما را از مجاهدین در خودت قرار بده، نه در راه خودت.
۲. حتما ما را در سبیل‌هایت هدایت کن.
۳. حتما ما را جزء محسنین قرار بده.

ان شاء الله که این اتفاق برای همه ما بیفتد، صلواتی ختم بفرمایید.

**سوال:** در این آیه «لَنَهْدِيَنَّهُمْ فِينَا»، «فِينَا» به چه معنا است؟

- در واقع «فِينَا» یعنی حالتی که هیچ منیتی در آن نیست؛ غیر از محو شدن در خود خدا. «فِينَا» بین مخلوقین اتفاق نمی‌افتد. ظرف مخلوق «فِينَا» نیست. حتما باید ظرف وجود و موجود باشد.

**سوال:** اینکه در سجده زیارت عاشورا می‌خوانیم: «بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، این عبارت چیست؟ بین مخلوقین نیست؟

- این اشکالی ندارد. اسم «اللَّهُ بِوَجْهِ الْحُسَيْنِ» است. وجه و اسم خداوند است. «فِي الدُّنْيَا» یعنی لهو و لعب؛ یعنی تصنع و مجاز. «فِي الْآخِرَةِ» یعنی تسلط. «فِينَا» یعنی «فِي الْآخِرَةِ»؛ یعنی حقیقت.

**سوال:** چه نشانه‌ای وجود دارد که انسان متوجه شود «فِينَا» قرار گرفته است؟

- اینکه انسان مُحسن شود. هر کاری و هر مجاهده‌ای انجام دهد، صدای خیر و حُسن از آن بلند شود.

حالا به محضر سوره مبارکه روم برویم..

صلواتی ختم بفرمایید.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات